

خلاصۃ جواب القرآن فی بیّنات معنی الغائب للفقیر

تألیف

أبو بکر اسحاق بن تلج الدین ابی الحسن الحافظ الملتانی

بترمیم و حواشی و فہارس

از

ڈکٹر ظہور الدین احمد



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مكتبة خزانة قمارستان

فصل في كسب العبد المملوك

الكيفية، أبو بكر إسحاق الملقب

علاء الدين أبو بكر



خلاصۃ جواب القرآن فی بیّنات معنی الغرض للفرقہ

تألیف

أبو بکر اسحاق بن تاج الدین ابی الحسن الحافظ الملتانی

تصحیح و محاشی و فہار

از

ڈکٹر ظہور الدین احمد



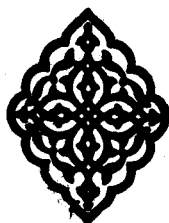
مرکز تحقیقات طبری ایران پاکستان



شناسنامہ این کتاب

نام	؛ خلاصہ جواهر القرآن فی بیان معانی لغات الفرقان
نگارندہ	: ابوبکر اسحاق بن تاج الدین ابی الحسن الحافظ الملقانی
تصحیح و حواشی و فہارس	: دکتر ظہور الدین احمد
ناشر	: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد
تلفن	: ۸۱۱۰۹۱
شمارہ ردیف	: ۹۱
تعداد	: ۱۰۰۰
چاپ	: مکتبہ علمیہ ، لاہور
صفحات	: ۱۴۴
تاریخ انتشار	: ۱۴۰۵ھ ق. / ۱۳۶۴ھ ش. / ۱۹۸۵ء
بہا	: ۳۰ روپیہ پاکستانی.

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



شمارهٔ ردیف

۹۱

تأسیس بر بنای موافقتنامه مؤرخ آبان ماه ۱۳۵۰ مصوب دولتین ایران و پاکستان

سخن‌مدیر

قرآن کریم کتابی بود که نه تنها وسیع‌ترین و عمیق‌ترین جنبش‌های اجتماعی و دینی را در صحنهٔ گیتی پدید آورد؛ و سده‌هایی را که در راه تحصیل علم وجود داشت (اخصار طلبی بعضی طبقات و...) شکست؛ بلکه نیاز مسلمانان به شناخت آن در ابعاد مختلف؛ به مطرح شدن و تکمیل و حتی پایه‌گذاری دانش‌های گوناگون انجامید؛

الف - علم قرائت و تجوید برای ادا کردن و تلفظ حروف قرآن به شیوهٔ صحیح.

ب - صرف و نحو یا دستور زبان عربی برای درست خواندن قرآن با درک موقعیت کلمات آن در حالت تجزیه و ترکیب.

ج - علم لغت برای شناختن معانی واژه‌ها.

د - علوم بلاغت (معانی و بدیع) برای فهم تشبیهات و مجازات و استعارات و لطایف ادبی و انشائی و بدایع لفظی و معنوی قرآن.

ه - علم کلام که ظاهراً در آغاز برای بحث از حدوث و قدم قرآن به وجود آمد و سپس به توضیح اعتقادات اسلامی بر اساس قرآن - به عنوان منبع عقیدهٔ مسلمان - و دفع شکوک و شبهات از آن پرداخت و علم به مبادی نظری عقاید گردید و با تکامل آن، فلسفهٔ اسلامی به وجود آمد. بدان مرتبه از اتقان و درجهٔ مکتب‌های متعدد.

و - برای فهم معانی کلمات غریب و نادر قرآن، به مطالعه در اشعار قدیم عرب و گردآوری آن‌ها نیاز افتاد و برای

درک معانی این اشعار نیز به آگاهی از آیات و اخبار و انسب عرب - عموماً - حاجت بود و بدین ترتیب هر چند اطلاع از اشعار و انسب و آیات و اخبار پیش از اسلام خود خود فضیلتی به شمار نمی رفت و بدین دلیل نیز در دوره پیامبر بدان التفاتی نشد اما بعد صاحبان خاطر مکی که این مباحث به فهم و تفسیر پاره ای از مواضع قرآنی می کرد مورد عنایت قرار گرفت.

ز - برای تبیین و تفصیل مجملاتی که در آیات الاحکام و پاره ای دیگر از آیات قرآنی بود، لازم شد که سنت پیامبر گزارش های برجای مانده از قول فعل و تقریر او تدوین گردد و علم الحدیث پدید آید. برای تشخیص احادیث معتبر از روایات نامطمئن هم واجب آمد که مأخذ نقل آنها و تمامی گزارشگران هر یک از احادیث، دقیقاً شناخته شوند و هر حدیثی از نظر تنک راویان و مجموع سند، و نیز متن مورد بررسی قرار گیرد و اینجا بود که دانش های «کتابشناسی»، «رجال»، «درایه» و «فقه الحدیث» پایه گذاری شد.

ح - علم فقه برای توضیح احکام و مقرراتی که در قرآن آمده و وظایف قانونی هر انسان را در برابر خود و خدا و نطق روشن می ساخت. طرق استنباط احکام از نصوص قرآنی و دیگر نصوص، و کیفیت استدلال در فقه را نیز در فن مستقلی گردآوری و به بحث نهادند به نام اصول فقه، که دانشی است بامایه های عقلی فراوان. چنانکه علم منطقی را، به سبب نقش آن در بیرون کشیدن حکم از نصوص مزبور، اهمیت بسزای دادند و تسلط بر آن یکی از شرایط اجتهاد شمرند و آشنائی با دو علم حساب و هیئت را به علت تأثیر آن دو در استنباط پاره ای از احکام، برای مجتهد ضروری شناختند.

ط - اشاراتی که در قرآن کریم پیرامون سرگذشت اقوام و ملل و مذاهب و گروه ها و شخصیت های مختلف (از گذشته گان و معاصران) وجود داشت، نقطه آغازی گردید برای پژوهش در تاریخ و تاریخ ادیان و تألیف کتاب های عظیم و ارزشمند در این دو زمینه.

ی - عمل به فرمان قرآن در باب «سیر فی الارض»، و تلاش در شناخت آنچه در این کتاب مقدس پیرامون مسائل راجع به جغرافیا و اوضاع دریاها و کوه ها و شهرها و نیز اماکن مشهور آمده، عاملی مؤثر بود برای پرداختن به جغرافیا. تا جایی که دانشمند بسیار نامی محمد بن موسی خوارزمی با عده ای به بیزانس رفتند. در جستجوی غار اصحاب کعبه. و سلام تر جان با گروهی روانه شدند تا در باب سد یا جوج و ما جوج تحقیق

کنند و ...

ک - دستور قرآن به "اعداد قوه" و آماده کردن نیرو برای جهاد و دفاع، موجب گردید که مسلمانان از همان روزگار پیامبر به آموزش فنون نظامی و صنعت سلاح سازی روی آرند و در این راه حتی رنج سفر را بر خویش هموار کنند.

ل - در پیدایش یا شکل گرفتن و تکامل دیگر معارف اسلامی (عرفان، اخلاق، سیاست و ...) نیز تأثیر قرآن بخوبی محسوس است و نیازی به توضیح نه.

* * *

ادبیات از مهم ترین شاخه های فرهنگ است که به برکت قرآن کریم ترقی شایان کرد. این ترقی تنها در علوم ادبی و بررسی های مربوط به زبان شناسی که توضیح آن گذشته نبود و در حوزه ادبیات عرب نیز محصور نماند. بلکه اقلاً تا مرحله خلق و ابداع شاهکارهای منظوم و منثور متعدد پیش رفت و ثانیاً زبان فارسی نیز نصیبی بکمال از آن یافت. و آثار ادبی این زبان که ارتباط تنگاتنگ آن با قرآن از آغاز آشکار بود به تدریج والا از لطف بیان و ظرافت اندیشه رسید.

پیوند متون فارسی با قرآن را هم در تأثیر عمیق اسلوب و مواد قرآن بر کتابهای گرانقدر فارسی (آثار مولوی، سعدی، حافظ و ...) می توان یافت و هم با مطالعه بسیاری از گنجینه های فرهنگ و ادب ما که اصولاً برای خدمت به قرآن و ملوک به شناخت آن به نگارش در آمد.

* * *

کتاب حاضر که برای نخستین بار و از روی نسخه ای ظاهراً منحصر به فرد انتشار می یابد، یک لغتنامه قرآنی است و بدین لحاظ، دهم به علت آنکه از متون فارسی کنن (متعلق به اوایل قرن هشتم) و خود گنجینه ای از واژه ها و تعبیرات اصیل این زبان است، ارزش بسیار دارد. و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان که نشر متون اسلامی - فارسی را وظیفه خویش می داند، پس از چاپ اثر دیگری از همین دست - المستخلص - اکنون به انتشار این اثر اقدام می نماید. این دو لغت نامه قرآنی فارسی که یکی به وسیله حافظ الدین محمد بخاری - عالمی از ماوراءالنهر - تدوین گردیده. و دیگری تألیف ابوبکر اسحاق ملتانی - فقیهی از شبه قاره - است

و در قاهره استنساخ شده، و سعت قلمرو فارسی در روزگاران پیشین و نقش آن را در آموزش کتاب الله نشان می دهد و البته اگر دیگر کتابهای را هم که در این دو منطقه وسیع و سایر بلاد اسلامی برای تعلیم قرآن و در تفسیر آن به فارسی تألیف شده به حساب آوریم قضیه روشن تر خواهد شد که کتابهای همچون :

الف - آثار علمای ماوراءالنهر :

- ۱- ترجمه تفسیر طبری که با تصویب علمای اسلامی ماوراءالنهر و به وسیله افاضل ایشان انجام گرفت و یکی از دو سکن ترین متن های فارسی است که بر جای مانده .
- ۲- تفسیر قرآن از امام ابو ابراهیم تمیمی بخارائی (شارح تفسیر) .
- ۳- لطائف التفسیر از زاهد درویشی بخارائی .
- ۴- انس المریدین (تفسیر سوره یوسف) از ابو نصر احمد رافعی بخارائی .
- ۵- تاج القصص از ابو نصر بخارائی .
- ۶- تفسیر سیف الدین اسفرنگی .
- ۷- تفسیر خواجه محمد یار سا بخارائی .
- ۸- مدار الافهام حسین خوارزمی .
- ۹- الشفا فی نقل اختلافات القراء از ابو الفضل احمد جریری بخارائی در تجوید .
- ۱۰- عین الترتیل از محمد بن محمود سمرقندی در قرائت .
- ۱۱- قواعد القرآن از یار محمد بن خدا داد سمرقندی در قرائت .
- ۱۲- رساله در اعراب قرآن از حسن بن محمد کریمینی .

۱۳-

ب - آثار علمای شبه قاره :

- ۱- البحر المواجه از قاضی شهاب الدین احمد دولت آبادی هندی .
- ۲- تفسیر امینی از محمد امین الدین صدیقی علوی (تألیف آن به دستور اورنگ زیب بوده) .
- ۳- روح الارواح از قاضی محمد قادری مقیم احمد آباد گجرات هند .

۴- هدایت قطبشاهی در استخراج آیات الهی از محمد علی کر بلائی و به نام عبدالله قطبشاه .

۵- بحر المعانی از محمد بن خواجگی مدعو به خواند میان .

۶- تذکره میر کرامت علی حیدر آبادی .

۷- تجلیل التشریل از ابو منصور ناصرالدین محمد دهلوی .

۸- تفسیر شیخ عبدالحق محدث دهلوی .

۹- تفسیر خواجہ سناء الله خراباتی .

۱۰- ریاض القدس از شیخ نظام الدین تھانیسری .

۱۱- زیب التفسیر از محمد صفی که به دستور دختر او رنگ زیب نگارش یافته .

۱۲- شاه تفسیر از ملا شاه بدشی مراد داراشکوه .

۱۳- فتح الرحمن بترجمه القرآن از شاه ولی الله دهلوی که از بهترین ترجمه های قرآن به فارسی است .

۱۴- تفسیر عزیز از شاه عبدالعزیز دهلوی .

۱۵- لوا مع التشریل از سید ابوالقاسم حایری لاهوری .

۱۶- مصباح العاشقین از بهاء الدین محمود بن ابراهیم .

۱۷-

علاوه بر این ها، تفاسیر فارسی که به وسیله ایرانیان تألیف شده، کثرت نسخه های آنها در شبه قاره و پاره ای نقاط دیگر، گواهی صادق است بر این که آموزش قرآن و تفسیر در این مناطق با کمک زبان فارسی انجام می گرفته . و در این مورد به عنوان نمونه کافی است که گفته شود با وجود عدم اهتمام در حفظ و شناسائی نسخه های خطی در شبه قاره، تاکنون تنها در پاکستان بیش از ۲۵۰ نسخه خطی از تفسیر حسینی معروف به "مواهب علیّه" تألیف ملا حسین واعظ کاشفی سبزواری شناسائی شده است .



ضرورت داشت که در کنار فهرست الفبائی لغات قرآنی، فهرست دیگری از معادل های فارسی

آنها که در این کتاب به کار رفته نیز تدوین گردد که متأسفانه نشد. همچنین این ناچیز مصمم بود در کار تصحیح خلاصه جواهر القرآن و تدوین فهارس آن، نظارت دقیق داشته باشد. و بدین لحاظ نیز انتشار کتاب را بیش از یکسال به تأخیر انداخت. ولی چنین فرصت و توفیق دست نداد و تنها پاره ای از اوراق غلط گیری را با عکس نسخه اصل مقابله توانست کرد. به امید آن که مصحح محترم کار را به بهترین وجهی انجام داده باشند و ارباب فضل نیز هر ایرادی یافتند تذکر دهند که انشاء الله در چاپ های بعد اصلاح شود. وَ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ وَ بَيْنَهُمَا مَلَكُوتٌ كُلُّ شَيْءٍ

مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران پاکستان



نمونه صفحه اول از خلاصه جواهر القرآن فی بیان معانی لغات الفرقان



نمونه صفحه آخر از خلاصه جواهر القرآن فی بیان معانی لغات الفرقان

تصحیح و ترتیب خلاصه جواهر القرآن فی بیان معانی لغات الفرقان

نسخه منحصر بفرد این کتاب در دانشگاه توبنگان^(۱) (آلمان غربی) موجود میباشد - از مدیر کتابخانه مربوط تشکر بجا می آوریم که به درخواست ما میکرو فیلمی از آن را تهیه کرده و ارسال داشته - این نسخه را مؤلف خود در قاهره در سال ۱۳۴۵ هجری قمری استنساخ کرده - این کتاب شامل ۲۳ صفحه میباشد و هر صفحه دارای ۲۶ سطر و هر سطر دارای ۱۶/۱۷ کلمه میباشد - کاتب کلمات را با یکدیگر چنان پیوسته به تحریر آورده که خواندن آن و کشف معنای آن در بعضی جاها سهل نیست - و فتوکپی دو صفحه اول و آخر کتاب که می آوریم این مطلب را آشکار میکند - در متن جای بعضی از کلمات یا جای معنای آن خالی گذاشته شده است - که ممکن است در متن جوهر کم رنگ بوده و عکس و میکروفیلم آن درست برداشته نشده باشد -

برای تشخیص و تصحیح ریشه کلمه به عبارت اصلی قرآن کریم رجوع کردیم - بعد برای تعیین و تثبیت معانی به کتابهای مستند و معتبر زیر مراجعه کردیم - مثلاً

لسان العرب	-	ابن منظور
القاموس	-	مجدالدین فیروز آبادی
مفردات فی تخریب القرآن	-	امام راجب اصفهانی
مقایس اللغة	-	ابن فارس
تاج العروس	-	سید مرتضی الحسینی الواسطی
محیط المحيط	-	پطرس بستانی
فقه اللغة	-	ابو منصور الثعالبی
اقرّب الموارد	-	سعید الخوری
کتاب الاشتقاق	-	ابن درید
لطائف اللغة	-	احمد بن مصطفی

مؤلف از منابع و مصادر کتاب حرق نژده و در متن هم اشاره به آن نکرده ولی چون قبل از سال تالیف آن (۱۳۱۷ هجری قمری) واژه نامه های زیر (عربی بفارسی) تالیف شده بود^(۲) - ممکن است مؤلف از بعضی از آنها استفاده کرده باشد -

۱. Pertsch-30 از برلین به دانشگاه توبنگان انتقال یافته -

۲. فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان، دکتر شهریار نقوی، تهران، ۱۳۴۱، ص ۲۸۱ -

الباقعة المترجم في اللغة	- مصنف نامعلوم	سال تالیف ۵۴۳۸
فرهنگ ابوالفضل بیهقی		۵۴۸۵-۴۷۰
تاج المصادر	- بو جعفر بیهقی	۵۴۴/۴۷۰
المصادر	زوزنی	۵۴۸۶
ترجمان القرآن	"	—
دستور اللغة	ادیب نطنزی	پیش از ۵۴۹۷
السامی فی الاسامی	احمد بن محمد بن احمد میدانی	
معرفة الادب فارسی	زمخشري جار الله	۵۵۳۸-۲
الاسمی فی الاسماء	ابو سعید پسر احمد میدانی	۵۵۳۹-۲
نصاب الصبیان	ابو نصر قراهی	۵۶۴۰-۲
زهرة الادب (منظوم)	شکر الله پسر شهاب الاسلام	۵۶۴۰
قانون الادب	حکیم شرف الدین	۵۵۴۵
تراجم الاعاجم	محمد بن ابوالقاسم خوارزمی	۵۵۶۲-۲
نصیب الفتیان (منظوم)	حسام خوی مظفری	اواخر قرن هفتم
مذهب الاسلام	محمود بن عمر زنجی	—
تهذیب الاسماء	—	—
الصحيفة العذرا	مدید الدین ابی الفضائل	—
المستخلص	حافظ الدین محمد بخاری	اوائل قرن هفتم

برای تعیین و تصحیح احادیث به کتابهای زیر مراجعه شد :

المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوی

کنوز الحقائق فی حدیث خیر الخلائق

جامع الصغير من حدیث البشیر والنذیر

المعجم المفهرس واژه نمای صحاح سته یعنی بخاری - مسلم - ابی داؤد - نسائی - ترمذی

و این مآجه و مجموعه احادیث الموطا - سنن دارمی و مسند احمد بن حنبل میباشد و کنوز الحقائق علاوه بر کتابهای مذکور واژه نمای مجموعه های احادیث و سنن و مسانید مؤلفین زیر نیز میباشد (و به ترتیب حروف هجا ترتیب داده شده .) :

ابن امام احمد - الحاكم - بخاری (فی التاریخ) - بخاری (فی الادب) - ابن حبان - ضیاء المقدسی الطبرانی - البزاز - عبدالرزاق - ابن ابی شیبہ - ابی یعلی موصلی - الدارقطنی - الدیلمی - ابی نعیم - بیهقی - ابن عدی - عقیلی - خطیب بغدادی - ابن عساکر - ابن قانع - ابی الشیخ بن حبان -

قضاعی - ابن معد - الخرائطی - ابی داؤد الطیالسی - حکیم الترمذی - ابن النجار - حرث - عبد بن عمید - ابن ابی الدنیا القرشی - ابن السی - ابن مردویه - ابن منیع - الغزالی - ابن خریس -

مؤلف در مقدمه کتاب گفته که وی تبرکاً چهل حدیث (اربعمین) را برای توضیح کلمات آورده ولی عده احادیثی که در متن کتاب آورده شده مجموعاً ۴۰ میباشد - چندی ازین احادیث مشخص نشده زیرا که در کتابهای متذکره بالا ثبت نشده - ممکن است این اقوال منسوب به رسول اکرم صلعم باشد -

در جایهای خالی از عکس نسخه با مراجعه بقرآن کلماتی را پیدا کردیم یا معانی کلمات را با مراجعه به فرهنگنامه های عربی بفارسی درج کردیم و آنرا بن قوسین [] نوشتیم - چون مؤلف این کتاب را خود استنساخ کرده لذا مختصات املائی زمان خود را مراعات داشته که از قرار زیر باشد :

ب برای پ

ج " ج

ک " ک

یای کشیده : ف - خسته

انج : آنچه

مؤلف معانی بعضی کلمات را بیان کرده که مربوط به قرآن نیست لذا معانی مربوطه آن ها را در حاشیه افزوده ایم - علاوه بر فرهنگنامه های مزبور از فرهنگنامه های زیر (عربی بفارسی) نیز استفاده کردیم -

تاج المصادر

منتخب اللغات

منتهی الارب فی لغات العرب

المصراع

فرهنگ اند راج

خلاصه جواهر القرآن فی بیان معانی لغات الفرقان

مؤلف در مقدمه این کتب خود را باسم و کتبه. والقلب ذیل معرفی کرده:

«ابو بکر بن ابی الحسن العافظ الصوفی البکری الملتانی» ولی نام مفصل وی واب وجد وی (با القاب) ازین قرار میباشد: ابو بکر اسحاق بن تاج الدین ابی الحسن علی بن ابو بکر بن ابو سعید العافظ الصوفی البکری الملتانی الحنفی - ولی او در عصر خود معروف باین التاج بود^(۱). در مقدمه این کتاب در سبب تالیف گفته که وی کتابی بعنوان «خلاصه الدین»^(۲) تالیف نموده که حاوی پنج علوم بود که بنای اسلام بر آن است - دوستان و عزیزان درخواست کردند که جواهر قرآنی را از آن خلاصه کرده کتاب دیگر تالیف کنم - بنا برین برای امتثال امر آنان در ۵۷۱۷ هـ این جزوه را بپایان رساندم و نام آن «خلاصه جواهر القرآن فی بیان معانی لغات الفرقان» گذاشتم - ابو بکر کتاب دیگر باسم الحج و مناسکه نیز تالیف نموده^(۳).

این کتاب فرهنگنامه کوچکی است که لغات قرآن را بفارسی شرح داده ولی بطریق فرهنگنامه های معمولی طبق حروف هجا ترتیب نداده بلکه از نظر ترتیب سوره های قرآنی و آیه ها را انتخاب کرده و معانی آن را بیان کرده - در آغاز معانی سوره فاتحه را نوشته - سپس سوره آخر قرآن یعنی سوره الناس را آورده و سپس بعقب رفته معانی لغات یکی یکی سوره ها را درج کرده تا سوره بقره که سوره دوم قرآن میباشد رسیده - معمولاً یکی یا دو معنی هر کلمه را آورده - هر آغلز معانی کل لغات مشکله سوره های پاره های سی ام، بیست و نهم و بیست و هشتم قرآن را ثبت کرده ولی بعد از لغات تقلیل یافته است چنانکه از سوره یونس، سوره انفال، سوره الحجر و سوره الرعد تنها معانی هفت و هشت کلمه را نوشته است - مؤلف این ترتیب را عمداً مراعات داشته زیرا که اکثر الفاظ دقیق و غامض در پاره های آخر قرآن میباشد - اگر کسی معانی این کلمات را یاد بگیرد فهم معانی سوره های دیگر سهل میگردد -

مؤلف بقول خود «اربعین» یعنی چهل حدیث را تبرکاً برای تشریح و تبیین معانی بکار برده یعنی برای توضیح و تشریح معانی کلمه، حدیث نبوی را بعنوان مثال آورده - مثلاً: الحمد = ستودن و سپاس و ستایش و فی الحدیث - الحمد رأس الشکر -

1. Brocklemann, II, 220.

2. خلاصه الدین بشرایط الايمان والیقین (Ahlwardt. 1798-9).

3. Ahlwardt-4046.

البصر = بینا گردانیدن و فی الحدیث : اذا اراد الله بعبد خيراً بصره بعیوب نفسه -

در توضیح بعضی کلمات اقوال دیگران را نیز نقل کرده یا مصطلحات شرعی را آورده - مثلاً

الظلم = ستم کردن و ستم و فی الشریعة وضع الشیء فی غیر موضعه و فی الحدیث، الظلم الظلمات -

التقوی = پرهیزکاری و فی الشریعة - اقتراب المأمور و اجتناب المحذور -

عده احادیث که مؤلف در ضمن بیان معانی آورده چهل نیمت بلکه در حدود ۶۰ رسیده -

مؤلف اغلب معانی ریشه عقیدتی کلمه را بیان کرده ولی بعضاً معانی اخلاقی را نیز ثبت کرده که

در آن آیه مورد نظر نیست - بعضی جا معنای مرادی را آورده مثلاً غاشیه = قیامت - قارعه = قیامت

در تشریح افعال اصل صیغه را نیاورده بلکه مصدر فعل را ذکر کرده و باب افعال و تفعیل از آن

ریشه را آورده مثلاً البغۃ والبغاء والابتغاء = جستن

الهدم والتهديم = خراب کردن

التنبیه والانباء = آگاهانیدن

الرضاء، الرضوان والمرضاة = خشنود شدن

الاشتکاء والشکایة والشکوی = گله کردن و نالیدن -

مؤلف اغلب معانی اصلی کلمات را آورده مثلاً :

التسویل = آراستن

اطمینان = آرامیدن

الاكتناز = در دل پنهان داشتن

الخزانة = نگاه داشتن

التحریر = بنده آزاد کردن

مؤلف معانی کلمات را در نهایت خوبی و عبارت متناسب بیان کرده مثلاً

الاظهار = تشبیه کردن منکوحه به پشت مادر

المشیع والمشیع = آب مرد و زن آمیخته

المعاشرۃ = با کسی خوش زندگانی کردن

الزهد = بی رغبت و ناخواهان شدن

در متن فارسی مصادری بکار برده شده که در محاوره کنونی متروک شده است مثلاً

جفسیدن - خزانیدن - آرامانیدن - بر بالانیدن - اغالیدن - دریا بانیدن -

در بعضی جا ها کلماتی را بکار برده که اکنون از کار افتاده است مثلاً -

زعیم = پذیرفتار

المقت = دشمنایکی

مؤلف ناسپاتی برای سوره های قرآنی آورده که بالام های موجود در قرآنها کنونی متفاوت

است : مثلاً

سوره الاسرى بجای سوره بنی اسرائیل - سوره المثلثة = سوره الفاطر - سوره الطباقات :

سوره الصافات - سوره الشریعة بجای سوره الجاثیه - سوره ن بجای سوره القلم -

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين وصلواته وسلامه على رسوله محمد سيد المرسلين وعلى آله واصحابه اجمعين وازواجه واولاده الطيبين وعلى التابعين لهم باحسان الى يوم الدين . يقول العبد الضعيف الفقير الى الله اللطيف القدير ابو بكر بن ابي الحسن الحافظ الصوفي البكري الملتاني تاب الله الكريم عليه وغفرله ولوالديه واجميع المؤمنين برحمته وهو ارحم الراحمين . فرغمت عن تاليف خلاصة الدين المحتوى على علوم الخمس التى بنى عايها الاسلام للاصحاب والاحباب - التمس منى بعض الاخوان والاخلان ان يخص لهم جواهر القرآن فليخصته بتوفيق الله الحنان المنان وادرجت فيه بعد التماس طائفة من الاعيان اربعين^(۱) حديثا من المصطفية مما يوافق المعاني اللغوية تبركا بوعد النبي صلى الله عليه وسلم :

(۱) اربعين- مجموعه چهل حديث و چنين مجموعه هاى ييشمار تاليف و بناى جمع و ترتيب آن بر موضوعات گوناگون نهاده شده مانند توحيد ، صفات خداوندی ، عبادات ، مواعظ و غيره اربعين هاى كه تا سال تاليف خلاصة جواهر القرآن تاليف شده و ممكن است مؤلف بآن مراجعه و از آن استفاده كرده باشد ، ازین قرار است :

كتاب الاربعين از ابى بكر الأجرى محمد بن حسين - م - ۳۶۰هـ

اربعين از ابى بكر محمد بن ابراهيم الاصفهاني - م - ۴۶۶هـ

الاربعين از ابى بكر تاج الاسلام محمد بن ابراهيم الحنفى كلاباذى - م - ۳۸۰هـ -

الاربعين از ابى بكر الجوزق - شيخ امام محمد بن عبدالله ابن محمد الحافظ الثيساپورى

الحنفى م - ۳۸۸هـ -

الاربعين از ابى بكر البيهقي - امام شمس الدين احمد بن حسين بن على الشافعى - م - ۴۵۸هـ

الاربعين از ابى سعيد الماليني - احمد بن محمد بن احمد - م - ۴۱۲هـ -

الاربعين از ابى سعيد المهراني - احمد بن ابراهيم المصرى -

الاربعين از ابى عبدالرحمن ، محمد بن حسين السلمى - م - ۴۱۲هـ -

من حفظ علی امتی اربعین حدیثاً من السنة کنت له شفیعاً یوم القيامة^(۱) وفي رواية مما يحتاجون اليه - کتبہ الله فقیہا عالماً . فهذا کتاب «خلاصة جواهر القرآن فی بیان معانی لغات الفرقان . وزدت فی بعض اللغة ، المعنی الشرعیة نفع الله لکاتبها وقاریها والعامل بها بفضلہ تعالی - التسمیة: جاء فی الاثر^(۲) من قال بسم الله الرحمن الرحیم مرة لم یبق من ذنوبه ذرة . بسم الله = با نام الله

الله = خدای مزای پرستش و ستایش .

الرحمن^(۳) = مهربان

الرحیم^(۴) = بخشاینده - یعنی مهربان بر مومن و کافر بدادن روزی و بخشاینده خاص بر مومنانرا بآمرزش -

سورة الفاتحة^(۱)

الحمد = ستودن و ستایش و ستایش فی الحدیث الحمد رأس الشکر^(۵)

بقیه از باورق صفحه ۷

الاربعةین از ابی عثمان، اسماعیل بن عبدالرحمن الصابونی النیشاپوری - م- ۵۴۹ -

الاربعةین از ابی نعیم الاصفهانی، احمد بن عبدالله - م- ۵۴۳ -

الاربعةین از ابن بطلال، محمد بن احمد الیمتی - م- ۵۶۳ -

الاربعةین از ابن عساکر، حافظ ابو القاسم علی بن عساکر الدمشقی - م- ۵۷۱ -

الاربعةین از احمد بن حرب النیشاپوری - م- ۵۲۴ -

الاربعةین از بدر الدین بن ابی المعمر اسماعیل التبریزی تألیف در ۵۶۰ -

الاربعةین از ابی طاهر احمد بن محمد السلفی اصفهانی - م- ۵۷۹ -

(کشف الظنون عن اسامی الکتب والفتون)

اگرچه مؤلف گفته که وی تبرکاً چهل حدیث را بعنوان مثال خواهد آورد ولی در متن کلا ۴۰ حدیث بشمار آورده شده -

(۱) این حدیث ضعیف است و از طرق و اسناد مختلف روایت شده - در مستدرک الحاکم و مسند احمد بن حنبل متن حدیث ازین قرار است : من حفظ علی امتی اربعین حدیثاً من سنتی ادخلته یوم القيامة فی شفاعتی -

(۲) این حدیث در مجموعه های معروف حدیث مذکور نیست -

(۳) و (۴) در حاشیه اضافه نموده - الرحمن = آنکه روزی داد فزون تر از حاجت الرحیم = آنکه روزی داد و اطاعت فرمود بکم از طاقت

(۵) الحمد رأس الشکر ما شکر الله عبد لا یحمده (ابی داؤد، ترمذی، نسائی)

وفي الحديث = صوموا لرؤيته وافطروا لرؤيته^(۱)

ل = مرو برای و از بهر

الرب = پروردگار و در صفت خلق مالک و خیاوندگار

العالم = نامی است جمله موجودات را جز خدای تعالی

الملك والملك = پادشاه شدن - المالک الملك = پادشاه

اليوم = روز الدين = جزا و حساب و جزا دادن و مقهور کردن

وفي الحديث^(۲) = الكيس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت اي قهر

ايالك = ترا و از تو

العبادة = پرستیدن

الاستعانة = یاری خواستن

الهدى = راه نمودن در دین و راه یافتن در آن راه

الهداية = راه نمودن در هر چیزی

اهدانا = راه نما ما را یعنی ثابت دار ما را

الصراط والسرط والزراط = راه

الاستقامة = راست شدن - المستقیم

الذى = آنکه الذان - الذين، التى = آن زن که - اللتان - الاثنى - اللواتى جمع

انعام = نكوئی کردن

على = بر - عليه = بر آن مرد - عليهما = عليهم

هو = او (مرد) هما هم عین جزوند

الغضب = خشم گرفتن

ولا = و نه

الضلال والضلالة = گمراه و بی راه شدن -

آمین و امین بالمد والقصر همچنین باد و قيل معناه اللهم اسمع واستجب -

(۱) در مجموعه های حدیث بخاری، ترمذی، نسائی، ابن ماجه، الدارمی و احمد بن حنبل مذکور

است -

(۲) مندرج در مسند احمد بن حنبل -

القول = گفتن

التعوذ والعياذ = پناه گرفتن و باز داشت خواستن

الناس = مردمان

الشر = بد و بدی

الوسواس = دیو وسوسه کننده

الخناس = دیو جهنده و پنهان خزانده

الوسواس = وسوسه افکندن

فی = در

صدر = سینه

الجنی = پری - واحدها جان - الجنة والجن جمع

اعلم ان الوسوس ضربان جنی وانسى - قوله عليه السلام^(۱): تعوذوا بالله من شياطين الجن والانس وكل شرير طالب الشر فهو شيطان .

سورة الفلق (۱۱۳)

الفلق = سپیده دم و نام چاهيست در دوزخ

ما = چه و چیست و آنکه و آنچه و تا آنگاه

الخلق = آفریدن بشر والذى مثله

الغاسق = تاریکی شب

اذ واذا = چون - اذ در ماضی و اذا در مستقبل - الوقوب در آمدن

النفث = در دمیدن

العقدة = گره

الحسد = بد خواستن

سورة الاخلاص (۱۱۲)

الاحد = یکی یعنی یکی ست بحقیقت نه بشمار

الصمد = پناه دهنده نیازمندان و بی نیاز یعنی همه بدو محتاج اند و او بهیچ کس و بهیچ چیز محتاج نیست .

(۱) اصل متنش این است : تعوذوا بالله من شر شياطين الجن والانس (نسائی، مسند احمد بن حنبل) -

الولادة = زادن

لم ولن = نه

الكون والکینونة = بودن

الکفو = همتا

احد = کس

سورة التب^(۱۱۱)

(لهب)

التب = زیان کار شدن و هلاک شدن

الید = دست و قدر

ابو لهب = کنیت عم پیغمبر ست

الاغناء = بی نیاز کردن

المال = خواسته

الکسب = کار کردن و کار - فی الحديث^(۱)، کسب الحلال فریضة بعد الفریضة

الصلى = در آتش شدن

النار = آتش

ذات لهب = بازبانه

المرأة = زن

الحمل = بار بردن

الخطب = هیزم

الجيد = والعنق والرقبة = گردن

هی وها = آن زن - هما - هن

سورة النصر^(۱۱۰)

النصرة = یاری کردن

الفتح = گشودن

الروية = دیدن - والرويا، خواب دیدن

الفوج = گروه

التسبیح = خدای را بها کی یاد کردن

الاستغفار = آمرزش خواستن

إِنَّ وَآن = بدرستی و راستی و قیل هر آئینه

التوب = پذیرنده توبه گناه کاران

سورة الكافرون (۱۰۹)

یا و ایا وایها ، ای حروف نداست

الکفر = نا گرویدن

انت = تو مرد - التم = انت = تو زن - انما - آنتن - انا = من - نحن = ما

لک = تو مرد را - لکما - لکم - لک = تو زن را - لکما - لکن

لی = مرا - لنا = ما را

سورة الكوثر (۱۰۸)

انا : ما

الاعطاء : دادن

الکوثر : لبوت - حوض کوثر و لیکی بسیار

التصلیة : نماز کردن

النحر : شتر کشتن - دست بر دست نهادن

شنان : دشمن داشتن

الابتر : دم بریده و بی نسل .

سورة الجاعون (۱۰۷)

ارایت : دیدی تو؟

تکذیب : دروغ زن داشتن

ذلك : آن مرد - ذا : للقرب - ذاك : للوسط و ذالك للبعید

الدع : دور کردن

الیتیم : نارسیده - بی پدر

الحض : بر انگیختن

الطعام : خورش

المسکین : نیک درویش

ویل : وای و سختی و نام وادی در دوزخ

من وعن : از

الصلوة : نماز و دعا و درود و رحمت و استغفار - فی الحديث

الصلوة عماد الدين^(۱) - الصلوة نور الدين^(۲)

السهو : فراموش کردن

المرآة والریا : کار برای نمایش خلق کردن

المنع : باز داشتن

الماعون : قماش خانه و قیل الماء والملح والنار

سورة الایلاهی^(۱۰۶)

(قریش)

الایلاف : الفت گرفتن و سازوار گردانیدن و ساخته شدن

قریش : نام قبیله است از عرب

الرحلة : بار بر نهادن و سفر کردن

الشتاء : زمستان

الصیف : تابستان

هذا : این (مرد)

البيت : خانه

الاطعام : طعام دادن

الجوع : گرسنگی

الایمان : گرویدن و ایمن گردانیدن - در شریعت گرویدن بخدا و فریستندگان و پیغامبران -

و کتابها و روز قیامت و مقدر نیکی و بدی از خدای عزوجل - فی الحديث :

الایمان اقرار باللسان و تصدیق بالقلب^(۳)

الخوف : ترسیدن

(۱) مذکور در الطبرانی -

(۲) در ابی دلاؤد، ترمذی، نسائی، ابن ماجه : الصلوة نور المؤمن -

(۳) متنش ازین قرار است : الایمان معرفة بالقلب و قول باللسان و عمل بالارکان -

(ابن ماجه - مقدمه ۴)

سورة الفيل (۱۰۰)

کیف : چگونه - سؤال از حال است
 الفعل : کردن
 صاحب : یار و خداوند
 فیل : پیل
 الجعل : کردن و گردانیدن
 الکید والمکر : بد سگالیدن
 التضلیل : گمراه کردن
 الارسال : فرستادن
 الطیر : مرغ و مرغان - الابل - گله مرغان
 الرمی : انداختن
 الحجر والحجارة : سنگ و سنگها - واحد ها حجرة
 السجیل : سنگ و کل
 العصف : برگ کشت
 الاکل : خوردن

سورة الهمة (۱۰۱)

کل : هر و همه
 الهمز : بد گفتن در روی
 اللمز : بد گفتن پس پشت و قیل علی العکس
 الجمع : گرد کردن والتجميع مبالغه
 التعدید : بارها شمردن
 الحسابان : پنداشتن
 الاخلاص : جاویدان کردن
 کلا : حقا و نه چنانست
 النبذ : انداختن
 الحطمة : دوزخ
 وما ادراك : و چه دانی تو
 الايقاد : آتش افروختن
 الاطلاع : دیده و شنیدن
 الفواد والقلب والجنان : دل

الاقتصاد : در بستن
 العماد : ستون
 تمديد : مبالغة المد - نيك كشیدن

سورة العصر (۱۰۳)

العصر : نماز ديگر و روزگار
 الانسان : مردم
 الخسر والخسران : زيان كردن
 الا : مگر
 العمل : كار كردن و كار
 التواص : يكدیگر را وصيت كردن
 الحق : درست و سزا و سزاوار و واجب شدن
 الصبر : شكيبائي كردن - في الشريعة قهر النفس و في الحديث
 الصبر مفتاح الفرج (۱)

سورة التكاثر (۱۰۲)

الالهاء : مشغول كردن
 التكاثر : نبرد كردن به بسياری مال و فرزندان
 حتى : تا
 الزيارة : برسيدين
 المقبرة : گورستان
 ثم : پس
 سوف : سرانجام يعنى زود باشد
 اذ ولو وان : حروف شرطند
 العلم : دانستن - في الشريعة : معرفة الشيء كما هي وقيل معرفة الحلال والحرام .
 وفي الحديث : اطلبوا العلم ولو بالصين (۲)
 يقين : بي گمان شدن
 الجحيم : آتش بزرگ

(۱) الديلمى -

(۲) اطلبوا العلم ولو بالصين فان طلبه فريضة على كل مسلم (الطبراني) -

العين : معاينه - دیدن
السؤال : پرسیدن و خواستن
النعم : نعمت و نان و آسایش

سورة القارعة (۱۰۱)

القرع : کوفتن
القارعة : قیامت
الفراس : پروانه چراغ
البث : پراکندن
المجبل : کوه
العهن : پشم رنگین
النفش : پشم زدن
اما : هر - چون که باشد
من : که و کیست و چیست و آنکه و هر که
الثقل : گران شدن و گران
الوزن : منجیدن
المیزان : ترازو
العیش : زیستن - العیشة والمعیشة - زندگی
الرضا والرضوان والمرضاة : خشنود شدن و پسندیدن
الخف : سبک شدن
الام : اصل هر چیزی و جای و مادر
الهاویة : دوزخ
الحمی : گرم

سورة العاديات (۱۰۲)

العدو : دویدن - والعاديات سوگند بدم زدن احبان غازیان در وقت دوانیدن
الضیح : دم زدن در دویدن
الایراء : آتش بیرون آوردن از آتش زنه
القدح : آتش زدن
الاغارة : تاراج کردن
الصبح والصبح . سپیده دم

الاثارة : بر انكيختن

النقع : گرد

الوسط : درميان شدن

الكنود : ناسپاس وقيل الذي يعد حسناته ولا يعد سيئاته

الشهيد : حاضر و آنكه كشته شود در راه خداي عز وجل

الحب والمحبة : دوست داشتن

الخير : نيك و نيكو و نيكتر

الشديد : سخت و ثقیل

البعثرة : بر انكيختن

القبر : گور

التحصیل : پديد آوردن

الخير : آگاه

سورة الزلزلة (١١)

الزلزلة والزلزال : جنبائیدن

الارض : زمين

الاخراج : برون آوردن

الثقل : رخت

التحديث : حديث گفتن و خبر دادن

الاخبار : خبرها

الايعاء : وحى فرستادن و فرمودن

الصدر والصدور : بازگشتن

الاراة : نمودن

المثال : همسنگي چيزي

الذره : همسنگي مورچه خورد

سورة البينة (١٨)

الاهل : خاندان

اهل الكتاب : جهودان و ترساين

الكتاب : نامه نبشته

الاشراك : انباز کردن

الانفکاک : جدا شدن

الاتیان : آمدن

البینة : حجت پیدا

الرسول : پیغامبر - فرستاده

التلاوة - القراءة : خواندن و فی الحدیث : افضل عبادة امتی تلاوة القرآن^(۱)

الصحيفة : نامه

التطهير : پاک کردن

القيم والقيمة : راست

التفرق : پراکنده شدن

الایثناء : دادن

الامر : فرمودن و کار

الاخلاص : خالص کردن

العنيفة : مسلمان پاک یعنی گسسته از کیشهای بد و قیل حج کنند

الزکوة : آنچه فريضه است دادن از مال

الاقامة : بر پای داشتن

جهنم : نام دوزخ است

الغلول : جاودان شدن

الابد : همیشه

اولئک : آن همه مردان

البرية : آفریدگان

الجزا : پاداش دادن

عند : نزد

الجنة : بهشت

الجرى والجریان : رفتن آب

تحت : زیر

النهر : جوی

الخشية : ترسیدن

سورة القدر^(۱۷)

الانزال : فرو فرستادن

(۱) افضل عبادة امتی قراءة القرآن نظر (از ترمذی فی النوادر) -

اللیل : شب اللیلة : یکی

القدر والمقدار : اندازه

الالف : هزار

الشهر : ماه

التنزل : فرو آمدن

الملك : فرشته

الروح : جان و جبرئیل و نام فرشته ایست که تنها در یک صف بایستد

الاذن : دستوری دادن

السلام : درود و سلامتی و سلامتی دادن

الطلوع : بر آمدن آفتاب و مانند آن

الفجر : سپیده دم

سورة العلق (۹۹)

العلقة : خون بسته

الکرم : کریم شدن

الاکرم : کریم تر و گرامی تر

التعلیم : آموزانیدن

القلم : خامه

الطغیان : از حد گذشتن

الاستغناء : بی نیاز شدن

الرجوع والرجعی : باز گشتن

العبد : بنده و قیل پرستنده یعنی عبد

وقیل : العبودیة فی تبیین السجود للمعبود والجد من الموجود

التقوی : پرهیزکاری و فی الشریعة، اقتراب المأسور و اجتناب المحظور

التولی : روی گردانیدن

التهاء : باز ایستادن

السفع : گرفتن بجفا

الناصیة : موی پیشانی

الکذب : دروغ گفتن

الخطا والخطات : خطا کردن

الدعا : خواندن

النادی : انجمن
الزبالية : دوزخ بانان
الاطاعة : فرمان برداری کردن
السجود : سر بر زمین نهادن
الاقتراب : نزدیک شدن

سورة التين^(۱)

التين : انجیر
زیتون : درخت زیتون
الطور : کوه
سینین : نام دو کوه است^(۱) و قیل بار درخت
البلد : شهر
الامین : استوار
قد ولقد : بدرستی و راستی که
الحسن : نیک
الاحسن : نیکتر و خویتر
التقویم : راست کردن
الرد : بازگردانیدن
السافل : فرود
اسفل : فرود تر
الاجر : مزد دادن
المن : کم کردن و بریدن و خطا دادن و منت نهادن
بعد : پس و هنوز
لیس : نیست
الحکم : حکم کردن
الحکم والعاکم : داور
الاحکم : داور تر

(۱) سینین = نام کوه در سوریه و آنرا طور سینین نیز گویند (منتخب اللغات)

سورة الانشراح^(۱۱)

الشرح : گشادن

الوضع : نهادن

الوزر : گناه^(۱)

انقاض : گران کردن

الظهر : پشت

الرفع : برداشتن

الذكر : یاد کردن

مع : با

العسر : دشوار شدن و دشواری

اليسر : آسان شدن و آسانی

الفراغ : فارغ شدن

النصب : رنجور شدن و پای خاستن

الرغبة : خواهان شدن و روی گردانیدن بحق

سورة الضحی^(۱۲)

والضحی : سوگند بچاشتگاه

السجی : آرام گرفتن و تاریک شدن

التودیع : فرو گذاشتن

القلی : دشمن داشتن

الآخرة : آن جهان

الاولی : این جهان

الوجد والوجود والوجدان : یافتن

الايواء : جا دادن

العایل : درویش

القهر : شکستن و غلبه کردن

النهر : بالک بر زدن

سورة الليل^(۱)

الغشى والغشان : پوشیدن
 النهار : روز
 التجلى : روشن شدن - روشن کردن
 الذكر : نر
 الاثى : ماده
 السعى : کار کردن - در رفتن شتاب کردن
 الالتقاء : پرهیز کردن
 الصدق : راست گوی داشتن
 الحسنى : نیکو و بهشت
 التيسير : آسان کردن
 اليسرى : آسان و بهشت
 العسرى : دشوار و دوزخ
 البخل : بخیلی
 التردى : در هلاکت افتادن
 الانذار : بیم کردن
 التلظى : زبانه زدن آتش
 الشقاوة : بدبخت شدن - الشقى : بدبخت
 الاشقى : بدبخت تر
 التجنب : دور کردن
 التقى : پرهیزگار
 الاتقى : پرهیزگار تر و پارسا تر - فى الحديث^(۱) : خير الناس اتقيهم لله واوصلهم للرحم -
 التزكى : پارسا شدن
 الابتغاء : جستن
 الوجه : روی - وجه الله اى رضاء الله تعالى
 الاعلى : برتر

سورة الشمس^(۱)

الشمس : آفتاب

القمر : ماهتاب

التلو : پس رفتن

التجلیه : روشن کردن

البناء : بنا کردن

الطحن : گستردن

النفی : تن و جان و خون و هستی هر چیزی

الالهام : در دل افکندن چیزی و اشارت کردن

الفجور : بد کردن

الافلاح : رستن و پیروزی یافتن - نیک بخت شدن و بقا یافتن - فی الحدیث - افلاح من اصلح^(۱)

التزکیة : پاک کردن

الخبوب : نومید شدن

الدس : پنهان کردن

ثمود : قبیله صالح پیغامبر علیه السلام

الالبعاث : برخاستن

الناقة : شتر ماده

السقیا : آب خور

العقر : کشتن و پی کردن

الدمدمه : هلاک شدن و سخن گفتن بخشم

الذلب : گناه

العقبی : آخرکار و قیامت

سورة البلد^(۱۰)

الاقسام : سوگند یاد کردن

الحل والحلال : شایسته شدن و آنچه روا باشد در شریعت

الکبد : رنج و سختی

القدرة : توانا شدن

الاهلاک : نیست کردن

البلد : بسیار و برهم نهادن

العين : چشم و چشمه

اللسان : زبان - فی الحديث ما خلق الله فی الانسان افضل من اللسان به يدخل الجنة و به يدخل النار^(۱)۔

النجد : راه

الاقترام : خویشتن در افکندن

العقبة : پس

الفک : کشادن

ذو : خداوند

المسغبة : گرمی

المقرية : خویشتن

المتربة : درویشی

الرحم والرحمة والمرحمة : بخشودن و فی الحديث - الراحمون یرحمهم الرحمن^(۲)۔

الایمن والیمنة : سوی دست راست

الایة : نشان

المشامة : سوی دست چپ

سورة الفجر^(۸۹)

العشر : ده

الشفع : جفت

الوتر : طاق

السرى : بشب رفتن

هل : [آیا - نیست - بدرستی]^(۳)

القسم : سوگند

الحجر : خبر

عاد : قبیله هود پیغامبر

ارم : نام شهر است

المثل : مانند

الجب : بریدن

الصخر : سنگ خاک

(۱) در کتب احادیث معروف مذکور نیست۔

(۲) الدارمی : ادب - ترمذی : بر -

(۳) منتخب الباب -

الواد : رود^(۱)

الوتد : میخ

الاكتار: بسیار کردن

الفساد : تباه شدن

الصب : ریختن

السوط : تازیانه

المرصاد : راه گذر و راه دین

الابتلاء : آزمودن

تنعيم : نعمت دادن

الاکرام : گرامی کردن

الاهانة : خوار کردن

التراث : میراث

اللم : گرد کردن

الجم : بسیار

الدک : برهم کوفتن

التذکر: یاد آوردن

افی : از کجا

الصف : رسته

یالیتنی: ای کاشکی که من

التقديم: پیش فرستادن

الحیوة: زنده شدن و زیستن و زندگانی

التعذيب: عذاب - عذاب کردن

الایثاق : استوار کردن

الوثاق : بند

الاطمینان : آرامیدن

سورة الغاشية^(۸۸)

الغاشية : قیامت

الخشوع: ترسیدن

ناصبه : رنج کشنده

السقى : آب دادن

الآنية : ليک گرم

الضريع : خار خشکی

الاسمان: فربه کردن

العلو : بلند شدن

السماع : شنودن

البلغو : بیهوده گفتن

السريير : تخت

الکوب : کوزه

النمرقه : بالشت

الزربة : شاد روان

النظر : نگریستن و چشم داشتن و فی الحديث - زناالمیون النظر^(۱)

الایل : شتران

النصب : بیا کردن

السطح : گستردن

التذكير : یاد دادن و هند دادن

الصيطرة : برگماشتن

الابوب والایاب : باز گشتن

سورة الاعلى^(۸۷)

العرعى : چراگاه سبز

الغشاء : خاشاک بر سر آب

الاحوى : میاه

الاقراء : برخواندن - خوانائیدن

النسيان: فراموش کردن

المشية : خواستن

الجهر : آشکارا کردن و آواز بلند برداشتن

الخفا والخفيه : پنهان شدن

النفع : سود کردن

(۱) در کتب معروف احادیث ثبت نیست -

الموت: مردن و مرگ

الايتار: برگزیدن^(۱)

البقاء: باقی ماندن

ابقی: باقی تر

سورة الطارق^(۸۶)

الطرق: شب در آمدن

النجم: ستاره روشن

الثقوب: روشن شدن

الحفظ: نگاه داشتن

سم: از چه

الماء: آب

الدفق: جستن

بین: میان

الصلب: پشت مازه

التربة: استخوان سینه

الرجع: بازگردانیدن

الابلاء^(۲): رو نمودن و پدید آوردن

السر والسريرة: راز

القوة: نیرو

الصدع: شکافتن

الفصل: جدا کردن

الهزل: سخن نادرست

الامهال والتمهیل: مهلت دادن

رویدا: آهسته

سورة البروج^(۸۷)

البروج: خانه ماه و ستاره

(۱) غرض دیگران را بر غرض خویش مقدم داشتن (منتهی الارب) -

(۲) ریشه اصلی بلو است و بلاء و ابتلاء حاملی معنای پدید آوردن است -

الوعد والعدة : وعده کردن و فی الحدیث - العدة دین^(۱) الهدة عطية

الشهادة : گواهی دادن و حاضر شدن والشهود الحضور

القتل : کشتن

الاخذود : شکاف در زمین

الوقود : هیزم

القعود : نشستن

الفوز : رستگار شدن و پیروزی یافتن

النقم والنعمة : دشمن داشتن

البطش : سخت گرفتن

الابداء : آغاز کردن

الاعادة : بازگردانیدن

العرش : تخت و خاله چوب پوش و فلک

الارادة : خواستن

الجند : سپاه

وراء : ظهر - پس

الفتن : سوختن و آرزودن

اللوح : تخته

سورة الانشقاق^(۸۴)

الانشقاق : شکافته شدن

الاذن : گوش دادن و گوش

الالقاء : افکندن

التخلی : خالی شدن

الكدح : کار برنج کردن

الملاقاة: اللقاء - یکدیگر را دیدن - واللقاء : دیدار

انقلاب : بازگشتن

السرور والمبرة : شاد کردن

الخبور : هلاک شدن

(۱) عدة المؤمنین دین (الدیلمی) -

السعير : آتش سوزان
 الظن : گمان بردن و بدرستی دانستن
 الحور : بازگشتن
 الشفق : سرخی که پس از آفتاب فرو شدن پدید آید سوی مغرب و قیل سپیدی یعنی شفق
 بیاض است بقریبی حمراء
 الوسق : گرد کردن
 الاتساق : فراهم آمدن و فراهم شدن
 الركوب : بر نشستن
 طبق : حال و پوشش معروف
 الایعاء : باز نهادن و پنهان کردن^(۱)
 التبشیر : مژده دادن
 الالم : دردمند شدن

سورة التطفیف (۸۴)

(مطفین)

التطفیف : کم پیمودن و کم سنجیدن
 الاکتیال : از بهر خود پیمودن [فاستدن]^(۲)
 الاستیفا : تمام حق بستدن
 التکیل : پیمودن
 الاخسار : کم کردن
 السجن والسجین : زندان
 الرقم : نشستن
 الاعتداء : از حد درگذشتن
 الائم : بزه کار شدن
 الاساطیر : افسانهها
 الاول : نخستین
 الرین : غلبه کردن
 الحجب والحجابه : باز داشتن
 البر : نیکوکار و نیک مرد

(۱) فراهم آوردن و نگاه داشتن (فرهنگ انند راج) -

(۲) تاج المصادر -

عليين : جاہگاہ بلند قیل لوح من زبرجد خضر . . . معلق تحت العرش او قابیمة الیمنی او ساقۃ

قیل السماء السابعة

السجین : صغرة تحت الارض السابعة

الفجار الکفرة : قیل الظلمة

التقريب : نزدیک گردانیدن

الاریكة : تخت آراسته

العرف والمعرفة والعرفان : شناختن

النضرة : تازه روئی کردن و تازه رو شدن

الرحیق : شراب خالص

الختم : مهر

التنافس : رغبت کردن

المزاج : آمیزش

التسليم : نام جوی ست در بهشت و ارفع شراب فی الجنة

الشرب : آشامیدن

الاجرام : گناه کردن

الضحک : خندیدن - فی الشرع ما یسمع هو دون غیره

فی الحدیث : کثرة الضحک تمیت القلب^(۱)

التفامز : به چشم اشارت کردن

الفکة والفکاهة : خوش منشی کردن

التشرب : پاداش دادن و پیاپی خواندن

سورة الانفطار^(۸۲)

الانفطار : شکافته شدن

الکوکب : ستاره

الانتشار : پراکنده شدن

البحر : دریا

التفجير : آب روا کردن

التاخير : پس برداشتن

الغرور : فریفتن

(۱) کثرة الضحک تمیت القلب و تورث الفقر (الدیلمی) -

التعديل: راست کردن و برابر کردن
 ای : کدام
 الصورة : جهره
 التركيب : برهم نهادن
 الغيب والغيبه : غائب
 وفي الشريعة - توارى الشئ عن الحواس الخمس حيث لا يقع عليه الحس .

سورة التکویر (۸۱)

التکویر : در پیچانیدن
 الانکدار : فرو ریختن
 التسییر : راندن
 العشاء : شترده ماهه آبستن
 التعطیل: بی زیور کردن و فی الحدیث . ان الله یغض الشاب المعطل (۱)
 الوحش : چهار پای - رمنده از مردم
 الحشر : گرد کردن
 السجر : پر کردن و تاقن تنور
 السعیر : آتش افروختن
 التحشیر والتسجیر والتسعیر : مبالغه
 الجواری : جمع الجاری
 الغنس : جمع الغانس
 الكنس : جمع الکانس - الكنس روفتن - الكنوس : در آشیانه شدن آهو و شیران
 المعسسه : تاریک
 التنفس : دم زدن
 الاطاعة والطاعة : فرمان برداری کردن
 ثم : آنجا
 الجنون : دیوانه شدن
 الافق : کرانه آسمان
 الضنین : بیخبل والظنین : بهت زده
 الشیطن : دیو

الرجيم : رالده و نفرين كرده
الذهاب : رفتن

سوره عبس (۸۰)

العبوس : روى ترش كردن - البسور والكلوح مثله

الاعشى : لائينا

لعل : مگر

التعدى : پيش آمدن

التلهى : بازى كردن^(۱)

السفر : نشستن

السفرة : جمع السافر كالكتبه جمع الكاتب

النفطه : آب منى

المسبيل : راه

الامائة : ميراليدن

الاستقبار : گور كردن و فرمان دادن بدين كسى

القضا : حكم كردن و گذاردن آنچه بر تو واجب باشد

الانبات : رويانيدن

الحب : دانه

العنب : انگور

القضب : اسهت تر

النخل : خرماستان

الحديقه : بوستان

الاغلب ! ستر گردن القلب جمع

الفاكهة: ميوه

الاب : گواه

المتاع : برخوردارى و كالا

الانعام : جمع النعم چار پاى

الصاخة : قيامت

الابن : پسر

الشان : كار

(۱) بى اعتنا بودن -

الاسفار : روشن کردن - فی الحديث . اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر^(۱)
 الاستبشار : شاد شدن
 الغبرة : گرد
 الرهق : ترسیدن
 القتره : گرد سیاه

سوره النازعات^(۷۹)

النزع : کشیدن
 الفرق : پر کشیدن و غرقه شدن
 النشاط : گره کشادن
 السبح والسباح : شنا کردن
 والسباحات : سوگند بدان فریشتگان که بشابند در گذاردن فرمان
 السبق : پیشی گرفتن
 التدبیر : از پی اندیشه کاری کردن
 الرجف : لرزیدن
 البصر : چشم و بینائی
 الراجفه : نفخه نخستین
 التبع : پس روی کردن
 الرادفة : نفخه دیگر
 الوجف : طپیدن دل
 الحافره : اول کار
 العظم : استخوان
 النخر : پوشیده شدن
 اذا : اکنون و آنگاه
 الكرة : بازگشتن
 كرة مرة تارة : یکبار
 الزجر : راندن و باز زدن
 الساهره : زمین قیامت
 المناداة والنداء : خوالدن

طوی : درختی ست و قیل وادی است در بهشت

العصیان : بی فرمانی کردن

الادبار : باز پس شدن

الاخذ : گرفتن

النکال : عقوبتی که بدان پند گیرند

العبرة : پند

السمک : آسمان خانه (۱)

الاغطاش : تاریک کردن

الدحو : گستراندن

الارماء : استوار کردن

الطم : غلبه کردن

الطامة : قیامت

التبریز : پیدا آوردن

المقام : جای ایستادن

المأوی : جای باز آمدن

الهوی : آرزو و کام دل

الساعة : یک زمان و قیامت

ایان و متی : کی

اللبث : درنگ کردن

العشية : شبانگاه

سورة النبأ (۷۸)

التساؤل : از یکدیگر پرسیدن و خواستن

النبأ : خبر

الاخلاف : آمد و شد کردن و خلاف کردن

المهاد : آرام گاه

الزوج : زن و شوی و جفت و گونه

النوم : خفتن و خواب

السبات : آسایش

فوق : زبر
 السراج : چراغ
 الوهجان : درخشیدن آتش - الوهاج : تابان و گرم
 الاعصار : [نزدیک گشتن ابر بیاریدن]
 النج والتجیع : آب ریختن
 النبات : رستن
 اللف : درخت انبوه
 المیقات : وقت و وعده گاه
 العصور : شاخی که اسرافیل علیه السلام در وی در دمد
 السراب : کوراب یعنی نمایش آب
 آّب : جای بازگشتن
 الحقب : هشتاد سال
 الذوق : چشیدن
 البرد : سرما و خنکی و خواب
 الغساق : آب سرد و گنده
 الموافقة والوفاق : با یکدیگر موافقت کردن یعنی ساز و آمدن
 الرجاء : امید داشتن و ترمیدن و فی الحدیث : الایمان بین الخوف والرجاء
 الاحصاء : دانستن و توانستن و شمردن
 الزید و الزیادة : افزون کردن و افزون شدن
 الکعوب : نارستان افزون شدن
 الترب : همزاد
 الکاس : قدح با شراب
 الدهاق : پرو پیاپی
 العطا : بخشش
 المخاطبة والخطاب : با کسی سخن گفتن
 الصواب : درست و راست

سورة المرسلات (۷۷) والمرسلات عرفا

العرف : کار لیکو
 العصف والعصوف : سخت چستن باد

لفرق : جدا کردن
 لعذر، والمعذرة : حجت پیدا آوردن
 النذر والانذار : بیم کردن
 الایعاد : وعده کردن
 النسف : برکنندن
 الطمس : ناپدید کردن - الطموس : ناپیدا شدن
 التوقیت - التاقیت : وقت پیدا کردن
 التأجيل : زمان دادن
 الاتباع : از پس در آوردن
 الاخر : پسین
 المهین : مست
 القرار : آراسیدن و آرامگاه
 المکین : جای استوار
 الى : با و تا و سوی
 الکفات : فراهم آوردن
 الراسی : کوه استوار - الراسیات جمع - الرواسی جمع الجمع
 الشامخ : کوه بلند
 الاسقاء والسقی : آب دادن
 الفرات : آب خوش
 الانطلاق : روان شدن
 الظل : سایه
 الشعب : شاخ - الشعبه : یکی - الشعب جمع
 الشرر : زبانه آتش
 القصر : کوشک
 الجمل : شتر نر
 الاصفر : زرد
 النطق والمنطق : سخن گفتن
 الاعتذار : عذر خواستن
 الاشتهاه : آرزو کردن
 الهنتی : گواران

التمتع والمتاع : برخورداری گرفتن - و زن را متعه دادن
الركوع : پشت را خم دادن

سورة الدهر (۷۶)

الحین : هنگام

الدهر : روزگار

المشج والمشيج : آب مردوزن بهم آسیخته

الشكر والشكور : سپاس داری کردن و سپاس

الكفران والكفور : ناسپاسی کردن وفی الحديث : الايمان نصفان نصفه شكر و نصفه صبر^(۱)

الاعتاد : ساخته کردن

السلسلة : زنجیر

الكافور : معروف و نام چشمه ایست در بهشت

الایفاء : انجام کردن و تمام کردن

النذر : عهد کردن

الاستطارة : پراکنده شدن

الاسیر : برده

القطمير : نیک ترش و سخت دشوار^(۲)

الوقایة : نگاه داشتن

التلقیه : نمودن و چیزی پیش کسی آوردن

الحریر : دیبای تنک

الانکاء : تکیه کردن

الزمهریر : سرمای سخت و باد سخت سرد

الدنو : نزدیک آمدن

التذلیل : رام کردن و فرمان برداری کردن

القطف : بار درخت

الاناء : آوند آب

الفضة : سیم یعنی نقره

(۱) الايمان نصفان نصفه فی الشكر و نصف فی الصبر (بخاری) -

(۲) قطمير : پوستک دانه خرما یا نقطه سپید بر پشت دانه خرما که از وی روید (صراح) -

قمطیر : روز سخت - قمرار : سخت لاخوش شدن (صراح) -

القارورة : شیشه

الزنجبیل : چیزبست خوش بو و خوش مزه

السلسیل : نام چشمه ای است در بهشت

الولید : کودک خورد (خرد)

التخلید : جاودان کردن

اللؤلؤ : مروارید

النشر : پراکندن

السندس : دیبای تنک

الاخضر : سبز

الاستبرق : دیبای ستبر

التحلیة : پیرایه بستن و پیاراستن

السوار : دست ورنجن^(۱)

البكرة : بامداد

الاصیل : شبانگاه

الطویل : دراز

الوذر والودع : گذاشتن

الشدة : سخت بستن

الامر : پیوند خانها

التبديل : تبدیل کردن

الادخال : اندر آوردن

الظلم : ستم کردن و ستم و فی الشریعة : وضع الشی فی غیر موضعه

وفی الحدیث : الظلم ظلمات یوم القيامة^(۲)

وفی الشعر : الم تعلم بان الظلم عار - جزاء الظلم عند الله نار

الاعداد : ساختن و آماده کردن

سورة القيامة^(۷۰)

اللوم والملامة : سرزنش کردن

(۱) دست ورنجن -

(۲) الظلم ظلمات یوم القيامة (مسلم و بخاری) -

البنان : سر انگشتان
 البرق والبروق : درخشیدن و خیره شدن چشم
 الخسوف : گرفتن ماه و آفتاب
 الوزر : پناه - جا
 التحريك : جنبانیدن
 العجلة : شتافتن
 القرآن : خواندن
 التبيين والبيان : پیدا کردن
 الفارقة : سختی که مهره پشت بشکند
 البلوغ : رسیدن
 الترقوه : چنبر کردن
 الرقية : افسون کردن
 الالتفاف : بر پیچیدن
 الساق : ساق پای - السوق جمع
 السوق والمساق : راندن
 التمطي : خرامیدن
 الترك : ماندن - سدی : فروگذاشته
 المني والامناء : منی بیرون آوردن^(۲)
 الميت والميت : مرده

سورة المدثر^(۷۴)

الادثر : جامه در سر کشیدن اصله التدثر
 التكبير : خدای را به بزرگی یاد کردن
 الهجر والهجران : بریدن
 الاستكثار : بسیار خواستن
 النقر والنفخ : در دمیدن - الناقور : صور
 الطمع : چشم داشتن
 العنيد : ستیزه کار
 الارهاق : رسانیدن و دشوار داشتن

(۲) منی انداختن (صراح) -

الصعود : بر بالا شدن
 التفكير : نیک اندیشه کردن
 الاستکبار : بزرگی جستن
 السحر : جادوی کردن و جادو
 الاثر : روایت کردن و نشان
 البشر : آدمی
 الاصلاء : در آتش در آوردن
 سقر : دوزخ
 الابقاء : باقی گذاشتن
 اللوح : درخشیدن و شوزانیدن
 البشرة : پوست روی مردم
 العدد والعدد والعدة : شمردن و شمار
 الاستيقان : بی گمان شدن
 الازدياد : زیادت شدن
 الارتباب : بگمان شدن و بیماری
 الاضلال : گمراه کردن
 التقدم : پیش شدن
 التأخر : پس شدن
 الرهن : گرو کردن و گرو
 السلک : چیزی در چیزی در آوردن
 الخوض : در چیزی رفتن
 الشفاعة : خواهش کردن - فی الحديث ، شفاعة لاهل الكبائر من امتی يوم القيامة^(۱)
 الاعراض : رو گردانیدن
 الحمار : معروف
 الاستنفار : رسیدن و رسانیدن
 القسورة : شیر و صیادان و تیراندازان
 المغفرة : آمرزیدن

سورة المزمل (۷۳)

التزل : گلیم در خوابیدن پیچیدن

(۱) ابی داؤد (سنه) - ترمذی (قیامة) - ابن ماجه (زهد) - بسند احمد بن حنبل -

النصف : نیمه

النقص : کم کردن و نقصان ، کم شدن

الترتیل : گشاده خواندن و قیل حفظ مخارج الحروف و رعاية الوقوف

القلیل : اندک . اقل : کمتر

الناشئة : اول ساعت از شب

الوطأ : سپردن^(۱) الوطاء الوفاق

اقوم : اصوب

التبتل والتبتیل : از خلق بریدن

لدن : نزد

لدى : نزد من ، لدينا : نزد ما

الغصة : بگاؤ گرفتن

الكثيب : توده ریگ

الویل : گران

الاشيب : میبد - الشيب : جمع

ادنى : کمتر

الثلث : سه یکی

الفضل : افزونی کردن و افزونی

المقاتلة والقتال : کارزار کردن

الاقراض : قرض دادن - القرض : وام : قرضاً حسناً

سورة الجن^(۷۲)

الايحاء : وحی فرستادن و فرمان دادن و فرستادن و اشارت کردن

النفر : گروه

العجب : شگفت

الجد : بزرگی و پدر پدر

الصاحبة : زن

السفه والسفاهة : نادان و تنگ خرد شدن

الشطط : دروغ و مستم

البعث : فرستادن و برانگیختن

(۱) سپردن زیر پا (صراح) -

اللمس : بسودن
 الملاء : پر کردن
 الحراسة : نگاه داشتن
 الشهاب : ستاره روشن و پاره آتش
 الآن : اکنون
 الرصد : جمع الراصد - راه بان
 الدراية : دانستن
 الطريقة : راه
 القدة : گروه هم دل
 الاعجاز : عاجز کردن
 الهرب : گریختن
 البخس : کم کردن
 الاسلام : مسلمان شدن و مسلمانی و گردن نهادن و سلم بستن
 القسوط : مسم کردن
 التحری : صواب جستن
 الغدق : آب بسیار
 الصعد : دشوار
 اللبد : گروه
 الاجارة : زندهار دادن
 الالتحاد : جفستیدن
 الرسالة : پیغام
 الامد : پایان کار
 الاظهار : پیدا کردن و غلبه کردن و در وقت ظهور آمدن
 الارتضاء : پسندیدن
 الابلاغ : رسانیدن
 الاحاطة : گرد در گرفتن و دانستن

سورة نوح عليه السلام (۷۱)

القوم : گروه مردم
 قبل و قدلم : پیش
 الاجل : روزگار و زمان

الامتغشاء : جامه در سر کشیدن
 الاصرار : دل بر کاری نهادن
 الاعلان : آشکارا کردن
 الاسرار : پنهان کردن
 المدرار : باران از پس یکدیگر
 الامداد : زیادت کردن
 الوقار : آهستگی
 طورا : یکبار
 الطباق : بر یکدیگر نهاده
 البساط والفج : راه فراخ
 الکبار : سخت
 ود وسواع و یعوق و نسر : اسامی بتانست
 الخطیئة : گناه بزرگ و فی الحدیث : اکثر خطایا ابن آدم فی لسانه
 الاغراق : غرقه کردن
 دیارا : هیچ کس
 التبار : هلاک شدن

سورة المعارج (۷۰)

العروج : بآسمان بر شدن
 السنة : سال و قحط
 الجمیل : نکو
 البعید : دور
 المهل : مس گذاخته
 الحمیم : دوست خالص و آب گرم
 التبصیر : بینا گردانیدن و فی الحدیث : اذا اراد الله بعبد خيرا بصره بعیوب نفسه
 الافتداء : باز خریدن
 الفصيلة : خویشان نزدیک
 الانجاء : رهاییدن
 اللظى : دوزخ

الشواة : پوست
 الهلوع والجزوع : ناله کتیا
 الدوام : همیشه بودن
 الحرمان : بی بهره کردن
 الاشفاق : ترسیدن
 العدو : از حد گذشتن
 العهد : نذر کردن و وصیت کردن
 الاضطاع : شتافتن
 العزة : گروه هم دل - العزون : جمع
 اللعب واللهو والعبث : بازی کردن
 الجذث القبر . الاجداث القبور
 المسارعة والسراع : شتافتن

سورة الحاقة (۹۹)

الحاقة : قیامت
 ریح صرصر : باد سخت سرد
 العتو : از حد در گذشتن
 التسخیر : رام کردن
 سبع و سبعة : هفت
 ثمان و ثمانية : هشت - و از عدد دومین تاده، مذکر را بتا گویند و مؤنث را بی تا بخلاف قیاس
 الحسوم : پیوسته و شوم
 الصریع : افکنده
 العجز : تنه درخت و بن هر چیزی
 الخوی والخواء : افتادن
 الوعي : نگاه داشتن
 الوهی : نیست شدن
 الرجا : کرانه
 ها : بگير تو مرد - هاأا هاؤم
 الاسلاف : پیش فرستادن و پس گذاشتن
 السلطن والسلطانية : حجت پیدا
 الذرع : برش پیچودن - الذراع : رش و گز

الغسلین : ریم دوزخیان
 الابصار : دیدن
 الکاهن : قال گو
 التنزیل : فرو فرستادن و فرو آوردن
 الوتین : رگ جان
 الحسرة : پشیمانی

سورة ن (۶۸)

(القلم)

النون : ماهی و دوات
 السطر : نیشتن
 الخُلُقُ والخُلُقُ : خوی و عادت . وفي التفسیر هو عشر خصال في آية التوبة وقيل اربع :
 الالفة والنصيحة والسخاوة والشفقة وفي الشريعة : اقتراب الاوامر واجتناب
 الزواجر اعنی - آوردن مأسور و دور بودن محظور . وفي الحديث : احسنكم ايمانا
 احسنكم خلقا وانا احسنكم خلقا^(۱)
 الاهتداء : راه راست گرفتن و برآن بودن
 الادھنان والمداهنة : آسان گرفتن کار دين را
 الحلف : سوگند خوردن
 المشى : رفتن
 النمیمه : سخن چینی کردن وفي الحديث : عذاب القبر من ثلاثة الغيبة والنميمة والبول
 العتل : درشت خو
 الزلیم : حرام زاده
 الوسم : داغ کردن
 الخرطوم : بینی
 الصرم : بریدن
 الاصباح : بامداد کردن
 الاستثناء : چیزی از چیزی بیرون آوردن و در حرکت انشاء الله گفتن

(۱) كان رسول الله احسن الناس خلقا (مسلم ، ابی داؤد ، احمد بن حنبل) ، اكمل المؤمنين ايمانا
 احسنهم خلقا (ابی داؤد ، احمد بن حنبل) .

الصریم : شب و صبح
 التنادی : یکدیگر را آواز دادن
 الغدو : در باسداد رفتن
 الحرث : کشت کردن و کشت
 التخافت^(۱) : آهسته (سخن) کردن
 الحرد : کینه و قصد
 الاقبال : رو بهیزی آوردن
 عسی : شاید بود و قیل مگر
 الدرس والدراسة : علم خواندن
 الیمین : سوگند و دست راست و قوت
 الزعیم : پذیرفتار^(۲)
 الشریک : انباز
 الصدق : راست گفتن و وعده راست کردن و راستی و فی الحدیث الصدق ینجی والکذب
 یهلك^(۳)
 الکشف : برهنه کردن
 الاستطاعة : توانستن
 الاستدراج : درجه درجه گرفتن بخشم
 الاملاء : مهلت دادن
 الحوت : ماهی
 الکظم : خشم فرو خوردن
 التدارک : دریافتن
 العراء : زمین هامون
 الذم : نکوهیدن
 الاجتباء : برگزیدن
 الازلاق : خزائیدن^(۴)
 سورة الملك^(۶۷)

قیاریک : بزرگست و پاینده است و بابرکت بسیار است

(۱) در اصل تخاوت -

(۲) نیز ضامن -

(۳) لغز الیدنی *

التفاوت والتفاوت : بر فرو شدن^(۱)

الخصو^(۲) : دور کردن الخصو : دور شدن

الحسیر : ماله

التزین : آراستن

المصباح : چراغ

الرجم : سنگسار کردن

اجرم : جمع راجم

الشهیق : بانگ سهمناک

الفور : بر جوشیدن

التمیز : از یکدیگر جدا شدن

الخزاة : نگاه داشتن

العقل : دریافتن و خردسند شدن

الاعتراف : مقرر آمدن

صحقا : دوری باد

المتکب : کرانه چیزی

المور : بگشتن

الحاصب : باد

القبض : گرفتن

اللجاجة : متهمیدن

النفرة والنفور : رمیدن

الكب والاكباب : بر روی افکندن

السوی : راست

الانشاء : آفریدن - آغاز کردن

الزلفة : نزدیکی

السوءة : غمگین شدن

الادعا : دعوی کردن

التوکل : اعتماد کردن و فی الشریعة هو تفویض الامور الى الله

الغور : مایی (آب) بزمین فرو شدن

المعین : آب روان

النبي : پیغامبر - خبر دهنده - اصله نبي* : فعلیل بمعنی مغبر

لم : چرا

التحريم : حرام گردانیدن

الاحلال : حلال کردن

الفرض : فريضه کردن و اندازہ کردن وفي الحديث . العمرة فريضة كفريضة الحج
ای مقدرة کتقدير الحج

التحلة : راست کردن سوگند

التنبيه والانباء : آگاهانیدن

التعريف : شناسا گردانیدن

التطليق والطلاق : رها کردن زن و فی الشريعة : هو رفع القيد الثابت شرعا بالنكاح

القنوت : دعا خواندن در نماز و فرمان برداری کردن

السياحة : در زمین رفتن و روزه داشتن

الثيب : زن شوی دیده

البكر : زن شوی ندیده

الغلظة : درشتی کردن - الغلاظ جمع الغليظ

النصح والنصيحة : نیک خواستن

توبة نصوحا : توبه نصیحت کننده من نفس را بترک گناهان وفي الحديث الدين النصيحة^(۱)

وفي الشريعة التوبة ثلاثة واركانها ثلاثة وشرائطها ثلاثة و اصل كلها الندم و فی الحديث :

الندم توبة^(۲)

التكفير والكفارة : در گذاشتن گناه

السوطة : بد شدن و بدی

الاخزاء : خوار و رسوا کردن و شرم زده گردانیدن

الاتمام : تمام کردن

المناقة والنفاق : دو روئی کردن

لوط : نام پیغامبرست علیه السلام

الابنة والبنت : دختر

(۱) ابی داؤد - ترمذی - نسائی - دارمی - احمد بن حنبل -

(۲) ابن ماجه - احمد بن حنبل -

عمران : نام مردی ست
الاحصان والتحصين : نگاه داشتن

سورة الطلاق (۶۰)

الحد : اندازه کردن و اندازه
التعدى : از حد در گذشتن
الفاحشة : کار زشت
الاشهاد : گواه گرفتن
الوعظ والعظة : پند دادن
حسب : بس

العدل : راست کردن و برابر کردن و داد دادن و داد وفى الشريعة وضع الشئ فى محله
اليأس : نوميد شدن

الحيض والمحيض : بي نماز شدن زن با دیدن خون
الحمل : بار برداشتن

الاعظام والتعظيم : بزرگ داشتن
الامكان : آرا مانیدن

الوجد : توانگری

الضر والضرا والمضرة : زیان رسانیدن

التضييق : تنگ کردن

الانفاق : هزینه کردن اعنى صدقه دادن

الارضاع : شیر دادن

الایتمار : فرمان بردن و دستور کردن

التعاسر : با یکدیگر دشواری کردن

التكليف : چیزی از کسی درخواستن که او را ازان رنجی باشد

وكاين : چند

القرية : ديه القرى جمع

اللب : خرد الالباب جمع - اولوا : جمع ذووله از لفظ ذى

الظلمة : تاریکی

الاحسان : نیکوئی کردن

الرزق : روزی دادن و روزی

التحریر : بنده آزاد کردن

التماس : یکدیگر را بسودن و مباشرت کردن

الصوم والصیام : روزه داشتن

التتابع : از پس یکدیگر شدن

المحاربة : با کسی جنگ کردن

المحاداة : یکدیگر را باز داشتن

الکبت : بر روی افکندن

النجوى : راز گفتن و راز

التناجی : با یکدیگر راز گفتن

التحیة : سلام و درود و بادشاهی دادن (۹) و آفرین کردن

الحزن : اندوهگین کردن

التفسیح : فراخ نشستن

الفصح : فراخ کردن

النشور والانشاز : از جای برخاستن و برتر نشستن و ناسازواری کردن

الجلوس : نشستن

الا : بدان و آگاه باش

الاستحواذ : غلبه کردن

الحزب : گروه

العشيرة : الفصيلة

سورة الحديد (۵۷)

الولوج : در آمدن

الایلاج : در آوردن

الاستغلاف : خلیفه گرفتن

الاقباس : عالم جستن و نور و لار

الالتماس : جستن

الترصص : چشم داشتن

الامنية : آرزو

الفدية والفداء : باز خریدن

القسوة والقساوة : سخت دل شدن

الزينة و آرایش

التفاخر والافتخار والفخر : تازیدن	الغيث : باران	الهيج والهياج : خشک شدن گیاه	الحطام : گیاه و خشک و شکسته	المسابقة والسباق : پیش دستی کردن	العرض : بهنا	الاسی : اندوهگین شدن	الفرح والمرح : شاد شدن	الاختیال : خرامیدن	القسط : داد	الحديد : آهن	الذرية : فرزندان	التقية : چیزی از پس چیزی داشتن	الرأفة : مهربانی	الرهانية : ترسکاری	الابتداع : چیزی نو نهادن	المراعاة والرعاية : نگاه داشتن	الکفل والنصب : بهره
التفاخر والافتخار والفخر : تازیدن	الغيث : باران	الهيج والهياج : خشک شدن گیاه	الحطام : گیاه و خشک و شکسته	المسابقة والسباق : پیش دستی کردن	العرض : بهنا	الاسی : اندوهگین شدن	الفرح والمرح : شاد شدن	الاختیال : خرامیدن	القسط : داد	الحديد : آهن	الذرية : فرزندان	التقية : چیزی از پس چیزی داشتن	الرأفة : مهربانی	الرهانية : ترسکاری	الابتداع : چیزی نو نهادن	المراعاة والرعاية : نگاه داشتن	الکفل والنصب : بهره

سورة الواقعة (۹۶)

الخفص : فرو داشتن	الرج : جنبالیدن	البس : ریزه کردن	الهباء والغبار : گرد باد	الانبثاث : پراکنده شدن	الثلة : گروه	الوضن : نوار بافتن و بجواهر مرصع کردن	التقابل : با یکدیگر برابر شدن و برابر کردن	الابريق : کوزه آب دست	التصدیع : درد سر دادن و پراکنده کردن
الخفص : فرو داشتن	الرج : جنبالیدن	البس : ریزه کردن	الهباء والغبار : گرد باد	الانبثاث : پراکنده شدن	الثلة : گروه	الوضن : نوار بافتن و بجواهر مرصع کردن	التقابل : با یکدیگر برابر شدن و برابر کردن	الابريق : کوزه آب دست	التصدیع : درد سر دادن و پراکنده کردن

الود والمودة : الحب والمحبة : دوست داشتن
 الثقف : گرفتن
 الرحم : خویشتی
 البراءة : بیزار شدن
 البدو : پدید آمدن و بیابان
 العداوة والبغضاء والبغض : دشمن داشتن
 الانابة : بازگشتن بحق
 الاسوة : پس روی
 المعاداة : با کسی دشمنی کردن
 البر و مبرة : نیکویی کردن و راست شدن سوگند و نیکویی
 الاتساق : داد دادن
 التولی : برگشتن و دوست داشتن و ولی شدن
 المظاهرة والظهار : با کسی پیدا شدن و غلبه کردن و تشبیه کردن منکوحه به پشت مادر
 الاستحان : آزمودن
 الجناح : بزه
 النکاح : زن کردن مرد و شو کردن زن و فی الحديث النکاح من ستنی فمن رغب عن ستنی
 فلیس منی^(۱)
 العصمة : نگاه داشتن و رستن
 القوت والقوات : در گذشتن
 المعاقبة والعقاب : عقوبت کردن
 المبايعة : با کسی بیعت کردن و بیع کردن
 السرقة : دزدی کردن
 البهتان : دروغ بر بافتن

سورة العشر (۶۱)

الحصن : جای استوار و حصار
 الرعب : ترس
 التخريب والغراب : ویران کردن
 الاعتبار : پند گرفتن

(۱) ابن ماجه (نکاح) -

- الجلاء : از خائمان بیرون شدن
المشاقة والشقاق : با کسی خلاف کردن
اللينة واللين : نرم شدن
الاصل : بیخ و نژاد
الافاءة : بازگردانیدن
الخیل : اسبان
الركاب : شتران دونه
التسلیط : برگماشتن
الدولة : آنچه بدان دولت گیرند دست بدست
الفقر والافتقار والافتقار : درویش شدن والفقر : درویشی و نیازمندی وفي الحديث الفقر فقری
و به افتخر
التبوء : جای گرفتن
الحاجة : نیاز
الخصاصة : بدرویشی و بد حالی
الغفل والغلول : غیالت کردن
تولية : ولایت دادن و روی گردانیدن
الدبر : پس
الرهب والرهبة : ترسیدن
الجدار : دیوار
البأس والبأسا : سختی
الغد : فردا
الانساء : فراموش گردانیدن
الاستواء : برابر شدن و تمام شدن و دست یافتن یعنی مستولی شدن
سورة المجادلة (۵۸)
المجادلة والجدال : با یکدیگر متنبهیدن
الاشتكا والشكاية والشكوى : بگله کردن و تالیدن
التحاور : رو با رو سخن گفتن
الانكار : ناشناختن
الزور : دروغ
العود : بازگشتن

الزعم : گمان بردن و دعوی کردن
التغابن : با یکدیگر غبن کردن والغبن : زیان
الحذر : ترسیدن
العفو والصفح : در گذاشتن از گناه
الشیخ : بغیلى کردن
المضاعفة : دو چندان کردن
الحلم : بردبار شدن -

الحكمة : سخن درست گفتن و کار درست کردن - الحکیم : استوار کارو . . . گفتار

سورة المنافقون (۹۳)

الجنة : بهر
الصد : بگردانیدن - الصدود : بگشتن
الطبع : مهر کردن
الفقه : دانستن و دریافتن و فی الحديث، لكل شیء عماد وعماد هذا الدين الفقه (۱) الفقهاء: فقیه
شدن والفقیه داننده و در یابنده و فی الحديث: فقیه واحد اشد علی الشیطن من الملی عباده (۲)

الاعجاب : بشگفت آوردن
الجسم والجرم والجسد : تن
الخشب : چوب
التسديد : چوب بدیوار باز گذاشتن
الانك : گردانیدن و زبان روا شدن بدروغ و دروغ

الملی : پیچانیدن
الفسق والفسوق : از فرمان بیرون آمدن
الخزائنه : نگاه داشتن الخزائنه والخزینة : گنجینه
لكن : جز که
المدينة : شهر

العز والعزة : عزیز شدن و سخت آمدن و غلبه کردن و ایافت شدن و فی الحديث :
من اراد عزالدارين فليطع العزيز

(۱) الطبرانی -

(۲) ترمذی (علم) - ابن ماجه (مقدمه) -

الذل والمذلة : خوار شدن

التصدق والاصداق : صدقه دادن

سورة الجمعة (۹۲)

القدوس : پاکی

الامی : نالوینده

اللقوق : در رسیدن

التحمیل : بار نهادن

الیهود والیهادة : جهود شدن و توبه کردن

التمنی : آرزو بردن

الفرار : گریختن

الجمعة : آدینه

البيع : خریدن و فروختن وهو من الاضداد

الکثرة : بسیار شدن

التجارة : بازرگانی کردن

سورة الصف (۹۱)

المقت : دشمن داشتن و دشمنایی

الرص : بنا استوار کردن

الایذاء : بیازردن

الزیغ : بگشتن

الازهاة : بگردالیدن

الافتراء : دروغ بر بافتن

الاطفاء : کشتن آتش و چراغ

الکرة والکراهة والکراهية : دشمن داشتن و دشوار داشتن و دشواری

الدلالة : راه نمودن

الطیب : خوش شدن و خوش بو شدن و پاک شدن

العدن : پیوسته جایی بودن

الحواری : یار

الظهور : پیدا شدن و غالب آمدن

سوره اعراف - آیه ۱۰۰

الانزاف : برسیدن و سپری شدن

الاحور : آنکه میاهی چشم وی نیک سیاه باشد و سپیدی نیک سپید

الاعین : گشاده چشم و حورعین جمع وی کمال اللؤلؤ المکنون صفت وی - الکن : فراپوشیدن

التائیم : در بزه افکندن

سوره اعراف - آیه ۱۰۱

السدیر : درخت کنار

سوره اعراف - آیه ۱۰۲

الغضد : خار از درخت باز کردن

سوره اعراف - آیه ۱۰۳

الطلح : درخت موز

سوره اعراف - آیه ۱۰۴

النضد : برهم نهادن

سوره اعراف - آیه ۱۰۵

السكب : آب ریزالیدن - السکوب : آب ریختن

سوره اعراف - آیه ۱۰۶

العروب : زن شوی دوست

سوره اعراف - آیه ۱۰۷

السموم : نفس باد

سوره اعراف - آیه ۱۰۸

الحمیم : گرم و دود سیاه

سوره اعراف - آیه ۱۰۹

الاطراف : در نعمت دانه گرفته گردانیدن^(۱)

سوره اعراف - آیه ۱۱۰

الحنث : سوگند شکستن و گناه

سوره اعراف - آیه ۱۱۱

الزقوم : نام درختی ست و قیل دیوی^(۲) است در دوزخ

سوره اعراف - آیه ۱۱۲

الاهیم : شتر نیک تشنه - الهیم جمع

سوره اعراف - آیه ۱۱۳

الظل^(۳) : روزگار گذاشتن

سوره اعراف - آیه ۱۱۴

التفکه : دل خوش کردن و پشیمانی نمودن

سوره اعراف - آیه ۱۱۵

الاعرام : تاوان زده کردن

سوره اعراف - آیه ۱۱۶

المزن : ابر سپید

سوره اعراف - آیه ۱۱۷

الاجاج : آب تلخ

سوره اعراف - آیه ۱۱۸

الاقواء : [خالی شدن سرای و به بیابان رسیدن و سپری شدن]^(۴)

سوره اعراف - آیه ۱۱۹

الحلقوم والحنجرة : نای گلو

سوره اعراف - آیه ۱۲۰

الروح : آسایش و آسانی و رحمت

سوره اعراف - آیه ۱۲۱

الریحان : روزی و سپرغم

سوره اعراف - آیه ۱۲۲

سورة الرحمن^(۵)

سوره الرحمن - آیه ۱

الالام : آفریدگان

سوره الرحمن - آیه ۲

الکم : گل و غلاف شکوفه

سوره الرحمن - آیه ۳

الآلاء : نعمتها

سوره الرحمن - آیه ۴

(۱) به نعمت پروردن - بی راه گردانیدن او را نعمت (مستهی الارب) -

(۲) در متن الظیل - (۳) درختی (در فرهنگنامه ها)

زادند و زاده را به نامش خوانند

شماره را از روی دستش می‌خوانند

در میان دو کوه یا دو تپه

در میان دو کوه یا دو تپه

در میان دو کوه یا دو تپه

در میان دو کوه یا دو تپه

در میان دو کوه یا دو تپه

در میان دو کوه یا دو تپه

در میان دو کوه یا دو تپه

در میان دو کوه یا دو تپه

در میان دو کوه یا دو تپه

در میان دو کوه یا دو تپه

در میان دو کوه یا دو تپه

در میان دو کوه یا دو تپه

در میان دو کوه یا دو تپه

در میان دو کوه یا دو تپه

در میان دو کوه یا دو تپه

در میان دو کوه یا دو تپه

در میان دو کوه یا دو تپه

المصلاصال : کل خشت

الفخار : سفالینه

الجان : پدر پریان

المازج : زبانه آتش

الالتقاء : فراهم آمدن

البرزخ : باز داشت میان دنیا و آخرت

البغیة والبغاء والابتغاء : جستن

المرجان : مروارید خرد

العلم : کوه و نشان

الفنا : نیست شدن

القطرة : پاره و کرانه

الشواظ : زبانه آتش

النحاس : دود

الانتصار : داد شدن و یاری خواستن

الورد : گل

الدهان : ادیم و جمع الدهنت

الفن : هنر و شاخ

الجنی : بار درخت

القصر : کوتاه کردن و حبس کردن

الطرف : چشم

الطمت : مجامعت کردن

المنضخ : الفور - نضاختان : فوارتان بالماء

الخیرة : زنی نیک و هارسا

الخيمة : سایه بان

الرفرف : شاد روان

ورة القمر (۵۴)

الاستمرار : روان شدن و استوار شدن و همیشه بودن

الازدجار : آزردن شدن

الجراد : ملخ

الانهمار : دویدن آب

العبط والعبوط والحبطة : باطل شدن

الغض : چشم فرو خوابانیدن

الندم والندامة : پشیمان شدن و پشیمانی وى الحديث : الندم توبة

العتة : در كارى افتادن

التجيب : دوست گردانیدن

التكرية : دشمن گردانیدن

الاقتال : كارزار كردن

البغي : مسم گردن

النفي : بازگشتن

الاجاب : دوست داشتن

التناهى : بلبق بدخواندن

اللقب : از نام بگردانیدن

التجسس : خبر جستن در شر

الاغتياب : غيبت كردن - الحديث - لا ينجى المؤمن من عذاب الله حتى يترك اربعاً الكذب

والغيبة والنميمة وظن السوء بالله

الشعب : قبيلة بزرگ

الاجاب : يكديگر را شناختن

الاهراى : يابانى و بدوى

سورة الفتح (۱۸)

السكينة : آرامش

التعزيز : قوى گردانیدن

التوقير : حرمت دادن و بزرگ داشتن وى الحديث : ليس منا من لم يرحم صغيرنا ولم

يوقر كبيرنا (۱) اى من لم يعظم

النكت : عهد شكستن

التخليف : پس گذاشتن

الهور : هلاك شدن

الاعرج : لنگ

الكف : باز داشتن و باز ایستادن

الافطار : فیروزی دادن

الهدی : قربانی که در مکه فرستند

العكف والعكوف : روی چیزی آوردن و مقیم شدن

المعرة : گناه

التزیل : پراکنده شدن

الحمية : تنگ

الالزام : لازم کردن

الاستغلاظ : سببر کردن و درستی کردن

سورة محمد عليه السلام (۴۷)

البال : حال

الاثخان : بسیار کشتن

التثبيت : بر جا بداشتن

تعمّاله : نکو سازی باد ویرا

التدمير : هلاک کردن

الاسن والاسون : از حال بگشتن

العسل : شهد و انگبین

التصفية : پاک کردن و روشن کردن و صافی کردن

المعی : رودگانی

آنفا : اکنون

البغته : ناگاه

الشرط : نشان و فی الشریعة : ما یتوقف صحّة المشروط علیه

التقلب : گشتن

السورة : پاره از قرآن

الاحکام : استوار کردن

العزم والعزيمة : دل بر کاری نهادن و هو فی الاصل تحقیق القصد

الاصمام : کر کردن

الاعماء : کور کردن

التدبر والتفکر : اندیشیدن

سورة الذاریات (۵۱) والذاریات ذروا

الذرو : برباد کردن

الحبک : راههای آسمان

الخرص : دروغ گفتن - قتل الخراصون لعن الکذابون

الغمرة : [سختی] (منتهی)

الهجوم : خفتن

الروغ : سوی چیزی شدن

العجل : گوساله

الایحاس : بیم دل گذاشتن

الصرة : بانگ

الصک : گرفتن و چک کردن^(۱)

العجوز : کند پیر

العقیم : نازاینده

الخطب : کار

التسویم : نشان کردن

الاسراف : گزاف کاری کردن

الرکن : گوشه

الیم : دریا

الرمیم : پوشیده

الصاعقة : آتشی که از ابر جهد و بانگ هلاک کننده

الاید : قوت

الایساع : توانگر گردانیدن

الفرار : گریختن - نفروا الى الله یعنی من الجهل الى العلم ومن المعصية الى الطاعة

الایعبدون : قیل الا لیعرفون وقیل المقصود من خلق الخلق هو .

سورة ق (۵۰)

قاف : نام کوهیست گرد عالم

المریج : کار سوزنده

البهجة : شاد شدن

الحصد والحصاد : درودن

(۱) زدن و چک کردن (تاج المصادر) -

البسوق : دراز شدن

الرمس : چاه

الایکة : بیشه

تبع : نام ملکی است

الوعید : بیم کردن

العی : درمانده

اللبس : پوشیده کردن کار

حبل الوریث : رگ جان

التلقى : دیدن

اللفظ : گفتن

السكرۃ : بیهوشی

العید : یکسو شدن

القرین : یار

العتید : حاضر

الارابة : بگمان افکنیدن

الاطعاء : بی فرمانی کردن و از حد گذشتن

الاختصام : خصومت داوری کردن^(۱)

الاستلاء : پر شدن

القرن : گروه ، سی اند سال و قیل صد سال

التنقیب : در شهرها گشتن

المحیص : گریختن و جای گریز

اللقوب : مانده شدن

الاستماع : گوش داشتن

التشقق : شکافته شدن

وعید : در عقابی^(۲)

سورة الحجرات^(۴۹)

الحجرة : خانه خورد

الصوت : آواز

(۱) خصومت کردن و پیکار کردن (صراح) - (۲) وعده بدر بیم کردن (منتهی الارب)

الدمار : میخ آهین
 لوح : تختہ کشتی
 الآکار : یاد آوردن و ہند پذیرفتن
 النعس : شوم
 الانقار : از بیخ ہرکنندہ شدن
 الاشر : [تکبر و تبختر کردن]
 الارتقاب : چشم داشتن
 الاضطبار : صبر تمام کردن
 الهشيم : گیاه خشک شدہ
 الاحتظار : حظیرہ ساختن
 السحر : پیش از صبح
 الثماری : متیہیدن و بشک شدن
 المرادہ : از کسی چیزی درخواستن
 الضيف : مهمان
 التصبيح : بامدادان آمدن
 الزبور : نامہ نبشتہ
 الهزم والهزيمة : لشکر شکستن
 ادهی : اشد
 امر : اقوی (۹) (۲)
 السحب : ہر رو کشیدن
 اللحم : نگریستن
 الشيعة : گروہ یک دل
 الاستطارة : نبشتن و ہراکنندہ شدن

سورة النجم (۵۳)

التدلى : سخت شدن (۱)
 قاب قوسين : مقدار دو کمان
 العماراة والمراء : با یکدیگر متمیزہ کردن
 لات و عزی و مناة : اسامی بتان

الضمی : کم و کثر

الاجتناب : دور شدن

الکبیرة : گناه بزرگ

اللحم : گناه خورد

الجنین : کودک که در شکم مادر بود

الاکداء : بریدن

الاضحاک : خندالیدن

الایکاء : کرهاندن

الاقناء : اصل مال بیرون آوردن

الشعری : ستاره روشن که بعد از جوار ابر آید (غماث اللغات)

الاهواء : انداختن

التغشیة : پوشالیدن

الازف : نزدیک آمدن

السمود : غافل شدن و سرود گفتن

سورة الطور (۴۲)

الرق : پوست

العمارة : آبادان کردن

السير : رفتن

اللیت والالت : کم کردن

الشمر : دانستن

رب المنون : گردش روزگار (مختیهای زمانه - منتهی الارب)

الحلم (۱) : خواب و خرد

الایقان : بی گمان شدن

الكسف : پاره آسمان

الحدود : افتادن

الصحاب : ابر

الركم : برهم نشاندن

الصعق : بی هوش شدن

الارتداد : برگشتن

التسويل : بياراستن

التوفى : جان برداشتن

الاسخاط : بخشم آوردن

اللحن : خطا کردن در سخن

الوهن : سست شدن

الاحفاء : العاح کردن

الاستبدال : بدل کردن

سورة الاحقاف (۴۶)

الاستجابة والاجابة : پاسخ کردن

التوصية والايضاء : وصیت کردن

الفصال : از شیر باز کردن

الايضاع : الهام دادن

التقبل : پذیرفتن

التجاوز : در گذاشتن

اف واف : کراهت و پلیدی

الاستغاثة : فریاد خواستن

الامة : گروه

الاذهاب : ببردن

الحقف : توده ریگ

العارض : [ابر]

الاستقبال : پیش آمدن

الامطار : بارانیدن

التمكين : جای دادن

الحیق : فرود آمدن

الاستهزاء : افسوس داشتن^(۱)

الحول : گشتن و سال و گرد برگرد

التصريف : مبالغه الصرف : گردانیدن

(۱) ریشخند و مسخره کردن

القربان : هر چه نزدیکی جویند بدان برحمت

الانصات : خاموش بودن

سورة الشريعة^(۴۰)

(الجاثية)

الشريعة : راه راست و روشن

الاجتراح : بدی کردن

الحجة : سخن درست

الجنو : بزانو در آمدن

الاستنساخ : تسخیر گرفتن

الاستعتاب : خشنودی خواستن

سورة الدخان^(۴۱)

الدخان : دود سیاه

الانتقام : کینه کشیدن

التأدية والاداء : گزاردن

الاعتزال : یکسو شدن

رهو : یله کردن^(۱)

الايراث : میراث دادن

الاختيار : برگزیدن

الغلي والغليان : برجوشیدن

العتل : بیجفا کشیدن

الامترا : به گمان شدن

المرية : شک

سورة الزخرف^(۴۲)

الاقران : طاقت داشتن

الجزو : پاره

الاصفاء : برگزیدن

النشا : بر بالیدن - التنشية : بر بالانیدن

الحلية : زیور

التمسك والامتمساک : چنگ در زدن

الاقتداء : در پی کسی رفتن
 الفطر : آفریدن
 العقب : پاشنه و فرزدان
 الزخرف : زر و آرایش
 العشو : روگردانیدن
 تقيض : برکداشتن
 الشركة والاشتراک : انباز شدن
 الاصماع : شنوایدن
 الملا : گروه بزرگان
 الذهب : زر
 الاقتران : یار شدن
 الاستخفاف : سبک داشتن^(۱)
 الايساف : بغشم آوردن
 السلف : گذشتن
 الخلافة : بجای کسی ایستادن
 الغلیل : دوست
 العبر والعبور : شاد شدن
 الصحفة : کلمه
 التفتير : سست کردن
 الابلاس والياس : نومید شدن
 العبد : ننگ داشتن
 سورة الشورى^(۲)

المقلد والمقلاد والمقلید والمفتاح : کلید^(۳)
 المعاجة : حجت آوردن
 الدحوض : باطل شدن
 المحو والمحق : نیست کردن
 الركود : ایستادن [آرام گرفتن - باز ایستادن]
 الايباق : هلاک کردن
 الشورى : مشورت کردن

(۱) سبک شمردن (منتهی الارب) -

(۲) در حاشیه آمده : و حکایه های المقلید و ترکى الوعید و زمان ابن عباس رضی الله عنہم البدوی معروفه

التزويج : مرد را زن دادن .
سورة السجده (۴۱)

(حم سجده)

الكنان : پوشش
الوزع : باز داشتن
الانطاق : سخن گویانیدن
الاستتار : در پرده شدن
الارءاء : هلاک (کردن)
الاعتاب : خشنود کردن
النزع : افکندن
السام والسامة : ستوه شدن
الاهتزاز : جنبیدن
الالحاد : یکسو شدن - از حق بگشتن
الاعجمی : آنکه عربی نداند
الشفاء : شفا دادن
النأى : دور شدن

سورة المؤمن (۴۰)

الطول : الفضل والمن
الهم : قصد کردن
التلاقى : یکدیگر را دیدن
الاستحیاء : شرم داشتن و زندگانی خواستن
الداب والعادة : خو
التنادى : از یکدیگر رمیدن
الصريح : کوشک پیدا
السبب : رسن
التفویض : کار بکسی سپردن
الدخور : خوار شدن
القص والقصص : قصه بر خواندن

سورة الزمر (۳۹)

التحويل : گردانیدن و عطا دادن
الغرفة : خانه بالا

الینبوع : چشمه
 الاقشعرار : موازن خاستن
 العوج : کژی
 التشاکس : با یکدیگر بد خوئی کردن
 الاشمئزاز : اراسیدن^(۱)
 الجنب : پهاو و فرمان
 الاشرار : روشن آمدن
 الحف والحفوف : گرد بر گرد آمدن
 سورة ص (۳۸)

الملة : کیش
 الاختلاق : دروغ بر بافتن
 الارتقاب : بر بالا شدن
 الفواق : روزگار نیک^(۲)
 القط : نامه
 التسور : بر شدن
 الاشطاط : بی داد کردن
 النعجة : ماده میش
 الخرور : بر رو افتادن
 الصافنات : اسبان که بر سه پای بایستند
 الجواد : اسب نیک دو
 التواری : پنهان شدن
 الطفوق : ایستادن^(۳)
 ینبغی : باید که
 الرخاء : باد نرم
 الغوص : بدریا فرو شدن
 التقرین : دو چیز را بهم در بستن
 صفاد : بند آهن
 الرکض : جنبانیدن

(۱) منقبض و گرفته شدن - ناخوش داشتن چیزی را (منتهی) -

(۲) راحت - آفاقه -

(۳) نزدیک شدن و شروع کردن بچیزی (منتخب) -

الضغث : دسته سپرغم
 النفاد والنفود : سپری شدن
 التكف : چیزی از خویشتن نمودن که آن نباشد وفي الحديث : انا و اتقياء امتی براء
 من التكف

سورة الطباق (۳۷)

(صافات)

والصافات : قسم بملئكة السماء صفوفهم
 المرید المارد والعفريت : دیو ستنبه
 الواصب : الدایم و قیل شدید
 الخطف والسلب : ربودن
 الاستفتاء : فتوی خواستن
 اللزوب : جفسیده شدن
 الاستسغار : افسوس کردن^(۱)
 الدحور : القذف والطرح و قیل والدحر والدحور - الطرد والابعاد [راندن و دور کردن]
 التناصر : یکدیگر را یاری دادن
 الغول : هلاک کردن
 الشوب : آمیختن
 الالقاء : یافتن^(۲)
 الكرب : اندوهگین شدن
 الزفیف : پوئیدن
 النحت : تراشیدن
 التل : بر روی افکنندن
 الاستبانة : پیدا کردن و پیدا شدن
 الغبور : باقی ماندن
 الالباق : گریختن
 الفلک : کشتی و چرخ
 الشحن : پر کردن

(۱) تمسخر کردن -

(۲) در رسیدن چیزی را و باقی گذاشتن (فرهنگ انند راج) -

المساهمة : با کسی قرعه زدن و آسان گرفتن
 الالتقام : الابتلاع : فرو بردن
 اليقطين : درخت کدو

سورة يس (۳۶)

يس : معناه يا انسان - خطاب محمد صلعم
 الذقن : زلیخ
 الاقماح : سر برداشتن و چشم در پیش داشتن
 السد : رخنه بستن والسد : رخنه بسته
 التطير : فال گرفتن
 اقصى : دور تر
 الخمود : مردن
 العرجون : خوشه خرما
 الصریخ : فریاد رسنده
 النسلان : دویدن
 الرقود : خفتن
 الامتياز : جدا شدن
 الشعر : سخن باقافیه و فی العرف کلام موزون مقفی معنوی
 الجبل : بتشدید و تخفیف بکسرتین و ضمتین : آفریدگان
 المسخ : از صورت بگردانیدن
 التعمیر : زندگانی دادن
 النکس والتتکيس : نگو سار کردن
 الملكوت : پادشاهی

سورة الملئكة (۳۷)

(فاطر)

الجناح : بال
 مواخر : شکافته
 القطمير : پوست خرما
 الجدة : راه - الجدد جمع
 الغریب : سیاه

الدابة : جنبنده - انما يخشى الله من عباده العلماء - انما للا تحصار يعنى الخشية مختصة
 بالعلماء قوله عليه السلام ما عبد الله لولا العلماء^(۱)
 الاقتصاد : مبالغه رفتن

سورة السبا^(۳۴)

العزوب : غایب شدن و بی زن بودن
 تمزیق : درالیدن^(۲)
 التأویب : تسبیح کردن
 السابغة : زره فراخ و تمام
 السرد : زره بافتن
 الرواح : شبانگاه رفتن
 الاسالة : روان کردن آب
 القطر : مس گذاخته
 التمثال : پیکر ویت
 الجفنة : کاسه بزرگ
 الجابية : حوض بزرگ
 القدر : دیک
 المنساة : عصا
 التین : پیدا شدن
 السبا : نام قبيله
 العرم : میل العرم و میل تندر
 الاكل : بار درخت
 الخط^(۳) : [ترش و هر گیاه که مزه تلخی گرفته باشد (منتهی)]
 الاثل : گز
 التفزيع : الدوه بردن
 الاستيخار : پس شدن
 الاستقدام : پیش شدن خواستن

(۱) در معجم و کنوز و جامع مذکور نیست -

(۲) پاره کردن -

(۳) در متن خالیست -

الاستضعاف : ضعیف شمردن

المعشار : ده یک

التناوش : گرفتن

سورة الاحزاب (۳۳)

دعی : پسر خوانده

یثرب : مدینه

التلبث والتلبث والمکث : درنگ کردن

التعویق : باز داشتن

السلق : زبان آوری کردن

هلم : بشتاب ویا ویاور

العصیبة : حصار

الاسر : برده گرفتن

التسریح والسراح : رها کردن

الوقور والقرار : در خانه نشستن

التبرج : بیاراستن

الخیرة : اختیار

الوطر : حاجت

الارجاء : تاخیر کردن

العزل : جدا کردن

الاستیناس : انس گرفتن

الادناء : نزدیک کردن

الجلباب : چادر

الارجاف : بس دروغ گفتن

الاغراء : براغالییدن

السداد : راست شدن

سورة الم السجدة (۳۲)

السلالة : کل خاره سرشته

التوکیل : وکیل کردن

التجافى : يكسو شدن

الجرل : زمین بی نبات

سورة لقن (۳۱)

التصعير والمصاعرة : روگردانیدن

الاسهاغ : تمام کردن

العروة الوثقى : گوشه استوارتر

الاضطرار : بیچاره گردانیدن

سورة الروم (۳۰)

البضغ : کم از ده

الروم : جمع رومی

الظرة والصبغة : دین . فطرة الله الزموا دین الله .

الودق والواهل والصیب : باران

الخلال : میانہ چیزى

سورة العنكبوت (۲۹)

الوثن والصنم : بت

العثو : فساد کردن

العثوم : خفتن مرغ [سینه بر زمین نهادن مرغ و مردم - غیاث اللغات که از جانجند -
منتهمی الارب]

الاستبصار : بینادل شدن

الحيوان : جانور

سورة القصص (۲۸)

الالتقاط : برچیدن

الربط : بستن

الوكز : مشت زدن

امس : دی

الاستصراخ : فریاد خواستن

التوجه : رو بچیزی نهادن
 الورد : آمدن
 الذود : راندن
 الاستیجار : بمزد گرفتن
 الانکاح : مرد را زن و زنی را شوهر دادن
 الاتیان : آمدن
 الاصطلاء : گرم شدن
 الشاطی : کرانه رود
 التعقیب : برگشتن
 الضم : فراهم آوردن
 العضد : بازو
 التطاول : دراز شدن
 الدرء : دفع کردن
 الجبایة : گرد کردن
 الاکتان : در دل پنهان داشتن
 الضیاء : روشنی
 سرمداً : ابدأ - دائماً - پیوسته
 العصبة والشر ذمة والجبل والربة والرهط والفرقة : گروه

سورة النمل (۲۷)

التبسم : دندان سپید کردن بخنده
 الفقد والتفقد : گم شده جستن
 الخبء : پنهان کردن
 التنکیر : ناشناسا گردانیدن
 اهکذا : اینچنین
 المجة : دریای ژرف
 التمريد : هموار گردانیدن
 الردف : از پس در آمدن
 الجمود : افسردن و فی الحدیث - جمود العين من تساوة القلب^(۱)

(۱) در کتب معروف احادیث ثبت نیست -

سورة الشعراء (۲۶)

البخع : هلاک کردن
 الاحداث : نو کردن و حدث کردن
 التعبید : بنده کردن
 الشعبان : سار بزرگ
 التلقف : بگلو گرفتن
 التصليب : بردار کردن
 التقطیع : پاره پاره کردن
 الترائی : یکدیگر را دیدن
 الطود : کوه بزرگ
 الکبکبة : لگوسار کردن
 الارذل : فرومایه تر
 الطرد : راندن
 القسطام : ترازو
 الهیم : شیفته شدن بعشق

سورة الفرقان (۲۵)

الفرقان : جدا کننده میان حق و باطل
 الاکتتاب : لپشتن
 التغیظ : از خشم بجوشیدن
 الحجر : حرام کردن
 القیلولة : نیم روز خفتن
 العض : گزیدن
 الخذلان : خوار فرو گذاشتن
 النسب : خویشی
 المهر : خسر
 القتر والقتور والافتار والتقتیر : نفقه تنگ کردن
 العبؤ : باک داشتن

سورة النور (۲۴)

الجلد : تازیانه زدن

الشیوع : آشکارا شدن
 الایتناء : سوگند خوردن
 الایم : بی جفت
 الاستعفاف : از حرام باز بودن
 التحصن : خود را از حرام نگاه داشتن
 المشکاة : طاق
 الزجاجة : آبگینه
 الدری والدری : ستاره نیک روشن
 الاضاءة : روشن کردن و روشن شدن
 السنن : روشنائی
 قاعاصفصفا : زمین هامون - القمعه جمع
 الظمأ : تشنه شدن
 الظمان : تشنه
 الازجاء : راندن
 الرکام : ابر برهم نشسته
 البرد : ژاله
 الحیف : جور کردن
 القاعدة : زنی از زه بشده
 التسلل : در پس پنهان شدن
 الملاوذه واللواذ : در پس یکدیگر پنهان شدن
 سورة المؤمنون (۲۳)

الفردوس : بوستانی که جمیع انواع نعم در وی میباشد
 الکسوة : پوشانیدن
 التنور : آتج درو خبز خبز کنند
 هیهات : دوری
 تتری : پس یکدیگر
 الربوة : بلندی
 الوجل : ترسیدن
 الغوار : زاری کردن
 النکوص : برگشتن
 النکوب : از راه برگشتن

الاستکانة : فروتنی کردن

اللفح : سوختن

سورة الحج (۲۲)

الذهول والاذهال : مشغول کردن

الهمود : آرامیدن

العطف : [کردن پیچیدن یا متکبرانه اعراض کردن (مستهی)]

العرف : گوشه

الصابی : جنسی از نصاری و قیل از دینی بدینی شولده

المجوسی : مغ

المقعه : کافر کوپ

الحج : قصد کردن و حج گزاردن و فی الحديث : افضل الحج العج والشج العج رفع الصوت

(صب الدعاء القرابة ؟) من مات فی حج او عمرة لم يعرض ولم يعاسب ويدخل الجنة

بغير حساب (۱)

الراجل : پیاده

الاضمور : باریک میان شدن

العمیق : ژرف

التفت : آنج بر محرم واجب آید بعد قضای مناسک

الاخبات : فروتنی کردن

القناعة : خرسند شدن و خرسندی - وفی الحديث : القناعة كنز لا يفنى (۲)

الاعترار : حال عرضه کردن (۳)

الهدم والتهدیم : خراب کردن

الصومعة : عبادت گاه

البيعة : کایسهای ترمایان

الصلوة : کنشت جهودان

البئر والجب : چاه

التشید : گچ کردن و بر افراشتن

النسخ : حکم بگردالیدن

حق جهاده : مزای کار زار

(۱) ابن ماجه (مناسک) - (۲) الطبرانی -

(۳) معتبر : محتاج که از کسی چیزی نخواهد (صراح) -

سورة الانبياء عليهم السلام (۲۱)

الاحساس : دیدن و دانستن و یافتن

الدمغ : باطل کردن

الزهوق : باطل شدن

الاستحسار : مانده شدن

الرتق : بستن

الفتق : گشادن

البهت : حیران کردن

البهتان : دروغ بر یافتن

الكلاء : نگاه داشتن

البيضان : بازه بارو

النافقة : طاعت زناهارت و بهر پسر

التفهيم : دریا با نیدن

الشغوص : از جا بجا شدن آتش (۱)

السجل : نامه حکم

سورة طه (۲۰)

طه : ای ماه شب چهارده، خطاب محمد علیه السلام

الثرى : خاکه لمدار

استوى : استوى

الخلع : کشیدن

الهش : برگ از درخت فرود آوردن

الحل : گشادن

الوفى : ست شدن

الفرط : شتافتن و غالب شدن

السعت والاسعاع : هلاک کردن

التخييل : بگمان افکندن

العجذع : تنه درخت

المن : قرانگین

(۱) شخص بصره : وا کرد چشم را و واداشت و برهم نزد آنرا و بلند کرد نگاه را (منتهمی لارب) -

السلوی : ولج (۹) [مرغی است شبیه تیهو ، بلدرچین]

الخوار : بانگ بقر

الدحیة : ریش

الازرق : سبز چشم

الهمس : موج بای و نفس مردم

الضمم : حق کسی کم کردن و شکستن پی جدائی والقطم مثله

الضنک : تنگی

العرى : برهنه شدن

البلى : کهنه شدن

الزهرة : شکوفه

العورة والسواة والفرج : شرم گاه

سورة مریم رضی الله عنها^(۱۱)

الاشتعال : پیدا شدن سپیدی در موی و فروخته شدن آتش

الحنان : شتربانی کردن و مهربان شدن

الاجائة : آوردن

المغاض : ذود (۹) درد زه حاستن

النسی^{*} رکوه : حیض^(۱)

السری : جوی خورده

التساقط والمساقة : بیفتادن میوه از درخت

الاشارة : اشارت کردن

الحتم : واجب شدن

الاز : [بر انگیزتن]

الوفد : سواران جمع وافد^(۲) کالركب جمع راكب

الهد : شکستن

اللد : سخت خصومت - اللد جمع

(۱) النسی : آنچه مالد بفراموشی یا الدازندش در منزلی که کوچ باشند از وی (اصراح) -

(۲) الوقد : بعنوان مهمان/نماینده رفتن - برسولی رفتن -

سورة الكهف (۱۸)

الصعید : خاک روی زمین
 الكهف والغار : شکاف در کوه
 التهیة : ساختن
 الکلب : سگ
 القرض : بگردیدن از چیزی
 الاعثار : دیده‌ور شدن
 السراق : سرای پرده
 الشی : بریان کردن
 کلا و کلتا : هر دو معربند با مضمر وفي الحديث (من اراد الدنيا فليتجر ومن اراد الآخرة فليتزهد ومن اراد كليهما فليتعلم)^(۱)
 البید والبیودة : هلاک شدن
 المغادرة : گذاشتن
 الانقضا : بیفتادن
 المداد : آنچه بدان نویسند

سورة الاسراء (۱۷)

(بنی اسرائیل)

سبحانه الذی اسرى بعبده لیلاً : پاک ست آن خدای که برد بنده خود را در یک شب
 و تقدیره سبحانه
 الجوس : برای غارت گشتن
 الحصر : بویا و زندان
 الحظر : باز داشتن
 التبذیر : مال اسراف کردن
 الاملاق : دروغی
 الرفات : پوشیده
 الانفاض : سر جنبانیدن
 الاحتناک : [لویشه کردن ستور را]
 الاجلاب : لشکر کشیدن

(۱) در کتب معروف احادیث ثبت نیست.

الركون : گشتن واصله الميل

الدلوك : گشتن آفتاب وقت زوال

الاستفزاز : سبك گردايدن [تس كسي را]

التنهجد : شب (بيدار بودن)

سورة النحل^(۱۹)

الاف : بچه شتر

الاراحة : چرايدين

البغل : استر

الحرص : حريص شدن يعنى نيك راغب و جويان شدن

التفويو : بگشتن سايه

الفرث : سرگين شكنبه

السكر : نوعى از شراب

النحل : زنبوران انگين

الحفد : شتاقتن در خدمت

الكلول : گران شدن الكل كذا كند از زبان (مستهمي)

الجو : (ميان) آسمان و زمين

الظعن : از جاى بجا شدن و كوچ كردن

الصوف : پشم - صوفى : پشم پوش

الوبر : پشم شتر

الدرع والقميص : پيراهن

الفضل : ريسمان تافتن

الدخل : خيانت

الزلة : لغزيدن

الثلث : بها

الرغد : فراخى عيش و نعمت

السبت : خفتن و شنبه كردن و شنبه

سورة العنكب^(۲۰)

التسكير : چشم بندى كردن

اللوامع : بادها كه درخت را بلوردار كند

الانفاذ : چپ و راست نگره زدن

الفضيحة : خوار و رسوا كردن

القطع : پاره

العمه : حیران شدن و سرگردان شدن

التوسم : بفراسـت شناختن یعنی بشـان دریـافتن

الاقـتـسام : قـسمـت کـردن

سورة ابراهيم عليه السلام (۱۱)

السوم : رنجـانیدن

الرماد : خاکـسـتر

الاصراخ : فریاد رسیدن

الاجتـاث : از بن و پیـخ بـر کـندن
المخـالـة والخلال : با یکدیگر دوستی داشتن

الافـتـاع : سر و چشم برابر چیزی داشتن (۱)

الهوى والهوى : آرزو مند شدن و افتادن دیوار

القطران والقطر : داروی سیه و مس کـداخته

سورة الرعد (۱۲)

الصنو : درخت خرما [شاخ درخت که باشاخ دیگر از یک تنه برآمده باشد غیـاث اللغات]

المثلـت : عقوبتی که بدان پند گیرند

المحال : عقوبت

الغیض : کم شدن آب

السروب : بیرون شدن (۲)

الزید : کف آب و مسکه

الجفاء : رودبار

سورة يوسف عليه السلام (۱۳)

الرتع : چرا کردن

السیارة والعب (۴) : کاروان

الذنب : گرگ

الادلاء : دلو فرو گذاشتن

البضاعة : مال که به تجارت گیرند

(۱) برداشتن سر را یا بجانبی التفات نکردن و نگه را مقابل داشتن (فرهنگ راج) آند.

(۲) سارپ : برپیک جانب رونده.

الزهد : بی رغبت و ناخواهان شدن

التغلیق : مبالغه الغلق : در هابستن

هیت لك : بیا بدانچه می خوانم ترا

الشفف : شیفته شدن و دوستی بدل رسیدن

حاشا لله یا معاذ الله وحقهته للترزیه

الامتصاص : باز بودن از ناشایست

العصر : شیره کردن انگور

العبارة : جواب گزاردن^(۱)

الاعجف : لاغر

الحصصه : پدید آمدن حق

الاستخلاص : گزیدن و خالص کردن

التجهیز : جهاز ساختن - الجهاز - ساز مسافر و عروس و میت

الصاع : پیمانه چهار منی

البعیر : شتر

البده : آغاز کردن و بادیه

التحسس : خبر جستن در خیر

التثريب : سرزنش کردن

التفنيد : نكوهيدن و بكاذب و جهل نسبت کردن

سورة هود عليه السلام^(۱۱)

الاستيذاء : ودیعت نهادن

الازدراء : بیچشم خواری نگرستن

البلغ : فرو بردن

الاقلاع : باز ایستائیدن

الجودی : کوهیست در موصل

الاستعمار : زندگانی دادن و آبادان کردن خواستن

الحنذ : گوساله بریان کردن

التأوه بنالیدن

(۱) بیان و تفسیر کردن سخن و تعبیر کردن خواب (صراح) -

التوفيق : سازوار گردالیدن و قوت دادن

الزلفة : پاره از شب

سورة يونس عليه السلام (۱۰)

الحسنی الجنة والزیادة اللقاء وفي الخبر : سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن هذه الآية فقال الحسنی الجنة والزیادة هو اللقاء وفي رواية والزیادة النظر الى وجهه الله الكريم (۱)
البيات : عذاب شب

سورة التوبة (۹)

الانسلام : برکنده شدن

الرصد والرصود : چشم داشتن

الال : عهد و قرابت

الذمة : بیزاری و زلهازی

الولیجة : دوست خالص

حنین : نام وادی میان مکه و مدینه

الجزية : گزیده

المسیح : عیسی علیه السلام

المضاهاة : مانند کردن بچیزی

العبر : دانشمند

الراهب : زاهد ترسایان

الكنز : گنج نهادن و گنج

الکی : داغ کردن

النسأ : تاخیر کردن

التثاقل : گران شدن

التشط : درنگ کردن

الایضاع : شتابانیدن

الجموح : سر باز کشیدن

التعذیر : عذر دروغ آوردن

اجدر و اولی و احق : سزاوارتر

(۱) در کتب معروف احادیث ثبت نیست

التأسيس : بنياد نهادن

الشفاء : کرائه رود

الجرف : آب رود [جائیکه آب درو جمع شود - غياث اللغات]

التفقه : فقه آموختن وهو مشتق منه والفقه في اللغة الفهم (۱) یا شعيب ما نقله أي ما لفهم
وفي الشريعة علم المشروع من المأثور والممنوع ومعرفة النصوص... الاصول بالفروع
والعمل به بالخشوع والخضوع وفي قوله تعالى ليتفقهوا في الدين ولينذروا الاذكار
هو الدعوة الى العلم والعمل جميعا وفي قوله عليه السلام فقيه عالم خير من عشرين
الف عابد... (۲)

سورة الانفال (۸)

النفل : غنيمت

النعاس : غنودن

الابلأ - اعطا : دادن

المكاء : شيلک زدن

التصدية : دست برهم زدن

العدوة : کرائه رود

الفشل : بد دلی کردن

التشريد : رمايیدن

الجنوح : ميل کردن

سورة الاحراف (۷)

المواراة : پوشيدن

الريش : پر و جامه

السم : سوراخ

الاحراف : پاره ايست ميان بهشت و دوزخ

الحيث : شتاب

الافلال : الذک کردن

(۱) جای خالی -

(۲) الفقيه اشد على الشيطان من الف عابد - ترمذی (علم) ، ابن ماجه (مقدمه) -

النكد : اندک خیر شدن

القمل : ملخ پیاده

الضفدع : غوک

التجلی : پیدا کردن و روشن کردن و فی التفسیر - خلق الحیوة والروية والفهم

الافاقة : بهوش باز آمدن

الاشمات : شادمانه (شاد کانه) کردن دشمن

الاصر : گرانی و عهد

القرد : کبی یعنی حمدونه

الحوط : فرو نهادن

الشرع : پدید کردن

الشروع : در کاری در آمدن

النتق : بر کندن

الاخلاد : میل کردن و جاودان کردن

اللهث : زبان پیرون افکندن کلب

الحفی : سهربان

الطیف : نموده شدن خیال و وسوسه

سورة الانعام^(۶)

القرطاس : کاغذ

الابلاس : بخذلان گذاشتن

النفق : سمج

السلم : نردبان چوبین

الطيران : پریدن

الاستهواء : سرگشته شدن

الجنان : در آمدن شب

الافول : فرو شدن ماه و ستاره

البزوغ : بر آمدن

التوجيه : روی چیزی آوردن

التراکب : برهم نشستن

القنوان : خوشه خرما

النواة : دانه خرما - النوى جمع
 البنع : رسیدن
 التصعد والصعود : بر بالا شدن
 الحمولة : شتران بارکش
 الفرش : شتران خورد
 الضان : میش
 المعز : بز
 الاشتمال (۱) : جامه بخویشتن در کشیدن
 الظفر : ناخن کل ذی ظفر ای کل ذی حافر من الدواب وكل ذی مغلب من الطیر
 الشحم : پیه
 الحایه : چرب روده - الحوايا جمع
 سورة المائدة (۵)
 الصيد والاصطياد : شکار کردن
 القلادة : گردن بند
 التعاون والعون والاعانة : هم پشت شدن اعنی یکدیگر را یاری دادن وفي الحديث - والله
 فی عون العبد مادام العبد فی عون اخیه وايضاً : المؤمنون کالبنیان یشد بعضهم بعضاً (۲)
 الانخاق : خفه شدن
 الوقذ : بچوب کشتن
 النطح : بسرون کشتن
 التردی : از کوه بیفتادن
 السبع : دهن و قیل درنده
 التذکية : ذبح کردن
 النصب : آنچه بنا کنند برای پرستش
 الزلم والزلم : تیر قمار و قیل هوالشطرنج
 الاستقسام : به بخش کردن خواستن

(۱) در متن اصلی : الاستعمال -
 (۲) حدیث دوم در بخاری (مظالم - صلاة - لقب) - احمد بن حنبل بنی به رفته باشد (۴)

التجاف : میل کردن
 التكلیب : سگ داری کردن
 المسافحه والسفاح : زنا کردن و فی الحدیث - كل زکاح لم یجضره اربعة فهو سفاح^(۱)
 التیمم : قصد کردن
 الموائقة والوثاق : با کسی استواری گرفتن
 النقیب : سالار یعنی مهتر بر چند کس
 الموافقة : یار گشتن
 الغراب : زاغ
 البیث : جاویدن و پلن چسبن
 التحکیم : حاکم گردانیدن
 التحریف : بگردانیدن
 التیه : حیران شدن و تکبر کردن و فی الحدیث : ته علی التیاه حتی ینشی تییه^(۲)
 الربی والربانی : مرد عالم و خدای شناس - حق شناختن
 الالف : بنی
 السن : دلدان
 القاصصة والمقصای : کتبی و از برای هیئگی کشتن
 التمهیلج : راه و زمین
 الغلو : از حد در گذشتن
 القسمین : دالشمند ترسایان
 الدمع : آب چشم و چشمه روان شدن
 المیسر : قمار بازی
 الرمح : نیزه الرماح جمع
 البعیرة والسائبة والحامی : آن شتران که گوششان می شکفتند و آژله می کردند
 الکهل : دو موی یعنی سی و چهل تا پنجاه یک
 الابراء : بیزار کردن
 المایدة : خوان آراسته
 العید : (جشن)^(۳) مسلمانان و هو السرور العاید سنی به لغوده امر بعد ازری

(۱) از احادیث بشمار می رود -
 (۲) در کتاب های معروف حدیث دیده نشده (اسفا) -
 (۳) در متن جیش -

سورة النساء الكبرى^(۴)

الحووب : گناه وفى الحديث : الربوا سبعون حوباً—حوباً اى ذنباً كبيراً^(۱)

النحل والنحلة - عطا دادن

هنيئاً مريئاً : گوارنده باد وقيل الهنيء ما يحمد عاقبته والمريئ ما يلذ الاكل

الكبر : بزرگ شدن

الدين : وام

الكلالة : وارث جز پدر و پسر

المضلان : باز داشتن

المعاشرة : با كسى خوش زندگانی كردن

القنطار : پوست گاو بزرگ [پیر از طلا و نقره - يك صد و طل زر سر و سیم]

الحليلة : زن . الريبة : دختر زن - الحلايل والربائب جمع

الحجر : كنار

العبر والعبور : گذشتن

الرعوثة : نادان و تنگ خرد شدن - الرعنا منها ومن الرعانة

المنضج : پخته و پریان شدن

الشجر : اختلاف افتادن

التبطينة : درنگی كردن

المراغمة : از كسى بریدن [رفتن جای و گریز جای و قلعه] (منتهی)

ثبات^(۲) : پاره پاره [گروه گروه]

النقير : چاهك پشت خسته خرما

المعلقة : زنی كه باشو نه بی شو

الاستنباط : بیرون آوردن

الارکاس : تگوسار كردن

الخصبر : در ماندن و تنگ دل شدن و شمردن

[الرد]^(۳) : گردلیندن

الرهووخ : استوار شدن

الاستنكاف : تنگ داشتن

(۱) ابن ماجه (تجارات) -

(۲) و (۳) بی بی -

سورة آل عمران (۳)

القنطرة : زير يكديگر نهادن (۱)
 الرمز : اشارت كردن
 الحصور : مردي كه بزنان رغبت نكند
 الادخار : فخيره نهادن
 الابهال : زاري كردن
 البكة : مكه و قيل اندرون مكه و قيل زمين كعبه
 الايضاض : سپيد شدن
 الالمة : سر انگشت
 الكظم : خشم فرو خوردن
 الفرج الجرح : والفرج الجرح والجراحة : خستكي
 المداولة : روزگار گردانيدن
 التمهيص : پاك كردن
 الادالة : دولت دادن
 الحمس : بكشتن
 الازلال : لغزاييدن
 غزى : جمع غازي كالسجد جمع ساجد
 التطويق : طويق در گردن كسي كردن
 الفظ : درشت خو
 الغلول : خيانت كردن
 الزحزحة : دور كردن

سورة البقرة (۲)

اي السورة التي تذكر فيها البقرة

الم و باقي حروف هجا كه در اول سورتهاست تاويل وي بر دو گونه است يكي عام و يكي خاص - آنكه عام ست در وي اقاويل بسيار است - دو از وي مشهور تر است - يكي آنكه حق تعالى را در هر كتابي سري ست و سر او در قرآن حرف هجا است - دوم آنكه از متشابه است و تاويل - - (۲) في الحديث - انزل القرآن على عشرة - بشيراً و نذيراً و ناسخاً و منسوخاً و محكماً و متشابهاً و عظة و مثلاً و حلالاً و حراماً - فمن ضيع واحدة

(۲) عبارت در متن محو شده -

(۱) مالك مال بقنطار شدن -

(۳) انزل القرآن على عشرة احرف بشيراً - - - حراماً - متن سعيد بن منصور (جامع الصغير)

منهن فقد ضیعهن کلهن (۴) واما تفسیر خاص انا الله اعلم است منم آن خدائی که می دانم
و این قول امیر المؤمنین ابوبکر صدیق است رضی الله عنه و ارضاه - در کلمه اشارت
بحرفی والاشارة تحقیق القاعدة -

الربح : سود کردن

البعوضة : پشه

فما فوقها ای فما دونها فی الصغر

السفک : خون ریختن

القثاء : خیار

العدس : نسک

الفوم : گندم و سیر

الثوم : سیر

البصل : پیاز

الفارض : پیرگاو

العوان : میان نه پیر و نه جوان

الفاقع : خوش رنگ

الشیة : نشان

الادارؤ : با یکدیگر خصوصت کردن - اصله التدارؤ

هاروت و ماروت : دو فرشته اند نگوسار آویخته در چاه بابل . بابل نام زمینی است در

عراق و قبل کوهیست

الشطر : پاره و سوی

الوجهة : قبله

التولية : روی بچیزی آوردن

الصفاء والمروة : جبالان فی مکه

الاعتمار : عمره آوردن

النعق : بانگ بر گوسپند زدن

الوصية : اندرز

الرفث : جماع

الهلال : ماه - الالهلة جمع

التزود : توشه برداشتن - الزاد : توشه

الاسلام : اسلام

الاعنات : در کاری دشوار انداختن

الاهلاء : سوگند خوردن و فی الشریعة : سوگند خوردن که با زن مجامعت نکند چهار ماه یا زیادت

القرء : بی نمازی زن و پاکی

التعريض : سخن پوشیده گفتن و عرضه کردن

الخطبة : زن خواستن

الاغتراف والغرف : آب بدست برداشتن

السنة : غنودن و خواب سبک و قيل السنة ثقل في الرأس والنعاس في العين والنوم في القلب

الاکراه : بستم بر کاری بداشتن

الانقسام : بریده شدن بی جدائی

التسمة : از حال بگشتن

الصور : پاره پاره کردن

الصفوان : سنگ نشین^(۱)

الصلد : سنگی که برو خاک نباشد

الطل : باران لرم و خورد قطره

الاعصار : گرد باد

الواهل : باران بزرگ قطره

الاحتراق : سوختن

الاعماض : چشم فرو خوابانیدن

الالحاق : الحاح کردن در سوال والالحاق اللجاج وفي الحديث : ان الله يحب الملحف في الدعاء^(۲)

التعفف : پرهیزگاری نمودن

التخبط : تباه شدن^(۳)

المس : دیوانگی

النظرة والانتظار : مهلت دادن

الميسرة : فراخ دستی

الدين : بوام فروختن - التداین : با یکدیگر بیع کردن

الغفران : المغفرة - غفرانک : پیامر ازصله الستر ، ذنب مغفور ای ستاره الله تعالى حتى لا

تبقى عليه وحشة ذلبه والله سبحانه وتعالى ستار يحب الستر وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم

(۱) سخت سخت و تابان (منتهی الارب) -

(۲) ان الله يحب اللحف في الدعاء (ابن عدی) -

(۳) بدیوانگی داشت -

من ستر على اخيه المسلم ستره الله تعالى في الدنيا والآخرة^(١) - الغافر: آمرزنده - الغفار والغفور: آمرزنده گناهان بندگان - غفرانك ربنا واليك المصير - نعم المولى ونعم النصير والحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله محمد خاتم النبيين وعلى آله واصحابه وعلى ازواجه و اولاده الطيبين الطاهرين وعلى التابعين لهم باحسان الى يوم الدين - حصل الفراغ من تاليف خلاصة جواهر القرآن بتوفيق الرحمن في بلدة ملتان صانها الله عن آفات الزمان بعون ربي الكريم المفضل - فرغت في وسط ربيع الاول في العشر والثنان والسبعماية هجرة الصدر الرسول الافضل . وقع الفراغ من تنقيته لمؤلفه بعون الله ولطف لطفه في اواسط رمضان في رباط السلطان صلاح الدين يوسف بن ايوب^(٢) رحمه الله المعروف ببغايا سعيده السعداء^(٣) في القاهرة المحروسة مملكة المصريه - سنة اربع وثلثين وسبع مائة -

(١) من ستر مسلما ستره الله يوم القيامة (بغاري - ابن ماجه - احمد بن حنبل) -
 (٢) صلاح الدين يوسف اول بن نجم الدين ايوب (٥٣٢-٥٨٩هـ) -
 (٣) القاهرة - فواد فرج - مصر - ١٩٤٦، ج ١، ص ٤٤٧-٤٤٨ -

BIBLIOGRAPHY

1. Persian literature—A bio-bibliographical survey—C.A. Storey, London. 1970—Vol. I.
2. Geschichte der Arabischen Literature, Carl Brocklemann, 2 Band, Berlin, 1902.
3. Berlin, Koniglichen bibliothek zu Verzeichnisse Arabischen Handschriften. Ahlwardt - W. Berlin, 1888—1897.

فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان - دکتر شهر یار تقوی - تهران - ۱۳۴۱ هـ
 المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوی - ای - و نسنگ - لیدن - ۱۹۵۵
 کنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلائق - عبدالرؤف المناوی - ۱۳۳۰ هـ
 جامع الصغیر من حدیث البشیر والنذیر - جلال الدین سیوطی - قاهره - ۱۳۵۱ هـ
 كشف الظنون عن اسامی الكتب والفنون - خلیفه مصطفی آفندی - بغداد - ۱۹۴۵
 تاج المصادر - بیهقی - ۱۹۰۲ م
 منتخب اللغات - عبدالرشید - لکهنؤ - ۱۸۷۷ م
 منتهی الارب فی لغات العرب - عبدالرحیم صفی پوری - لاهور - ۱۸۷۱ م
 الصراح من الصحاح - جمال القرشی - قاهره - ۱۲۳۵ هـ
 فرهنگ آند راج - محمد پادشاه - تهران - ۱۳۲۶
 شمس اللغات - جوزف بریتو جیز - بمبئی - ۱۳۰۹ هـ
 غیاث اللغات - غیاث الدین - بمبئی - ۱۸۸۰ م
 القاهره - فواد فرج - مصر - ۱۹۴۶ - ج ۱ - ص ۴۴۷-۴۴۸

4. Die Handschriften-Verzeichnisse Der Koniglichen Bibliothek zu Berlin
 Vierter Band Verzeichnias Der Perischen Handschriften. Wilhem
 Pertsch, Berlin, 1888.

The book hereby presented with an introduction and necessary annotations is the 'Khulasatul Jawahiril Qur'ān fi Ma'āni lughatil Furqān. It is a glossary of the Holy Qur'ān in Persian. The compiler introduces himself as Abu Bakr bin Abil Hasan Alhāfiz As-Sūfi, Albakri Al-Multāni, who compiled it in 717 A.H. The only manuscript of the small book, is known to have existed in Tobingan University Library (West Germany). It was scribed at Cairo by the compiler himself in 734 A.H.

The author has picked up important and difficult words as well as simple common nouns and pronouns and explained their meanings. He has given roots of words and their original meaning along with verbs based on *افعال* and *تفعيل*. He cited 54 traditions of the Prophet and other passages from jurist terminology to clarify and testify the meaning. He has started the glossary from the first chapter and then turned to the last chapter and went on giving meaning of words from chapter to chapter backward and brought uptil the second chapter. The author has selected this arrangement with purpose as the difficult and doubtful words are used in most of the last chapters. If one learns the meaning of these words it becomes simpler for oneself to understand the later chapters.

The credit goes to the author, who, being a native of a city, now in Pakistan, had mastery over Arabic and Persian and explained the meaning of the Qur'ān in Persian, the language which was understood by students and scholars in his times.

The editor thanks the authorities of Tobingan University Library for supplying the microfilm of the manuscript.

۱- فهرست اسماء و افعال و ریشه های کلمات به ترتیب حروف هجاء

۲- اعداد در برابر کلمات، صفحات کتاب را نشان می دهد

۳- (پ) = نشانه پاورقی

۱

الابکاء ، ۵۹	الآخرة ، ۲۱
الاهل ، ۲۶	الآلاء ، ۵۶
الاهل ، ۸۵	آمین ، ۹
الابلاس ، ۸۶ ، ۶۶	الآن ، ۴۲
الابلاغ ، ۴۲	آثفا ، ۶۳
الابلاء ، ۲۷	الآنية ، ۲۶
الابن ، ۳۲	الآية ، ۲۴
الابنة ، ۴۸	الاب ، ۳۲
الابول ، ۱۴	الاباق ، ۶۹
ابو لهب ، ۲۱	الابتداع ، ۵۵
الابيضاض ، ۹۰	الابتر ، ۱۲
الاتباع ، ۳۶	الابتغاء ، ۵۷ ، ۲۲
الانراف ، ۵۶	الابتلاع ، ۷۰
الاتساق ، ۲۹	الابتلاء ، ۲۵
الاتقاء ، ۲۲	الابهال ، ۹۰
الاتقى ، ۲۲	الابد ، ۱۸
الاتكاه ، ۳۷	ابدأ ، ۷۴
الاتمام ، ۴۸	الابداء ، ۲۸
الاتيان ، ۸۴ ، ۱۸	الابراء ، ۸۸
الاثارة ، ۱۷	الابريق ، ۵۵
الائغان ، ۶۳	الابصار ، ۴۵
الاثر ، ۴۰	الابعاد ، ۶۹
الائل ، ۷۱	الابقاء ، ۴۰
الائم ، ۲۹	ابقي ، ۲۷

الاجابات ، ٦٤	الاجبات ، ٧٧
الاجانة ، ٧٩	الاجبار ، ١٧
الاجاج ، ٥٦	الاختصاص ، ٦١
الاجتراج ، ٦٥	الاختلاق ، ٦٨
الاجداث ، ٤٤	الاختيار ، ٦٥
اجدر ، ٨٤	الاختيال ، ٥٥
الاجر ، ٢٠	الاحدود ، ٢٨
الاجرام ، ٣٠	الاحذ ، ٣٤
اجرم ، ٤٧	الآخر ، ٣٦
الاجل ، ٤٣	الاجراج ، ١٧
الاجلاب ، ٨٠	الاجزاء ، ٤٨
الاحاطة ، ٤٢	الاخضر ، ٣٨
الاحباب ، ٦٢	الاخلاد ، ١٤ ، ٨٦
الاحتباء ، ٤٦	الاخلاص ، ١٨
الاحتاث ، ٨٢	الاخلاف ، ٣٤
الاحتراق ، ٩٢	الادارؤ ، ٩١
الاحة لار ، ٥٨	الادالة ، ٩٠
الاحتاب ، ٥٩	الاداء ، ٦٥
الاحتناك ، ٨٠	الادبار ، ٣٤
الاحد ، ١٠	الادثر ، ٣٩
الاحداث ، ٧٥	الادخار ، ٩٠
الاحسار ، ٢٩	الادخال ، ٣٨
الاحساس ، ٧٨	ادراك ، ١٤
الاحسان ، ٤٩	الادكار ، ٥٨
الاحسن ، ٢٠	الادعا ، ٤٧
الاحصان ، ٤٩	الادلاء ، ٨٢
الاحناء ، ٦٤	الادلاء ، ٧٢
احق ، ٨٤	ادنى ، ٤١
الاحكام ، ٦٣	الادهنان ، ٤٥
الاحلال ، ٤٨	ادهى ، ٥٨
الاحور ، ٥٦	اذ ، ١٠ ، ١٥
الاحوى ، ٢٦	اذا ، ١٠ ، ٣٣
	الاذن ، ١٩ ، ٢٨

الازف ، ٥٩
 الازلاق ، ٤٦
 الازلال ، ٩٠
 الاساطير ، ٢٩
 الاسالة ، ٧١
 الاسباغ ، ٧٣
 الاستبانة ، ٦٩
 الاستبدال ، ٦٤
 الاستبرق ، ٣٨
 استبشار ، ٣٣
 الاستبصار ، ٧٣
 الاستتار ، ٦٧
 الاستثناء ، ٤٥
 الاستجابة ، ٦٤
 الاستحسار ، ٧٨
 الاستحواف ، ٥٤
 الاستحياء ، ٦٧
 الاستخفاف ، ٦٦
 استخلاص ، ٥٤ ، ٨٣
 الاستدراج ، ٤٦
 الاستسغار ، ٦٩
 الاستصراخ ، ٧٣
 الاستضعاف ، ٧٢
 الاستطارة ، ٣٧ ، ٥٨
 الاستطاعة ، ٤٦
 الاستمالة ، ٩
 الاستعاب ، ٦٥
 الاستعصام ، ٨٣
 الاستعفاف ، ٧٦
 الاستعمار ، ٨٣
 الاستغاثة ، ٦٤
 الاستغشاء ، ٤٣

الازهاب ، ٦٤
 الازهال ، ٧٧
 الاراءة ، ١٧
 ارايت ، ١٢
 الارابة ، ٦١
 الاراحة ، ٨١
 الارادة ، ٢٨
 اربعين ، ٧-٨ (پ)
 الارتداد ، ٦٤
 الارتضاء ، ٤٢
 الارتقاب ، ٥٨ ، ٦٨
 الارتياب ، ٤٠
 الارجاف ، ٧٢
 الارجاه ، ٧٢
 الارذاء ، ٦٧
 الارذل ، ٧٥
 الارسال ، ١٤
 الارساء ، ٣٤
 الارض ، ١٧
 الارضاع ، ٤٩
 الاركاس ، ٨٩
 الارهاق ، ٣٩
 ارم ، ٢٤
 الاربكة ، ٣٠
 الاز ، ٧٩
 الازاغة ، ٥١
 الازجاء ، ٧٦
 الازدراء ، ٨٣
 الازدجار ، ٥٧
 الازدياد ، ٤٠
 الازرق ، ٧٩

الاسعاط ، ٧٨
 الاسعاط ، ٦٤
 الامر ، ٣٨ ، ٧٢
 الامرار ، ٤٣
 الاسراف ، ٦٠
 الاسفار ، ٣٣
 امفل ، ٢٠
 الاسقاء ، ٣٦
 الاسكان ، ٤٩
 الاسلاف ، ٤٤
 الاسلام ، ٤٢
 الاسماع ، ٦٦
 الاسمان ، ٢٦
 الاسن ، ٦٣
 الاسوة ، ٥٢
 الامون ، ٦٣
 الامى ، ٥٥
 الامير ، ٣٧
 الاشارة ، ٧٩
 الاشتراك ، ٦٦
 الاشتغال ، ٧٩
 الاشتكار ، ٥٣
 الاشتمال ، ٨٧
 الاشتهار ، ٣٦
 الاشر ، ٥٨
 الاشرار ، ٦٨
 الاشرار ، ١٧
 الاضطار ، ٦٨
 الاشفاق ، ٤٤
 الاشقى ، ٢٢
 الاشمام ، ٨٦
 الاشمزاز ، ٦٨

الاستغفار ، ١٢
 الاستغلاظ ، ٦٣
 الاستغناء ، ٦٩
 الاستفتاء ، ٦٩
 الاستفزاز ، ٨١
 الاستقامة ، ٩
 الاستخبار ، ٣٢
 الاستقبال ، ٦٤
 الاستقدام ، ٧١
 الاستقسام ، ٨٧
 الاستكانة ، ٧٧
 الاستكبار ، ٤٠
 الاستكثار ، ٣٩
 الاجتماع ، ٦١
 الاستمرار ، ٥٧
 الاستمسك ، ٦٥
 الاستنباط ، ٨٩
 الاستنساخ ، ٦٥
 الاستنكاف ، ٨٩
 الاستنفار ، ٤٠
 الاستواء ، ٥٣
 استولى ، ٧٨
 استوى ، ٧٨
 الاستهزاء ، ٦٤
 الاستهواء ، ٨٦
 الاستيجار ، ٧٤
 الاستيغار ، ٧١
 الاستيداع ، ٨٣
 الاستيفاء ، ٢٩
 الاستيقان ، ٤٠
 الاستيناس ، ٧٢
 اسجد ، ٩٠

الاعتداء ، ٢٩
 الاعتذار ، ٣٦
 الاعتراض ، ٧٧
 الاعتراف ، ٤٧
 الاعتزال ، ٦٥
 الاعتماد ، ٩١
 الاعثار ، ٨٠
 الاعجاب ، ٥٠
 الاعجاز ، ٤٢
 الاعجف ، ٨٣
 الاعجمي ، ٦٧
 الاعداد ، ٣٨
 الاعرابي ، ٦٢
 الاعراض ، ٤٠
 الاعراف ، ٨٥
 الاعرج ، ٦٢
 الاعزام ، ٦٥
 الاعصار ، ٣٥ ، ٩٢
 الاعطاء ، ١٢
 الاعظام ، ٤٩
 الاعلان ، ٤٣
 الاعلى ، ٢٢
 الاعمي ، ٣٢
 الاعين ، ٥٦
 الاغارة ، ١٩
 الاعتراف ، ٩٢
 الاعتياب ، ٦٢
 الاغراق ، ٤٣
 الاغراء ، ٧٢
 الاغطاش ، ٣٤
 الاغلب ، ٣٢
 الاغماض ، ٩٢

الاشهاد ، ٤٩
 الاشييب ، ٤١
 الاصباح ، ٤٥
 الاصداق ، ٥١
 الاصر ، ٨٦
 الاصراخ ، ٨٢
 الاصرار ، ٤٣
 الاضطبار ، ٥٨
 الاضطلال ، ٧٤
 الاضطيار ، ٨٧
 الاصفاء ، ٦٥
 الاصفر ، ٣٦
 الاصل ، ٥٣
 الاصلاء ، ٤٠
 الاصمام ، ٦٣
 الاصيل ، ٣٨
 الاطعام ، ١٣
 الاضائة : ٧٦
 الاضحاك ، ٥٩
 الاضطرار ، ٧٣
 الاضلال ، ٤٠
 الاضمور ، ٧٧
 الاطاعة ، ٣٠ ، ٣١
 الاطفاء ، ٦١
 الاطلاع ، ١٤
 الاطمينان ، ٢٥
 الاظفار ، ٦٣
 الاظهار ، ٤٢
 الاعادة ، ٢٨
 الاعانة ، ٨٧
 الاعتاب ، ٦٧
 الاعتاد ، ٣٧
 الاعتبار ، ٥٢

الاقماح ، ٧٠
 الاقناع ، ٨٣
 الاقناء ، ٥٩
 الاقواء ، ٥٦
 اقوم ، ٤١
 اقوى ، ٥٨
 الاكباب ، ٤٧
 الاكتاب ، ٧٥
 الاكتيال ، ٢٩
 الاكثار ، ٢٥
 الاكداء ، ٥٩
 الاكرام ، ٢٥
 الاكراه ، ٩٢
 الاكرم ، ١٩
 الاكل ، ١٤ ، ٧١
 الاكنان ، ٧٤
 الا ، ١٥ ، ٥٤
 الال ، ٨٤
 الالباب ، ٤٩
 الالتعاد ، ٤٢
 الالتفات ، ٨١
 الالتفات ، ٣٩
 التفاء ، ٥٧
 الالتقاط ، ٧٣
 الالتقام ، ٧٠
 الالتماس ، ٥٤
 التهاء ، ١٩
 الالتخاذ ، ٦٧
 الالتحاف ، ٩٢
 اللد ، ٧٩
 الالتزام ، ٦٣
 اللت ، ٥٩

الاغناء ، ١١
 اف ، ٦٤
 الافاق ، ٨٦
 الافتخار ، ٥٥
 الافتداء ، ٤٣
 الاقتراء ، ٥١
 الاقتار ، ٥٣
 الافق ، ٣١
 الافك ، ٥٠
 الافلاح ، ٢٣
 الافول ، ٨٦
 الانامة ، ١٨ ، ٥٣
 الاقبال ، ٤٦
 الاقتار ، ٧٥
 الاقتباس ، ٥٤
 الاقتار ، ٥٣
 الاقتحام ، ٢٤
 الاقتتال ، ٦٢
 الاقتداء ، ٦٦
 الاقتراب ، ٢٠
 الاقتران ، ٦٦
 الاقتسام ، ٨٢
 الاقتصاد ، ٧١
 الاقراض ، ٤١
 الاقران ، ٦٥
 الاقراء ، ٢٦
 الانساط ، ٥٢
 الاقسام ، ٢٣
 الانشعرا ، ٦٨
 اقصى ، ٧٠
 الانفلاخ ، ٨٣
 الانلال ، ٨٥

١٢ ، أَنْ
 ١٢ ، انا
 ٥٢ ، الانابة
 ٥٦ ، الانام
 ٣٧ ، الاناء
 ٣٢ ، الابات
 ٤٨ ، الانهاء
 ٥٥ ، الانبثاث
 ٢٣ ، الانبعاث
 ١٢ ، انت
 ١٢ ، انت
 ٣٠ ، الانتشار
 ٥٧ ، الانتصار
 ٦٥ ، الانتقام
 ١٢ ، انتم
 ١٢ ، انتم
 ١٢ ، انتن
 ٢٢ ، الاثنى
 ٤٣ ، الانجاء
 ٣٦ ، ٢٢ ، الانذار
 ٥٦ ، الانزاف
 ١٨ ، الانزال
 ١٥ ، الانسان
 ٥٣ ، الانساء
 ٨٤ ، الانصلاح
 ٤٧ ، الانشاز
 ٥٤ ، الانشاء
 ٢٨ ، الانشقاق
 ٦٥ ، الانصاات
 ٧٧ ، الانطاق
 ٣٦ ، الانطلاق
 ٩٢ ، الانظار

١٩ ، الالف
 ٦٩ ، الالفاء
 ٦٢ ، الفى
 ٢٨ ، الالفاء
 ٨ ، الله
 ٩٠ ، ٢٩ ، الالم
 ٢٣ ، الالهام
 ١٥ ، الالهاء
 ٣٦ ، الى
 ٤٩ ، الياس
 ١٦ ، الام
 ١٦ ، اما
 ٣٢ ، الاساقية
 ٦٤ ، الامة
 ٥٢ ، الامتحان
 ٦٥ ، الامترا
 ٦١ ، الامتلاء
 ٧٠ ، الامتياز
 ٤٢ ، الامد
 ١٨ ، الامر
 ٥٨ ، امر
 ٧٣ ، امسى
 ٦٤ ، الامطار
 ٨٠ ، الاملاق
 ٤٦ ، الاملاء
 ٣٩ ، الامناء
 ٥٤ ، الامنية
 ٢٧ ، الامهال
 ٥١ ، الامى
 ٢٠ ، ٩ ، الامين
 ١٥ ، ١٢ ، ان

اهل الكتاب ، ١٧
 الالهة ، ٩١
 الاهواء ، ٥٩
 الاهيم ، ٥٦
 اى ، ٣١
 ابا ، ١٢
 الاياب ، ٢٦
 اياك ، ٩
 ايان ، ٣٤
 الايان ، ٦٦
 الايتاء ، ١٨
 الايتلاء ، ٧٦
 الايتمار ، ٤٩
 الايثار ، ٢٧
 الايثاق ، ٢٥
 الايجاس ، ٦٠
 الايعاء ، ١٧ ، ٤١
 الايد ، ٦٠
 الايتاء ، ٥١
 الايراث ، ٦٥
 الايراء ، ١٦
 الايزاع ، ٦٤
 الايساع ، ٦٠
 الايسان ، ٦٦
 الايصاد ، ١٥
 الايصاء ، ٦٤
 الايضاع ، ٨٤
 الايعاد ، ٣٦
 الايعاء ، ٢٩
 ايقاء ، ٣٧
 الايقاد ، ١٤
 الايقان ، ٥٩

انعام ، ٢٢ ، ٩
 الانفاض ، ٨٠
 الانغناق ، ٨٧
 الانق ، ٨٨
 الانفاق ، ٤٩
 الانقصام ، ٩٢
 الانقطار ، ٣٠
 الانفكاك ، ١٨
 انقاض ، ٢١
 الانقضاض ، ٨٠
 الانتعار ، ٥٨
 انقلاب ، ٢٨
 الانكاح ، ٧٤
 الانكار ، ٥٣
 الانكدار ، ٣١
 انملة ، ٩٠
 الانهمار ، ٥٧
 انى ، ٢٥
 الاوب ، ٢٦
 الاول ، ٢٩
 اولئك ، ١٨
 اولوا ، ٤٩
 الاولى ، ٢١ ، ٨٤
 الاهانة ، ٢٥
 الاهتداء ، ٤٥
 الاهتزاز ، ٦٧
 اهدنا ، ٩
 الاحصاء ، ٣٥
 الاعطاع ، ٤٤
 امكذا ، ٧٤
 الاهل ، ١٧
 الاهلاك ، ٢٣

البسور ، ٣٢
 البسوق ، ٦١
 البشر ، ٤٠
 البشرية ، ٤٠
 البصل ، ٩١
 البضاعة ، ٨٢
 البصر ، ٣٣
 البضغ ، ٧٣
 البطش ، ٢٨
 البعث ، ٤٩
 البعثة ، ١٧
 بعد ، ٢٠
 البعوضة ، ٩١
 البعيد ، ٤٣
 البعير ، ٨٣
 البغل ، ٨١
 البقعة ، ٦٣
 البغض ، ٥٢
 البفضاء ، ٥٢
 البغي ، ٦٢
 البغية ، ٥٦
 البقا ، ٢٧
 البكة ، ٩٠
 البكر ، ٤٨
 البكرة ، ٣٨
 البلد ، ٢٠
 البلع ، ٨٣
 البلوغ ، ٣٩
 البلى ، ٧٩
 البنا ، ٢٧
 البنان ، ٣٩
 البنت ، ٤٨

ب

الايكة ، ٦١
 الالهلاج ، ٥٤
 الالاف ، ١٣
 الالهلاء ، ٩٢
 الالمان ، ١٣
 الالهواء ، ٢١
 الاليم ، ٧٦
 الاليمين ، ٢٤
 الالهيا ، ٥٢
 الاليس ، ٥٣
 الاليسا ، ٥٣
 الالبال ، ٦٣
 الالبت ، ١٦
 الالبعث ، ٨٨
 الالبحر ، ٣٠
 الالبغض ، ٤٢
 الالبضغ ، ٧٥
 الالبغل ، ٢٢
 الالبداء ، ٨٣
 الالبدو ، ٥٢
 الالبر ، ٥٢ ، ٢٩
 الالبراءة ، ٥٢
 الالبرد ، ٧٦ ، ٣٥
 الالبرخ ، ٥٧
 الالبروج ، ٢٧
 الالبرق ، ٣٩
 الالبروق ، ٣٩
 الالبرية ، ١٨
 الالبزوغ ، ٨٦
 الالبس ، ٥٥
 الالهياط ، ٤٣
 بسم الله ، ٨

النبسم ، ٧٤
 التبشير ، ٢٩
 التبصير ، ٤٣
 التبطية ، ٨٩
 التبع ، ٣٣
 تبع ، ٦١
 التبور ، ٥٣
 التبين ، ٧١
 التبيين ، ٣٩
 التتابع ، ٥٤
 تترى ، ٧٦
 التناقل ، ٨٤
 التشبط ، ٨٤
 التثبيت ، ٦٣
 التثريب ، ٨٣ ، ٢٠
 التجارة ، ٥١
 التجافى ، ٧٣
 التجائف ، ٨٨
 التجاوز ، ٦٤
 التجسس ، ٦٢
 التجلى ، ٨٦ ، ٢٢
 التجلية ، ٢٢
 التجميع ، ١٤
 التجنب ، ٢٢
 التجهيز ، ٨٣
 التعاور ، ٥٣
 التحبيب ، ٦٢
 تحت ، ١٨
 التحديث ، ١٧
 التحرير ، ٥٤
 التحريف ، ٨٨

البور ، ٦٢
 البهت ، ٧٨
 البهتان ، ٧٨ ، ٥٢
 البهجة ، ٦٠
 البثر ، ٧٧
 البيات ، ٨٤
 البيان ، ٣٩
 البيت ، ١٣
 اليد ، ٨٠
 البيدودة ، ٨٠
 البيع ، ٥١
 البيعة ، ٧٧
 بين ، ٢٧
 البينه ، ١٨

ت

التأشيم ، ٥٦
 التأجيل ، ٣٦
 التأخر ، ٤٠
 التأخير ، ٣٠
 التأدية ، ٦٥
 قارة ، ٣٣
 التأسيس ، ٨٥
 التاقيت ، ٣٦
 التاوه ، ٨٣
 التأويب ، ٧١
 التبار ، ٤٣
 تبارك ، ٤٦
 التبتل ، ٤١
 التبتيل ، ٤١
 التبديل ، ٣٨
 التبذير ، ٨٠
 التبرج ، ٧٢
 التبريز ، ٣٤

التراث ، ٢٥
 التراثي ، ٧٥
 التراب ، ٣٥
 الترهص ، ٥٤
 الترتيل ، ٤١
 التردى ، ٢٢ ، ٨٧
 الترقوه ، ٣٩
 الترك ، ٣٩
 التركيب ، ٣١
 التربية ، ٢٧
 التزكى ، ٢٢
 التزكية ، ٢٣
 التزمل ، ٤٠
 التزود ، ٩١
 التزويج ، ٩٧
 التزيل ، ٦٣
 التزيين ، ٤٧
 التساقط ، ٧٩
 التساؤل ، ٣٤
 التصحيح ، ١٢
 التسجير ، ٣١
 التسخير ، ٤٤
 التسمير ، ٣١
 التسمير ، ٨١
 التسلل ، ٧٦
 التسليط ، ٥٣
 التسنة ، ٩٢
 التسنيم ، ٣٠
 التسور ، ٦٨
 التسويل ، ٦٤
 التسويم ، ٦٠
 التسيير ، ٣١

التحرى ، ٤٢
 التحريك ، ٣٩
 التحريم ، ٤٨
 التحصن ، ٨٣
 التحشير ، ٣١
 التحصن ، ٧٦
 التحصيل ، ١٧
 التحصين ، ٤٩
 التحكيم ، ٨٨
 التحلية ، ٣٨
 التحميل ، ٥١
 التحويل ، ٦٧
 التحية ، ٥٤
 التخافت ، ٤٦
 التخط ، ٩٢
 التخريب ، ٥٢
 التخلي ، ٢٨
 التخليد ، ٣٨
 التخليف ، ٦٢
 التخييل ، ٧٨
 التدارك ، ٤٦
 التداين ، ٩٢
 التدارؤ ، ٩١
 التدبر ، ٦٣
 التدبير ، ٣٣
 التدثر ، ٣٩
 التذلى ، ٥٨
 التدمير ، ٦٣
 التذكر ، ٢٥
 التذكير ، ٢٦
 التذكية ، ٨٧
 التذليل ، ٣٧

التعريض ، ٩٢
 التعريف ، ٤٨
 التعزير ، ٦٢
 تعمّاله ، ٦٣
 التعطيل ، ٣١
 التعظيم ، ٤٩
 التعفف ، ٩٢
 التعقيب ، ٧٤
 التعليم ، ١٩
 التعمير ، ٧٠
 التعوذ ، ١٠
 التعويذ ، ٧٢
 التغاين ، ٥٠
 التغايز ، ٣٠
 التغطية ، ٥٩
 التغليب ، ٨٣
 التغيظ ، ٧٥
 التفاخر ، ٥٥
 التفاوت ، ٤٧
 التفتير ، ٦٦
 التفت ، ٧٧
 التفجير ، ٣٠
 التفرق ، ١٨
 التفريع ، ٧١
 التفسح ، ٥٤
 التفقد ، ٧٤
 التفقه ، ٨٥
 التفكير ، ٦٣
 التفكه ، ٥٦
 التفكير ، ٤٠
 التنفيذ ، ٨٣
 التفويض ، ٦٧
 التفهيم ، ٧٨

التشاكس ، ٦٨
 التشريد ، ٨٥
 التشقق ، ٦١
 التشديد ، ٧٧
 التصبيح ، ٥٨
 التصديق ، ٥١
 التصدية ، ٨٥
 تصديد ، ١٥
 التصديق ، ٥٥
 التصريف ، ٦٤
 التصعد ، ٨٧
 التصعير ، ٧٣
 التصفية ، ٦٣
 التصليب ، ٧٥
 التصلية ، ١٢
 التضييل ، ١٤
 التضيق ، ٤٩
 التطاول ، ٧٤
 التطويق ، ٩٠
 التطفيف ، ٢٩
 التطلاق ، ٤٨
 الطور ، ٢٠
 التطهير ، ١٨
 التطير ، ٧٠
 التعاسر ، ٤٩
 التعاون ، ٨٧
 التعيد ، ٧٥
 التعدى ، ٣٢ ، ٤٩
 التعدد ، ١٤
 التعديل ، ٣١
 التعذيب ، ٢٥
 التعذر ، ٨٤

التلو ، ٢٣
 التلهي ، ٣٢
 التماري ، ٥٨
 التمتع ، ٣٧
 التمثال ، ٧١
 التمهين ، ٩٠
 التمرية ، ٧٤
 تمزيق ، ٧١
 التمسك ، ٦٥
 التمطي ، ٣٩
 التمكين ، ٦٤
 التمني ، ٥١
 تمهيل ، ٢٧
 التميز ، ٤٧
 التنايز ، ٦٢
 التناجي ، ٥٤
 التنادي ، ٤٦ ، ٦٨
 التناصر ، ٦٩
 التنافس ، ٣٠
 التناوش ، ٧٢
 التنبيه ، ٤٨
 التنزل ، ١٩
 التنزيل ، ٤٥
 التنشئة ، ٦٥
 تنعيم ، ٢٥
 التنفس ، ٣١
 التثقيب ، ٦١
 التكبير ، ٧٤
 التنور ، ٧٦
 التواب ، ١٢
 التواري ، ٦٨

التفيو ، ٨١
 التقابل ، ٥٥
 التقبل ، ٦٤
 التقيير ، ٧٥
 التقديم ، ٤٠
 التقديم ، ٢٥
 ذلتقريب ، ٣٠
 التقرين ، ٦٨
 التطيع ، ٧٥
 التقضية ، ٥٥
 القلب ، ٦٣
 التقوى ، ١٩
 التقويم ، ٢٠
 التقى ، ٢٢
 تقييض ، ٦٦
 التكاثر ، ١٥
 التكبير ، ٣٩
 تكتيب ، ١٢
 التكرية ، ٦٢
 التكفير ، ٤٨
 التكلف ، ٦٩
 التكليل ، ٨٨
 التكليف ، ٤٩
 التكوير ، ٣١
 التل ، ٦٩
 التلاق ، ٦٧
 التلاوة ، ٤٨
 التلبث ، ٧٢
 التلظى ، ٢٣
 التلفف ، ٧٥
 التلفي ، ٦١
 التلقيه ، ٣٧

الثلث ، ٤١
ثم ، ٣١ ، ١٥
ثمان ، ٤٤
ثمانية ، ٤٤
الشن ، ٨١
ثمود ، ٢٣
الثوم ، ٩١
التيب ، ٤١ ، ٤٨

ج

الجاية ، ٧١
الجاري ، ٣١
الجان ، ٥٧
الجب ، ٧٧ ، ٢٤
الجباية ، ٧٤
الجبل ، ٧٤
الجبل ، ٧٠ ، ١٦
الجثو ، ٦٥
الجثوم ، ٧٣
الجصهم ، ١٥
الجد ، ٤١
الجدار ، ٥٣
الجدال ، ٥٣
الجددة ، ٧٠
الجدث ، ٤٤
الجدز ، ٧٠
الجوس ، ٨٠
الجيد ، ١١
الجزاذ ، ٧٨
الجزع ، ٧٨
جراحة ، ٩٠
الجراد ، ٥٧
الجرز ، ٧٣
الجرف ، ٨٥
الجرم ، ٥٠

التواص ، ١٥
توبة لصوحا ، ٤٨
التوجه ، ٧٤
التوجيه ، ٨٦
التوديع ، ٢١
التوسم ، ٨٢
التوصية ، ٦٤
التوفي ، ٦٤
التوفيق ، ٨٤
التوقير ، ٦٢
التوكل ، ٤٧
التوقيت ، ٣٦
التوكيل ، ٧٢
التولى ، ٥٢ ، ١٩
قولية ، ٩١ ، ٥٣
التهدم ، ٧٧
التهدي ، ٨٠
التهدير ، ٢٢
التييم ، ٨٨
التين ، ٢٠
التيه ، ٨٨

ث

ثبات ، ٨٩
الثبة ، ٧٤
الثبور ، ٢٨
الثج ، ٣٥
الثجيج ، ٣٥
الثرى ، ٧٨
الثعبان ، ٧٥
الثقف ، ٥٢
الثقل ، ١٧ ، ١٦
الثقوب ، ٢٧
الثلة ، ٥٥

الجواد ، ٦٨
الجواري ، ٣١
الجو ، ٨١
الجودي ، ٨٣
الجوع ، ١٣
الجهاز ، ٨٣
الجهر ، ٢٦
جهنم ، ١٨

ح

الحاجه ، ٥٣
حاشا لله ، ٨٣
الحاصب ، ٤٧
الحاقره ، ٣٣
الحاقة ، ٤٤
الحامى ، ٨٨
الحاوية ، ٨٧
الحب ، ١٧ ، ٥٢
الحب ، ٣٢
الحبر ، ٦٦ ، ٨٤
الحيور ، ٦٦
الحيط ، ٦٢
الحيطة ، ٦٢
الحيوط ، ٦٢
الحبك ، ٦٠
حيل الوريد ، ٦١
الحتم ، ٧٩
حتى ، ١٥
الحثيث ، ٨٥
الحج ، ٧٧
الحجر ، ٨٩
الحجة ، ٦٥

الحجرى ، ١٨
الجريان ، ١٨
الجزا ، ١٨
الجزر ، ٦٥
الجزية ، ٨٣
الجسم ، ٥٠
الجعل ، ١٤
الجفاء ، ٨٢
الجفنة ، ٧١
الجلاء ، ٥٣
الجلباب ، ٧٢
الجلد ، ٧٥
الجلوس ، ٥٣
الجسم ، ٢٥
الجمع ، ١٤
الجمعة ، ٥١
الجمل ، ٣٦
الجموح ، ٨٤
الجمود ، ٧٤
الجميل ، ٤٣
جن ، ١٠
جان ، ١٠
الجناح ، ٥٢ ، ٧٠
الجنان ، ١٤ ، ٨٦
الجنب ، ٦٨
جنة ، ١٠
الجنة ، ٥٠
الجند ، ٢٨
الجنوح ، ٨٥
الجنون ، ٣١
الجنى ، ١٠ ، ٥٧
الجنين ، ٥٩

العصور ، ٩٠
 الحصى ، ٨٠
 الحطام ، ٥٥
 الحف ، ١٢
 الحطب ، ١١
 الحطمة ، ١٤
 الحظر ، ٨٠
 الحف ، ٦٨
 الحفد ، ٨١
 الحفظ ، ٢٧
 الحفوف ، ٦٨
 الحفى ، ٨٦
 الحق ، ١٥
 الحقب ، ٣٥
 حق جماده ، ٧٧
 الحقف ، ٦٢
 الحكم ، ٢٠
 الحكم ، ٥٠
 الحل ، ٣٣ ، ٧٨
 الحلال ، ٢٣
 الحلف ، ٤٥
 الحلقوم ، ٥٦
 العلم ، ٥٠ ، ٥٩
 الحليلة ، ٨٩
 الحليم ، ٥٩ (٣)
 الحليه ، ٦٥
 الحمار ، ٤٠
 الحمد ، ٨ ، ٥٠
 الحمد ، ١١ ، ٤٩
 الحمولة ، ٨٧
 الحمى ، ١٦
 الحميه ، ٦٣

الحجر ، ١٤ ، ٢٤ ، ٧٥
 الحجارة ، ١٤
 الحجرة ، ١٤ ، ٦١
 الحد ، ٤٩
 الحديد ، ٥٥
 الحديقة ، ٣٢
 الحفر ، ٥٠
 الحراسة ، ٤٢
 الحرث ، ٤٦
 الحرد ، ٤٦
 الحرص ، ٨١
 الحرط ، ٨٦
 الحرف ، ٧٧
 الحرمان ، ٤٤
 الحرار ، ٣٧
 الحذب ، ٥٤
 الحرن ، ٥٤
 الحس ، ٩٠
 الحسيان ، ١٤
 الحسد ، ١٠
 الحسرة ، ٤٥
 الحسن ، ٢٠
 الحسنى ، ٢٢
 الحسنى الجنة والزبادة ، ٨٤
 الحسوم ، ٤٤
 الحسير ، ٤٧
 الحشر ، ٣١
 الحصى ، ٨٣
 الحصد ، ٦٠
 الحصر ، ٨٩
 الحصن ، ٥٢

الخسر ، ٢٥
 الخسران ، ١٥
 الخسوف ، ٣٩
 الخسوف ، ٤٧
 الخشب ، ٥٠
 الخشوع ، ٢٥
 الخشية ، ١٨
 الخصاصة ، ٥٣
 الخضد ، ٥٦
 الخطأ ، ١٩
 الخطاب ، ٣٥
 الخطات ، ١٩
 الخطب ، ٦٠
 الخطف ، ٦٩
 الخطية ، ٩٢
 الخطيئة ، ٤٣
 الخف ، ١٦
 الخفا ، ٢٦
 الخفض ، ٥٥
 الخفية ، ٢٦
 الخلافة ، ٦٦
 الخلال ، ٧٣ ، ٨٢
 الخلع ، ٧٨
 الخلق ، ١٠
 الخلق ، ٤٥
 الخلق ، ٤٥
 الخلود ، ١٨
 الخليل ، ٦٦
 الخمط ، ٧١
 الخمود ، ٧٠
 الخمس ، ٣١
 الخوار ، ٧٦ ، ٧٩

خ

الخميم ، ٤٣ ، ٥٦
 الخناب ، ٧٩
 الخنث ، ٥٦
 الخنجره ، ٥٦
 الخند ، ٨٣
 الخنيف ، ١٨
 خنين ، ٨٤
 الحوارى ، ٥١
 الحوب ، ٨٩
 الحوت ، ٤٦
 الحور ، ٢٩
 حورعين ، ٥٦
 الحول ، ٦٤
 الحديد ، ٦١
 الحيرة ، ٨٨
 الحيف ، ٤٩
 الحيف ، ٨٦
 الحيى ، ٦٤
 الحين ، ٣٧
 الحيوان ، ٧٣
 الحيوة ، ٢٥
 الخالص ، ٣١
 الخبء ، ٧٤
 الخبير ، ١٧
 الختام ، ٣٠
 الخراب ، ٥٢
 الخرص ، ٦٠
 الخرطوم ، ٤٥
 الخرور ، ٦٨
 الخذلان ، ٧٥
 الخزائنة ، ٤٧ ، ٥٠
 الخزينة ، ٥٠

الدك ، ٢٥
 الدلالة ، ٥١
 الدلوک ، ٨١
 الدمدمه ، ٢٣
 الدمس ، ٨٨
 الدمغ ، ٧٨
 الدنو ، ٣٧
 الدوام ، ٤٤
 الدولة ، ٥٣
 الدهاق ، ٣٥
 الدهان ، ٥٧
 الدهر ، ٣٧
 ديارا ، ٤٣
 الدهر ، ٥٣
 الدين ، ٨٩ ، ٩٢
 الدين ، ٩

ذ

ذا ، ١٢
 ذات لهب ، ١١
 ذاك ، ١٢
 ذالك ، ١٢
 الذرع ، ٤٤
 الذراع ، ٤٤
 الذرو ، ٦٠
 الذره ، ١٧
 الذرية ، ٥٥
 الذقن ، ٧٠
 الذكر ، ٢١
 الذكر ، ٢٢
 الذل ، ٥١
 الذم ، ٤٦
 الذمة ، ٨٤
 الذنب ، ٢٣

الخواء ، ٤٤
 الخوب ، ٣٣
 الخوض ، ٤٠
 الخوف ، ١٣
 الخوى ، ٤٤
 الخیر ، ١٧
 الخيرة ، ٧٢
 الخيرة ، ٥٧
 الخيل ، ٥٣
 الخيمة ، ٥٧

د

الداب ، ٦٧
 الداية ، ٦١
 داتما ، ٧٤
 الدحو ، ٣٤
 الدحور ، ٦٩
 الدحوض ، ٦٦
 الدخان ، ٦٥
 الدخل ، ٨١
 الدخور ، ٦٧
 الدراية ، ٤٢
 الدرسم ، ٤٦
 الدرع ، ٨١
 الدرء ، ٧٤
 الدرى ، ٧٦
 الدرى ، ٧٦
 الدس ، ٢٣
 الدسار ، ٥٨
 الدع ، ١٢
 الدعا ، ١٩
 دعى ، ٧٢
 الدف ، ٨١
 الدفق ، ٢٧

الرجيم ، ٤٧
 الرجوع ، ١٩
 الرجيم ، ٣٢
 الرحلة ، ١٣
 الرحم ، ٥٢ ، ٢٤
 الرحمة ، ٢٤
 الرحمن ، ٨
 الرقيق ، ٣٠
 الرحيم ، ٨
 الرخاء ، ٦٨
 الرد ، ٨٩ ، ٢٠
 الردف ، ٧٤
 الرزق ، ٤٩
 الرص ، ٦١
 الرسالة ، ٤٢
 الرسوخ ، ٨٩
 الرسول ، ١٨
 الرص ، ٥١
 الرصد ، ٨٤ ، ٤٣
 الرصد ، ٨٤
 الرضا ، ١٦
 الرضوان ، ١٦
 الرعالة ، ٨٩
 الرعاية ، ٥٥
 الرعب ، ٥٢
 الرعنا ، ٨٩
 الرعونة ، ٨٩
 الرعية ، ٢١
 الرغد ، ٨١
 الرفات ، ٨٠
 الرفث ، ٩١
 الرفق ، ٢١

ذو ، ٢٤
 الذود ، ٧٤
 الذوق ، ٣٥
 ذوونه ، ٤٩
 الذهاب ، ٣٢
 الذهب ، ٦٢
 النهول ، ٧٧
 الذئب ، ٨٢
 ذى ، ٤٩

د

الرجف ، ٣٣
 الرجفه ، ٣٣
 الراجل ، ٧٧
 الرادفة ، ٣٣
 الراسي ، ٣٦
 الراسيات ، ٣٦
 الرافة ، ٥٥
 الراهب ، ٨٤
 الرب ، ٩
 الرباني ، ٨٨
 الربط ، ٧٣
 الربع ، ٩١
 الربوة ، ٧٦
 الربى ، ٨٨
 الربية ، ٨٩
 الرثق ، ٧٨
 الرثع ، ٨٢
 الرج ، ٥٥
 الرجاء ، ٤٤
 الرجاء ، ٣٥
 الرجج ، ٢٧
 الرجعى ، ١٩

الرهط ، ٧٤	الرفوف ، ٥٧
الرهق ، ٣٣	الرق ، ٥٩
الرهن ، ٤٠	الرقبة ، ١١
رهما ، ٦٥	الزلم ، ٢٩
الربا ، ١٣	الرقود ، ٧٠
ربب المنون ، ٥٩	الرقية ، ٣٩
الريحان ، ٥٦	الركاب ، ٥٣
ريح صرصر ، ٤٤	الركام ، ٧٦
الريش ، ٨٥	الركض ، ٦٨
الرين ، ٢٩	الركم ، ٥٩
الزاد ، ٩١	الركن ، ٦٠
الزبانية ، ٢٠	الركوب ، ٢٩
الزبد ، ٨٢	الركود ، ٦٦
الزبور ، ٥٨	الركوع ، ٣٧
الزجاجة ، ٧٦	الركون ، ٨١
الزجر ، ٣٣	الرياح ، ٨٨
الزحزحة ، ٩٠	الرماد ، ٨٢
الزخرف ، ٦٦	الرمح ، ٧٨
الزراط ، ٩٠	الرمز ، ٩٠
الزربية ، ٢٦	الرمي ، ١٤
الزعم ، ٥٠	الرميم ، ٦٠
الزعيم ، ٤٦	الرواح ، ٧١
الزيف ، ٦٩	الرواسي ، ٣٦
الزقوم ، ٥٦	الروح ، ١٩ ، ٥٦
الزكوة ، ١٨	الروغ ، ٦٠
الزلة ، ٨١	الروم ، ٧٣
الزلزال ، ١٧	الرويا ، ١١
الزلزله ، ١٧	الرؤية ، ١١
الزلفة ، ٤٧ ، ٨٤	رويدا ، ٢٧
الزلم ، ٨٧	الرهب ، ٥٣
الزهوير ، ٣٧	الرهية ، ٥٣
الزنجيل ، ٣٨	الرهانية ، ٥٥

الصيق ، ٣٣
 السبيل ، ٣٢
 السجر ، ٣١
 السجل ، ٧٨
 السجن ، ٢٩
 السجود ، ٢٠
 السجى ، ٢١
 السجيل ، ١٤
 السجين ، ٢٩ ، ٣٠
 السحاب ، ٥٩
 السحب ، ٥٨
 السمعت ، ٧٨
 السحر ، ٤٠ ، ٥٨
 سحقا ، ٤٧
 السد ، ٧٠
 السداد ، ٧٢
 الصدر ، ٥٦
 السر ، ٢٧
 السراب ، ٣٥
 السراج ، ٣٥
 السراج ، ٧٢
 السرادق ، ٨٠
 السراط ، ٩
 السراع ، ٤٤
 السرقة ، ٥٢
 سرمدآ ، ٧٤
 السروب ، ٨٢
 السرور ، ٢٨
 السرى ، ٢٤ ، ٧٩
 السريز ، ٢٦
 السريرة ، ٢٧
 السطح ، ٢٦

س

الزليم ، ٤٥
 الزوج ، ٣٤
 الزور ، ٥٣
 الزهد ، ٨٣
 الزهرة ، ٧٩
 الزهوق ، ٧٨
 الزيادة ، ٣٥
 الزيارة ، ١٥
 الزيد ، ٣٥
 الزنج ، ٥١
 الزينة ، ٥٤
 السابحات ، ٣٣
 السابغة ، ٧١
 ساجد ، ٩٠
 سارب ، ٨٢ (٢)
 الساعة ، ٣٤
 السافر ، ٣٢
 السافل ، ٢٠
 الساق ، ٣٩
 السام ، ٦٧
 السامة ، ٦٧
 الساهر ، ٣٣
 السائية ، ٨٨
 السبا ، ٧١
 السبات ، ٣٤
 الصباح ، ٣٣
 الصباح ، ٥٥
 السبب ، ٦٧
 السبح ، ٣٣
 سبحان الذى اسرى بعيله ليلآ ، ٨٠
 سبع ، ٤٤
 سبعة ، ٤٤ ، ٨٧

السلوى ، ٧٩
 السم ، ٨٥
 السماع ، ٢٦
 السمك ، ٣٤
 السمود ، ٥٩
 السموم ، ٥٦
 السن ، ٨٨
 السنا ، ٧٦
 السّنة ، ٤٣
 السّنة ، ٩٢
 السّوار ، ٣٨
 سواع ، ٤٣
 السّؤال ، ١٦
 السود ، ٧١
 السّورة ، ٦٣
 السّوط ، ٢٥
 سوف ، ١٥
 السّوق ، ٢٩
 الصوم ، ٨٢
 السّندس ، ٣٨
 السّواة ، ٧٩
 السّؤة ، ٤٧
 السّوى ، ٤٧
 السّهر ، ١٣
 السّياحة ، ٤٨
 السّيارة ، ٨٢
 السّير ، ٥٩
 السّيئة ، ٤٨
 سينين ، ٢٠
 الشاطى ، ٧٤
 الشاىخ ، ٣٦
 الشان ، ٣٢

السطر ، ٤٥
 السعادة ، ٥٢
 السعر ، ٣١
 السعى ، ٢٢
 السعير ، ٢٩
 السفاح ، ٨٨
 السفاهة ، ٤١
 السفر ، ٣٢
 السفرة ، ٣٢
 السفح ، ١٩
 السفك ، ٩١
 السفه ، ٤١
 سقر ، ٤٩
 السقوط ، ٥٩
 السقى ، ٣٦ ، ٢٦
 السقى ، ٢٣
 السكب ، ٥٦
 السكار ، ٨١
 السكرة ، ٦١
 السكوب ، ٥٦
 السكينة ، ٦٢
 السلالة ، ٧٢
 السلام ، ١٦
 الساب ، ٦٩
 السلسيل ، ٣٨
 السلطن ، ٤٤
 السلطانية ، ٤٤
 السلف ، ٦٦
 السلق ، ٧٢
 السلک ، ٤٠
 السلسلة ، ٣٧
 السلام ، ٨٦

الشقاق ، ٥٣
 الشفاوة ، ٢٢
 الشكاية ، ٥٣
 الشكر ، ٣٧
 الشكور ، ٣٧
 الشكوى ، ٥٣
 الشمس ، ٢٢
 شنان ، ١٢
 الشواة ، ٤٤
 الشواظ ، ٥٧
 الشوب ، ٦٩
 الشورى ، ٦٦
 الشهاب ، ٤٢
 الشهادة ، ٢٨
 الشهر ، ١٩
 الشهيد ، ١٧
 الشهيق ، ٤٧
 الشي ، ٨٠
 الشية ، ٩١
 الشيطان ، ٣١
 الشيعة ، ٥٨
 الشيوع ، ٧٦
 الصابي ، ٧٧
 صاحب ، ١٤
 الصاحبة ، ٤١
 الصاخة ، ٣٢
 الصاع ، ٨٣
 الصاعقة ، ٦٠
 الصافات ، ٦٩
 الصافنات ، ٦٨
 الصب ، ٢٥
 الصباح ، ١٦

الشتاء ، ١٣
 الشجر ، ٨٩
 الشحم ، ٨٧
 الشحن ، ٦٩
 الشخ ، ٥٠
 شخمى بصره ، ٧٨
 الشخوص ، ٧٨
 الشد ، ٣٨
 الشديد ، ١٧
 الشر ، ١٠
 الشرب ، ٣٠
 الشرح ، ٢١
 الشرذمة ، ٧٤
 الشرر ، ٣٦
 الشرط ، ٦٣
 الشرع ، ٨٦
 الشركة ، ٦٦
 الشروع ، ٨٦
 الشريح ، ٧٢
 الشريعة ، ٦٥
 الشريك ، ٤٦
 الشطط ، ٤١
 الشطر ، ٩١
 الشعب ، ٦٧ ، ٣٦
 الشعبه ، ٣٦
 الشعر ، ٧٠ ، ٥٩
 الشعرى ، ٥٩
 الشف ، ٨٣
 الشفا ، ٨٥ ، ٦٧
 الشفاعة ، ٤٠
 الشفع ، ٢٤
 الشفق ، ٢٩

الصلوة ، ١٣ ، ٧٧
 الصلى ، ١١
 الصمد ، ١٠
 الصنم ، ٧٣
 الصواب ، ٣٥
 الصوت ، ٨١
 الصور ، ٣٥ ، ٩٢
 الصورة ، ٣١
 الصوف ، ٦١
 الصوم ، ٥٤
 الصومعة ، ٧٧
 الصنو ، ٨٢
 الصهر ، ٧٥
 الصيام ، ٥٤
 الصيب ، ٧٣
 الصيد ، ٨٧
 الصيف ، ١٣
 الصيصية ، ٧٢
 الصيطرة ، ٢٦
 الضان ، ٨٧
 الضبع ، ١٦
 الضحى ، ٢١
 الضحك ، ٣٠
 الضير ، ٤٩
 الضرا ، ٤٩
 الضريع ، ٢٦
 الضفت ، ٩٩
 الضفدع ، ٨٦
 الضلال ، ٩
 الضلالة ، ٩
 الصم ، ٧٤
 الضنك ، ٧٩
 الضفين ، ٣١

الصبح ، ١٦
 الصبر ، ١٥
 الصبغة ، ٧٣
 الصحيفة ، ٦٦
 الصحيفة ، ١٨
 الصخر ، ٢٤
 الصد ، ٥٠
 صدر ، ١٠ ، ١٧
 الصدع ، ٢٧
 الصدق ، ٢٢ ، ٤٦
 الصدود ، ٥٠
 الصدور ، ١٧
 الصراط ، ٩
 الصرة ، ٦٠
 الصرح ، ٦٧
 الصم ، ٤٥
 الصريخ ، ٧٠
 الصريح ، ٤٤
 الصريم ، ٤٦
 الصعد ، ٤٢
 الصعق ، ٥٩
 الصعود ، ٤٠ ، ٨٧
 الصعيد ، ٨٠
 الصنف ، ٢٥
 الصفا والمروة ، ٩١
 صناد ، ٦٨
 الصنح ، ٥٠
 الصفوان ، ٩٢
 الصك ، ٦٠
 الصلب ، ٢٧
 الصلد ، ٩٢
 الصلصال ، ٥٧

الطير ، ١٤
الطيران ، ٨٦
الطيف ، ٨٦

ظ

الظعن ، ٨١
الظفر ، ٨٧
الظل ، ٣٦ ، ٥٦
الظلم ، ٣٨
الظلمة ، ٤٩
الظماً ، ٧٦
الظمان ، ٧٦
الظن ، ٢٩
الظاهرة ، ٥٢
الظهر ، ٢١
الظهوز ، ٥١

ع

عاد ، ٢٤
العاديات ، ١٦
العارض ، ٦٤
العالم ، ٩
العابل ، ٢١
العبادة ، ٩ ، ٨٣
العبارة ، ٨٣
العبث ، ٤٤
العبد ، ١٩
العبد ، ٦٦
العبر ، ٨٩
العبرة ، ٣٤
العبور ، ٨٩
العبوس ، ٣٢
العبيث ، ٧٥
العتل ، ٤٥
العتو ، ٤٤
العتيد ، ٦١
العتو ، ٧٣

الضياء ، ٧٤
الضيوى ، ٥٩
الضيف ، ٥٨

ط

الطاعة ، ٣١
الطامة ، ٣٤
الطبايق ، ٤٣
الطبع ، ٥٠
طبق ، ٢٩
الطحي ، ٢٣
الطرح ، ٦٩
الطرد ، ٦٩ ، ٧٥
الطرف ، ٥٧
الطرق ، ٢٧
الطريقة ، ٤٢
الطفوق ، ٦٨
الطعام ، ١٢
الطفيان ، ١٩
الطل ، ٩٢
الطلاق ، ٤٨
الطلح ، ٥٦
الطلوع ، ١٩
الطم ، ٣٤
الطمس ، ٣٦
الطمع ، ٣٩
الطموس ، ٣٦
الطور ، ٧٥
طورا ، ٤٣
الطول ، ٦٧
طوى ، ٣٤
تطويل ، ٣٨
طه ، ٧٨
الطيب ، ٥١

العزم ، ٦٣
 المزوب ، ٧١
 المزوف ، ٤٤
 مزي ، ٥٨
 المزيمة ، ٦٣
 المسر ، ٢١
 المسرى ، ٢٢
 المسعسة ، ٣١
 المسل ، ٦٣
 عسى ، ٤٦
 العشر ، ٢٤
 العشراء ، ٣١
 العشو ، ٦٦
 العش ، ٤٥
 العشيرة ، ٥٤
 العشية ، ٣٤
 العصبة ، ٧٤
 العصر ، ١٥ ، ٨٣
 العصف ، ١٤ ، ٣٥
 العصمة ، ٥٢
 العصوف ، ٣٥
 العصيان ، ٣٤
 العض ، ٧٥
 العضد ، ٧٤
 العضلان ، ٨٩
 العضو ، ٥٠
 العطا ، ٣٥
 العطف ، ٧٧
 العظة ، ٤٩
 العظم ، ٣٣
 العفريت ، ٦٩

المجابة ، ٢٩
 العجب ، ٢٩ ، ٤١
 المجز ، ٤٤
 المجل ، ٦٠
 العجلة ، ٣٩
 المجوز ، ٦٠
 المد ، ٤٠
 المداوة ، ٥٢
 المدة ، ٢٨
 العدد ، ٤٠
 العدس ، ٩١
 الملل ، ٤٩
 الملن ، ٥١
 العدو ، ١٦ ، ٤٤
 العدو ، ٨٥
 العده ، ٤٠
 العده ، ٤٠
 العذر ، ٣٦
 العراء ، ٤٦
 المرجون ، ٧٠
 العرش ، ٢٨
 العرض ، ٥٥
 العرف ، ٣٠ ، ٣٥
 العرفان ، ٣٠
 العرم ، ٧١
 العروب ، ٥٦
 العروة الوثقى ، ٧٣
 العروج ، ٤٣
 العري ، ٧٩
 العز ، ٥٠
 العزة ، ٤٤ ، ٥٠
 العزل ، ٧٢

العوان ، ٩١
 الموج ، ٦٨
 العود ، ٥٧
 العورة ، ٧٩
 العون ، ٨٧
 العهد ، ٤٤
 العهن ، ١٦
 العى ، ٦١
 العياذ ، ١٠
 العيد ، ٨٨
 العيش ، ١٦
 العيشة ، ١٦
 العين ، ٢٣ ، ١٦

غ

الغار ، ٨٠
 غازى ، ٩٠
 الغاسق ، ١٠٠
 الغاشية ، ٢٥
 الغبار ، ٥٥
 الغبرة ، ٣٣
 الغبن ، ٥٠
 الغيور ، ٦٩
 الغشاء ، ٢٦
 انقد ، ٥٣
 الغدو ، ٤٦
 الغراب ، ٨٨
 الغريب ، ٧٠
 الغرف ، ٩٢
 القرقة ، ٦٧
 الفرق ، ٣٣
 الغرور ، ٣٠
 غزى ، ٩٠
 الغسلين ، ٤٥

العقاب ، ٥٢
 العقب ، ٦٦
 العقبة ، ٢٤
 العقبي ، ٢٣
 العقدة ، ١٠
 العقر ، ٢٣
 العقرية ، ٢٤
 العقل ، ٤٧ ، ٦٥
 العقيم ، ٦٠
 المكف ، ٦٣
 المكوف ، ٦٣
 الحلقية ، ١٩
 العلم ، ١٥ ، ٥٧
 الملو ، ٢٦
 على ، ٩
 عليه ، ٩
 عليهما ، ٩
 عاين ، ٣٠
 العماد ، ١٥
 العمارة ، ٥٩
 عمران ، ٤٩
 العمرة ، ١٨
 العمل ، ١٠
 العمه ، ٨٢
 العميق ، ٧٧
 عن ، ١٣
 العناق ، ٣٥
 العنب ، ٣٢
 العنت ، ٦٢
 عند ، ١٨
 العنق ، ١١
 العنيد ، ٣٩

الفتن ، ٧٨
 الفتن ، ٢٨
 الفج ، ٤٣
 الفجار الكفرة ، ٣٠
 الفجر ، ١٩
 الفجور ، ٢٣
 الفخار ، ٥٧
 الفخر ، ٥٥
 الفداء ، ٥٤
 الفدق ، ٤٢
 الفدية ، ٥٤
 الفرات ، ٣٦
 الفرار ، ٥١ ، ٦٠
 الفراش ، ١٦
 الفراخ ، ٢١
 الفروث ، ٨١
 الفرج ، ٧٩
 الفرج ، ٥٥
 الفردوس ، ٧٦
 الفرش ، ٨٧
 الفرض ، ٤٨
 الفرط ، ٧٨
 الفرق ، ٣٦
 الفرقان ، ٧٥
 الفرقة ، ٧٤
 الفساد ، ٢٥
 الفسح ، ٥٤
 الفسق ، ٥٠
 الفسوق ، ٥٠
 الفشل ، ٨٥
 الفصل ، ٢٧
 الفصل ، ٦٤

الفشان ، ٢٢
 الفشي ، ٢٢
 الغصبة ، ٤١
 الغص ، ٦٢
 الغضب ، ٩
 الغفران ، ٩٢
 هفرائك ، ٩٢
 الغلاظ ، ٤٨
 الغلب ، ٣٢
 الغلظة ، ٤٨
 الغلق ، ٨٣
 الغل ، ٥٣
 الغلو ، ٨٨
 الغلول ، ٥٣ ، ٩٠
 الغلى ، ٦٥
 الغليان ، ٦٥
 الغليظ ، ٤٨
 الغمرة ، ٦٠
 الغور ، ٤٧
 الغوص ، ٦٨
 الغول ، ٦٩
 الغيب ، ٣١
 الغيبة ، ٣١
 الغيث ، ٥٥
 الغيظ ، ٨٢
 الفاحشة ، ٤٩
 الفارض ، ٩١
 الفاقرة ، ٣٩
 الفاقع ، ٩١
 الفاكهة ، ٣٢
 الفتح ، ١١

ف

ق

قاب قوسين ، ٥٨
 القارعة ، ١٦
 القارورة ، ٣٨
 قاعا صفيصفا ، ٧٦
 القاعدة ، ٧٦
 قاف ، ٦٠
 القب ، ١١
 القبر ، ١٧
 القبض ، ٤٧
 قبل ، ٤٢
 القتال ، ٤١
 القتر ، ٧٥
 القتر ، ٣٣
 القتل ، ٢٨
 القنور ، ٧٥
 القضاء ، ٩١
 قد ، ٢٠
 قدام ، ٤٢
 القدة ، ٤٢
 القدح ، ١٦
 القدر ، ١٩ ، ٧١
 القدرة ، ٢٣
 القدوس ، ٥١
 القنف ، ٦٩
 القراءة ، ١٨
 القرآن ، ٣٩
 القرار ، ٣٦ ، ٧٢
 القران ، ٦٥
 القرح الجراح ، ٩٠
 القرد ، ٨٦
 القرض ، ٤١ ، ٨٠
 القرطاس ، ٨٦

الفصيلة ، ٤٣
 الفضيحة ، ٨١
 الفضة ، ٣٧
 الفضل ، ٤١ ، ٥٦ ، ٦٧
 الفطر ، ٦٦
 الفطرة ، ٥٧ ، ٧٣
 الفظ ، ٩٠
 الفعل ، ١٤
 الفقاها ، ٥٠
 الققد ، ٧٤
 الققر ، ٥٣
 الققه ، ٥٠ ، ٨٥
 الققيه ، ٥٠ ، ٨٥ (٧)
 الفك ، ٢٤
 الفكاهة ، ٣٠
 الفكه ، ٣٠
 الفلق ، ١٠
 الفلك ، ٦٩
 الفن ، ٥٧
 الفنا ، ٥٧
 الفواد ، ١٤
 القوات ، ٥٢
 فوارتان ، ٥٧
 الفواق ، ٦٨
 الفوت ، ٥٢
 الفوج ، ١١
 الفور ، ٤٧ ، ٥٧
 الفوز ، ٢٨
 فوق ، ٣٥
 النوم ، ٩١
 نى ، ١٠
 نيل ، ١٤

القلى ، ٢١
 القليل ، ٤١
 القمر ، ٢٣
 قمرار ، ٣٧ (پ)
 قمرير ، ٣٧ (پ)
 القميص ، ٨١
 القنعة ، ٧٧
 القنطار ، ٨٩
 القنطرة ، ٩٠
 القنوان ، ٨٦
 القنوت ، ٤٨
 القوة ، ٢٧
 القول ، ١٠
 القوم ، ٤٢
 القهر ، ٢١
 القيعه ، ٧٦
 القيلولة ، ٧٥
 القيم ، ١٨
 القيمة ، ١٨
 الكاتب ، ٣٢
 الكاس ، ٣٥
 الكافور ، ٣٧
 الكانس ، ٣١
 الكامن ، ٤٥
 الكب ، ٤٧
 الكبّار ، ٤٣
 الكبت ، ٥٤
 الكبد ، ٢٣
 الكبير ، ٨٩
 الكبيكة ، ٧٥
 الكبيرة ، ٥٩
 الكتاب ، ١٧

القرع ، ١٦
 القرن ، ٦١
 القره ، ٩٢
 القرية ، ٤٩
 قريش ، ١٣
 القرين ، ٦١
 القسطاس ، ٧٥
 القسوط ، ٤٢
 القسيس ، ٨٨
 القصاص ، ٨٨
 القساوة ، ٥٤
 القسط ، ٥٥
 القسم ، ٢٤
 القسوة ، ٥٤
 القمورة ، ٤٠
 القمص ، ٦٧
 القمر ، ٥٧
 القمر ، ٣٦
 القمص ، ٦٧
 القسم ، ٧٩
 القضا ، ٣٢
 القضب ، ٣٢
 القط ، ٦٨
 القطر ، ٧١ ، ٨٢
 القطران ، ٨٢
 القطع ، ٨١
 القطف ، ٣٧
 القطمير ، ٣٧ ، ٧٠
 القعود ، ٢٨
 القلادة ، ٨٧
 القلب ، ١٤
 القلم ، ١٩

الكاول ، ٨١
 الكون ، ١١
 الكهل ، ٨٨
 الكم ، ٥٦
 الكن ، ٥٦
 الكنان ، ٦٧
 الكنز ، ٨٤
 الكنس ، ٣١
 الكنود ، ١٧
 الكوب ، ٢٦
 الكوثر ، ١٢
 الكوكب ، ٣٠
 الكهف ، ٨٠
 الكي ، ٨٤
 الكيد ، ١٤
 كيف ، ١٤
 الكيل ، ٢٩
 الكينولة ، ١١

ل

لات ، ٥٨
 الاتي ، ٩
 اللب ، ٤٩
 اللبث ، ٣٤ ، ٧٣
 اللبد ، ٢٣
 اللحق ، ٥١
 اللبس ، ٦١
 اللتان ، ٩
 التي ، ٩
 اللبد ، ٤٢
 اللجاجة ، ٤٧
 اللجة ، ٧٤
 اللحن ، ٦٤
 اللحية ، ٧٩

الكتبه ، ٣٢
 الكثرة ، ٥١
 الكتيب ، ٤١
 الكدح ، ٢٨
 الكذب ، ١٩
 الكراهة ، ٥١
 الكراهية ، ٥١
 الكرب ، ٦٩
 كرة ، ٣٤
 الكرم ، ١٩
 الكره ، ٥١
 الكسب ، ١١
 الكسف ، ٥٩
 الكسوة ، ٧٦
 الكشف ، ٤٦
 الكظم ، ٤٦ ، ٩٠
 الكموب ، ٣٥
 الكف ، ٦٤
 الكفات ، ٣٦
 الكفر ، ١٢
 الكفران ، ٣٧
 الكفو ، ١١
 الكفل ، ٥٥
 الكفور ، ٣٧
 كل ، ١٤
 الكل ، ٨١
 كلا ، ١٤ ، ٨٠
 الكلالة ، ٨٩
 الكلاء ، ٧٨
 الكلب ، ٨٠
 كلنا ، ٨٠
 السلجوح ، ٣٢

اللد، ٧٩
 لدن، ٤١
 لدى، ٤١
 لدينا، ٤١
 الذان، ٩
 الذى، ٩
 الذين، ٩
 اللزوب، ٦٩
 اللسان، ٢٤
 اللظى، ٤٣
 اللعب، ٤٤
 لعل، ٣٢
 اللغو، ٢٦
 اللغوب، ٦١
 الف، ٣٥
 الفصح، ٧٧
 الفخذ، ٦١
 الفقه، ٢٨
 القلب، ٦٢
 لقد، ٢٠
 تك، ١٢
 لك، ١٢
 لكم، ١٢
 لكما، ١٢
 لكن، ١٢
 تكن، ٥٠
 لم، ١١
 لم، ٤٨
 المم، ٢٥
 الممح، ٥٨
 الممز، ١٤
 الممس، ٤٢

م

اللمم، ٥٩
 لن، ١١
 لو، ١٥
 اللواتى، ٩
 اللواذ، ٧٦
 اللواقع، ٨١
 اللوح، ٥٨، ٤٠، ٢٨
 لوط، ٤٨
 اللؤلؤ، ٣٨
 اللوم، ٣٨
 اللهث، ٨٦
 اللهو، ٤٤
 لى، ١٢، ٩
 اللى، ٥٠
 الليت، ٥٩
 ليمس، ٢٠
 الليل، ١٩
 الليلة، ١٩
 اللين، ٥٣
 اللينة، ٥٣
 مآب، ٣٥
 ما، ١٠
 المارج، ٥٧
 المارد، ٦٩
 ماروت، ٩١
 الماعون، ١٣
 المال، ١١
 المالك، ٩
 الماوى، ٣٤
 الماء، ٢٧
 المائدة، ٨٨
 المباعة، ٥٢
 ميرة، ٥٢
 المتاع، ٣٧، ٧٢

المرجان ، ٥٧
 المرح ، ٥٥
 المرحمة ، ٢٤
 المرسلات ، ٣٥
 المرساد ، ٢٥
 المرضاة ، ١٦
 المرعى ، ٢٦
 المروة ، ٩١
 المرية ، ٦٥
 المريخ ، ٦٠
 المريد ، ٦٩
 المزاج ، ٣٠
 المزن ، ٥٦
 المس ، ٩٢
 المسابقة ، ٥٥
 المسارعة ، ٤٤
 المسافحة ، ٨٨
 المساق ، ٣٩
 المصاغة ، ٧٩
 المساهمة ، ٧٠
 المستقيم ، ٩
 المسخ ، ٧٠
 المسرور ، ٢٨
 المسغبة ، ٢٤
 المسكين ، ١٢
 المسيح ، ٨٤
 المشاقة ، ٥٣
 المشامة ، ٢٤
 المشج ، ٣٧
 المشكاة ، ٧٦
 المشية ، ٢٦
 المشيج ، ٧٧

المتربة ، ٢٤
 متى ، ٣٤
 المثقال ، ١٧
 المثل ، ٢٤
 المثلث ، ٨٢
 المجادله ، ٥٣
 المجوس ، ٧٧
 المعاجة ، ٦٦
 المعادة ، ٥٤
 المحاربة ، ٥٤
 المحال ، ٨٢
 المحبة ، ١٧ ، ٥٢
 المحق ، ٦٦
 المحو ، ٦٦
 المحيص ، ٦١
 المحيض ، ٤٩
 المخاض ، ٧٩
 المغطاة ، ٣٥
 المغالة ، ٨٢
 المد ، ٧٩
 المداد ، ٨٠
 المداولة ، ٩٠
 المدرار ، ٤٣
 المدينة ، ٥٠
 المذلة ، ٥١
 المرأة ، ١٣
 المراعاة ، ٥٥
 المراجعة ، ٨٩
 المراوده ، ٥٨
 المراء ، ٥٨
 المرأة ، ١١
 مرة ، ٣٣

النجوى ، ٥٤
 النحت ، ٦٩
 النجر ، ١٢
 النحاس ، ٥٧
 النحاس ، ٥٨
 النحل ، ٨١ ، ٨٩
 النحلة ، ٤٨ ، ٨٩
 النخر ، ٣٣
 النخل ، ٣٢
 النمامة ، ٦٢
 الندم ، ٦٢
 النذر ، ٣٦ ، ٣٧
 النزاع ، ٣٣ ، ٦٧
 النساء ، ٨٤
 النسب ، ٧٥
 النسخ ، ٧٧
 نصر ، ٤٣
 النسف ، ٣٦
 النسلان ، ٧٠
 النسي ، ٧٩ (پ)
 النسي ركوه ، ٧٩
 النسيان ، ٢٦
 النشا ، ٦٥
 النشاط ، ٣٣
 النشر ، ٣٨
 النشوز ، ٥٤
 النصب ، ٢١ ، ٢٦ ، ٨٧
 النصرة ، ١١
 النصيب ، ٥٥
 النصيحة ، ٤٨
 النظرة ، ٣٠
 النصف ، ٤١

ن

الموافقة ، ٨٨
 الموافقة ، ٣٥
 الموت ، ٢٧
 المودة ، ٥٢
 المور ، ٤٧
 المهاد ، ٣٤
 المهمل ، ٤٣
 المهيئ ، ٣٦
 الميت ، ٣٩
 الميزان ، ١٦
 الميسر ، ٨٨
 الميسره ، ٩٢
 الميمات ، ٣٥
 الميمنة ، ٢٤
 النادى ، ٢٠
 النار ، ١١
 الناس ، ١٠
 الناشيه ، ٤١
 ناصبه ، ٢٦
 الناصيه ، ١٩
 الناقه ، ٢٣
 الناقله ، ٧٨
 الناقور ، ٣٩
 النقر ، ٣٩
 النأى ، ٦٧
 النبأ ، ٣٤
 النبات ، ٣٥
 النبذ ، ١٤
 النبى ، ٤٨
 النتق ، ٨٦
 النجد ، ٢٤
 النجم ، ٣٧

٥٢ ، النكاح
 ٣٤ ، النكاح
 ٦٢ ، النكاح
 ٨٦ ، النكاح
 ٧ ، النكاح
 ٧٦ ، النكاح
 ٧٦ ، النكاح
 ٤٥ ، النكاح
 ٨٧ ، النكاح
 ٤٥ ، النكاح
 ٢١ ، ١٨ ، النكاح
 ٢٦ ، النكاح
 ٣٤ ، النكاح

و

٧٣ ، الوابل
 ٢٥ ، الواد
 ٧٩ ، والاد
 ١٥ ، وان
 ٨١ ، الوبر
 ٤١ ، الويل
 ٢٥ ، الويد
 ٢٤ ، الوتر
 ٤٥ ، الوتين
 ٨٨ ، ٢٥ ، الوثاق
 ٧٣ ، الوثق
 ٤٩ ، ٢١ ، الوجه
 ٢١ ، الوجدان
 ٣٣ ، الوجف
 ٧٦ ، الوجل
 ٢١ ، الوجود
 ٢٢ ، الوجه

٨٩ ، التضيغ
 ٥٧ ، التضيغ
 ٥٧ ، تضاختان
 ٨٧ ، التطلع
 ٣٢ ، التطفه
 ٣٦ ، التطق
 ٢٦ ، التظر
 ٩٢ ، النظرة
 ٨٥ ، التعماس
 ٦٨ ، التعمجه
 ٩١ ، التعمق
 ١٦ ، التعميم
 ٦٩ ، التعماد
 ٤٨ ، التعماق
 ٦٩ ، التعمود
 ١٠ ، التعمث
 ٢٦ ، التعمف
 ٣٩ ، التعمفخ
 ٤١ ، التعمفر
 ٤٧ ، التعمفرة
 ٢٣ ، التعمفس
 ١٦ ، التعمفش
 ٨٦ ، التعمفق
 ٨٥ ، التعمفل
 ٤٧ ، التعمفور
 ٤١ ، التعمقص
 ٤١ ، التعمقسان
 ١٧ ، التعمق
 ٢٨ ، التعمقم
 ٢٨ ، التعمقمه
 ٨٨ ، التعمقيب
 ٨٩ ، التعمقير

الوقد ، ٨٧
 الوقوب ، ١٠
 الوقود ، ٢٨
 الوقور ، ٧٢
 وكاين ، ٤٩
 الوكز ، ٧٣
 ولا ، ٩
 الولادة ، ١١
 الواوج ، ٥٤
 الوليعة ، ٨٤
 الوليد ، ٣٨
 الولي ، ٧٨
 الوهاج ، ٣٥
 الوهجان ، ٢٥
 الوهن ، ٦٤
 الوهي ، ٤٤
 ويل ، ١٣

ها ، ١١ ، ٤٤
 ها أ ، ٤٤
 هاؤم ، ٤٤
 هاروت ، ٩١
 الهاوية ، ١٦
 الهباء ، ٥٥
 الهجر ، ٣٩
 الهجران ، ٣٩
 الهجوع ، ٦٠
 الهداية ، ٩
 الهدم ، ٧٧
 الهدى ، ٩ ، ٦٣
 هذا ، ١٣

الوجهه ، ٩١
 الوحش ، ٣١
 الود ، ٥٢
 ود ، ٤٣
 الودع ، ٣٨
 الودق ، ٧٣
 الوذر ، ٣٨
 وراه ، ٢٨
 الورد ، ٥٧
 الورود ، ٧٤
 الوزر ، ٢١ ، ٣٩
 الوزع ، ٦٧
 الوزن ، ١٦
 الوسط ، ١٧
 الوسطى ، ٢٩
 الوسم ، ٤٥
 الوسواس ، ١٠
 الوصية ، ٩١
 الوضع ، ٢١
 الوضن ، ٥٥
 الوطأ ، ٤١
 الوطر ، ٧٢
 الوعد ، ٢٨
 الوعظ ، ٤٩
 الوعي ، ٤٤
 الوعيد ، ٦١
 الوفاق ، ٣٥
 الوقد ، ٧٩
 الوقد ، ٧٩ (٧)
 الوقار ، ٤٣
 الوقايه ، ٣٧

الهياج ، ٥٥
 الهيادة ، ٥١
 هيت لك ، ٨٣
 الهيج ، ٥٥
 هيهات ، ٧٦
 الهم ، ٥٦ ، ٧٥

ي

باليتنى ، ٢٥
 اليتيم ، ١٢
 يشرب ، ٧٢
 اليد ، ١١
 ليس ، ٧٠
 اليسر ، ٢١
 اليسرى ، ٢٢
 يعوق ، ٣٣
 اليقطين ، ٧٠
 يقين ، ١٥
 اليم ، ٦٠
 اليمين ، ٣٦
 ينبغى ، ٦٨
 الينبوع ، ٦٨
 الينع ، ٨٧
 اليوم ، ٩

الهرب ، ٣٢
 الهزل ، ٢٧
 الهزم ، ٥٨
 الهزيمة ، ٥٨
 الهش ، ٧٨
 الهشيم ، ٥٨
 الهضم ، ٧٩
 هل ، ٢٣
 الهلال ، ٩١
 الهلوع ، ٣٣
 هلم ، ٧٢
 هم ، ٩
 الهم ، ٦٧
 هما ، ٩ ، ١١
 الهمز ، ١٣
 الهدس ، ٧٩
 الزمود ، ٧٧
 هنيئا سريثا ، ٨٩
 الهنئى ، ٣٦
 هو ، ٩
 الهود ، ٥١
 الهوى ، ٣٣ ، ٨٢
 هى ، ١١

فهرست احادیث نبوی که در متن کتاب آمده

الف

صفحه	
۴۵	احسنکم ایمانا احسنکم خلقا و انا احسنکم خلقا
۴۳	اذا اراد الله بعبد خيرا بصره بعيوب نفسه
۳۳	اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر (ترمذی ، لصائی ، الدارمی ، احمد حنبل)
۱۵	اطلبوا العلم ولو بالصين
(۱۵ پ)	اطلبوا العلم ولو بالصين فان طلبه فريضة على كل مسلم (الطبرانی)
	افضل الحج المعج والتج المعج رفع الصوت (حسب الدعاء القراية؟) من مات في حج او عمرة
۷۷	لم يعرض ولم يحاسب و يدخل الجنة بغير حساب (ابن ماجه)
۱۸	افضل عبادة امتي تلاوة القرآن
(۱۸ پ)	افضل عبادة امتي قراءة القرآن نظر (ترمذی فی النوادر)
۲۳	افلح من اصلح
۴۳	اكثر خطايا ابن آدم في لسانه
(۴۵ پ)	اكمل المؤمنين ایمانا احسنهم خلقا (ابی داود ، احمد بن حنبل)
۳۱	ان الله يبخس الشاب المعطل
۹۲	ان الله يحب الماحف في الدعاء
(۹۳ پ)	ان الله يحب اللحف في الدعاء (ابن عدى)
۶۹	انا و اتقياء امتي براء من التكلف
	انزل انقرآن على عشرة - بشيرا و نذيرا و ناسخا و منسوخا و معكما و متشاهبا و عظة و مثلا
۹۱-۹۰	و حلا لا و حراما. فمن ضيع واحدة منهم فقد ضيعهن كلهن
(۱۹۰ پ)	انزل القرآن على عشرة احرف بشيرا. (سنن سعيد بن منصور ، جامع الصغير)
۱۳	الايمان اقرار باللسان و تصديق بالقلب

- الايمان معرفة بالقلب و قول باللسان و عمل بالاركان (ابن ماجه - مقدمه ٩)
 ١٣ (پ)
 ٣٥
 ٣٧
 ٣٧ (پ)
 الايمان نصفان نصفه شكر و نصفه صبر
 الايمان نصفان نصفه في الشكر و نصف في الصبر (بخارى)

ت

- ١٠
 ١٠ (پ)
 ٨٨
 تَعُوذُوا بِاللّٰهِ مِنْ شَيَاطِينِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَكُلِّ شَرِيرٍ طَالِبٍ الشَّرِّ فَهُوَ شَيْطَانٌ
 تَعُوذُوا بِاللّٰهِ مِنْ شَرِّ شَيَاطِينِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ (لسائى ، مسند احمد بن حنبل)
 ته على التياه حتى ينسى تيهه

ج

- ٧٤ جمود العين من قساوة القلب

خ

- ٢٢ خير الناس اتقيهم لله و اوصلهم للرحم

د

- ٤٨ الدين النصيحة (ابى داود ، ترمذى ، نسائى ، دارمى ، احمد بن حنبل)

ر

- ٣٤
 ٨٩
 الراحمون يرحمهم الرحمن (الدارمى : ادب ، ترمذى : بر)
 الربوا سيمون حوبا - حوبا اى ذلبا كبيرا (ابن ماجه : تجارات)

ز

- ٢٦ زنا العيون النظر

س

- ٨٤
 مثل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن هذه الآية فقال الحسنى الجنة والزيادة هو اللقاء و
 فى رواية والزيادة النظر الى وجه الله الكريم

ش

- ٤٠
 شفاعتى لاهل الكباير من امثى يوم القيايه
 (ابن داود : سنه ، ترمذى : قياسه ، ابن ماجه : زهد ، مسند احمد بن حنبل)

ص

- ١٥ الصبر مفتاح الفرح (الديلمى)
 ٤٦ الصديق ينجى والكتاب يملك
 ١٣ الصلوة عماد الدين (الطبرانى)
 ١٣ الصلوة نور الدين
 (١٢) الصلوة نور المؤمن (ابى داود ، ترمذى ، ابن ماجه)

ظ

- ٢٨ الظلم ظلمات يوم القيامة (مسلم و بخارى)

ع

- ٢٨ العدة دين العدة عطية
 (٢٨) العدة المؤمن دين (الديلمى)
 ٤٥ عذاب القبر من ثلاثة الغيبة والنميمة والبول
 ٤٨ العمرة فريضة كفريضة الحج

ف

- ٥٣ الفقر فخرى
 ٨٥ فقيه عالم خير من عشرين الف عابد
 (٨٥) الفقيه اشد على الشيطان من الف عابد (ترمذى : علم ، ابن ماجه : مقدمه)
 ٥٠ فقيه واحد اشد على الشيطان من الف عابد (ترمذى : علم ، ابن ماجه : مقدمه)

ق

- ٧٧ القناعة كنز لا يفنى (الطبرانى)

ك

- (٤٥) كان رسول الله احسن الناس خلقا (مسلم ، ابى داود ، احمد بن حنبل)
 ٣٠ كثرة الضحك تميت القلب
 (٣٠) كثرة الضحك تميت القلب ولورث الفقر (الديلمى)
 ١١ كسب الحلال فريضة بعد الفريضة
 ٨٨ كل نكاح لم يحضره اربعة فهو سفاح
 ٩ الكيمس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت اى قور

ل

- ٦٢ لا ينجي المؤمن عذاب الله حتى يترك اربعاً الكذب و الغيبة والنميمة وظن السوء بالله
 ٥٠ لكل شيء عماد وعماد هذا الدين الفقه (الطبراني)
 ٦٢ ليس منا من لم يرحم صغيرنا ولم يوقر كبيرنا
 (ترمذى : مير ، ابى داؤد : ادب ، احمد بن حنبل)

م

- ٢٤ ما خلق الله في الانسان افضل من اللسان به يدخل الجنة وبه يدخل النار
 ٧١ ما عبد الله لولا العلماء
 ٨٠ من اراد الدنيا فليتجر ومن اراد الآخرة فليتزهد ومن اراد كليهما فليتعلم
 ٥٠ من اراد عز الدارين فليطع العزيز
 ٩٣ من ستر على اخيه المسلم ستره الله تعالى في الدنيا والآخرة
 ٩٣ (پ) من ستر مسلماً ستره الله يوم القيامة (بخارى ، ابن ماجه ، احمد بن حنبل)
 ٨٧ المؤمنون كالبنيان يشد بعضهم بعضاً (بخارى : مظالم ، صلاة ، ادب ، احمد بن حنبل)

ن

- ٦٢ ، ٤٨ الندم توبة (ابن ماجه ، احمد بن حنبل)
 ٥٢ النكاح من سنتي فمن رغب عن سنتي فليس مني (ابن ماجه : نكاح)

و

- ٨٧ والله في عون العبد مادام العبد في عون اخيه

